



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۱۱ جلسه و یک مجلد، از تاریخ ۱۳۷۷/۶/۲۱ الی ۱۳۷۷/۷/۵ تولید گشته است.

اهم مسائل مطرح شده در بحث «ولایت فقیه» ناظر به تبیین «جریان ولایت فقیه (نه فقه) براساس فلسفه نظام ولایت» می‌باشد. در انتها نیز دو جلسه پیرامون مبانی ولایت فقیه ضمیمه می‌باشد.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

٧.....	جلسه ١
٢١.....	جلسه ٢
٢٩.....	جلسه ٣
٣٩.....	جلسه ٤
٤٣.....	جلسه ٥
٧٥.....	جلسه ٦
٩٧.....	جلسه ٧
١٠٩.....	جلسه ٨
١١٧.....	جلسه ٩

ولایت فقیه

ولایت مطلقه فقیه در دیدگاه امام خمینی (ره)

۳۳۰۷

۷۷/۶/۲۱

جلسه ۱

ولایت فقیه

۱ - تحلیل نگرش امام به حکومت و ولایت

۲ - کلامی بودن بحث ولایت فقیه

حجت الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی: سؤال تان را مطرح کنید و مثل آنها محکم اول مطلب تان را بگویید.

جناب آقای میر باقری، کتاب الولایه و الخلافه امام (ره) را مطالعه کرده اید؟

حجت الاسلام میر باقری: این کتاب را من قبلاً مطالعه کرده ام که در آن امام (ره) ولایت را عرفانی اثبات می کند -

اثبات عرفانی ولایت - و بحث از ولایت فقیه نکرده است.

ج: چگونه اثبات عرفانی ولایت را ثابت می کند؟

س: یعنی انسان کامل، ولی الله است.

ج: انسان کامل ولی الله است. و متصرف هم است؟

س: بله متصرف است تکوینی.

ج: متصرف تکوینی است یعنی مجرای مشیت الهی است. یعنی سرپرست است؟

س: بله! سرپرست تکوین است. امام خمینی (ره) این جمله را دارند که ولایت فقیه شعبه‌ای از ولایت مطلقه‌ی رسول الله است. باید آن را شعبه‌ی از الولاية و الخلافة را ببینید.

س: حالا این تشریحی ولایت را یا؟

ج: امام می‌گویند ولایت فقیه شعبه‌ای از ولایت مطلقه است. ولایت مطلقه تشریحی نیست. مطلقه مفوضه به رسول الله «صلی الله علیه و آله» است. به نظر من می‌رسد که بحث ما در بحث ولایت فقیه عرفانی امام؛ لازم نیست امام با منطق صوری، آن بحث عرفانی خودش را تطبیق کند. ایشان یک جملاتی را دارند. در برابر کسانی که گد از آن طرف می‌آورند باید ببینیم در الولاية و الخلافة، ولایت ربوبی مفوضه چیست؟ چه ولایتی ولایت مطلقه ربوبیه هست؟ و چگونه تفویض شده و چگونه ولایت فقیه می‌تواند شعبه‌ای از آن باشد؟

بر این مبنا، بنده قایل هستم امام از افرادی است که ادراکش سبقت بر منطقی می‌گیرد. عینی هم ندارد که قبل از درست شدن منطق، نوابغ چیزی را می‌فهمند بنابراین نظر ما این است که امام با دید عرفانی از عرفان فردی خارج شده است. برای معنی ولایت، یک معنای قایل شده که غیر از تصرفات تکوینی خاصه بعض از عرفا در امور جزئی است. در کل عالم برای نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) ولایت قایل هستیم که به آن ولایت مفوضه می‌گوییم. شاید در این مورد بشود گفت از آیه مبارکه « هذا عطاء ربك خافن فن او امسك و ما كان عطاء ربك محظوا » چنین استفاده‌ای کرد. البته باید به تفسیر و روایات ذیل آن رجوع کنید، به دلایلی که امام ذکر می‌کند رجوع کنید.

مطلب دیگر را نیز باید مد نظر داشته باشید امام می‌گوید: یا فقاهاه نیست حق فصاحت است یا مومن نیست حق ایمان کسی که قایل به ولایت فقیه نباشد. تصرف در معنای فقه کرده فقاهاه مصطلح نمی‌گوید. اگر فقاهاه مصطلح باشد، خودش می‌داند که شیخ انصاری می‌گوید « دونه خرت القات ». چرا ایشان مدعی می‌شوند و می‌گویند آنطرفش حزب القات است.

س: یعنی مجموع اینها اثبات می‌کند که امام پیشفرضهای جدیدی را بحث می‌کند و این پیش فرضهای جدید، منطق جدید نیاز دارد. حالا باید منطق جدید تولید کنیم.

ج: می‌خواهم بگویم متقن نشدن آن مستدل نشدن آن حتی مستند نشدن آن،

س: یعنی دو شیوه برخورد، باطل است.

ج: بله، یعنی می‌خواهم عرض کنم که اگر شما بخواهید بگویید امام «یا فقیه نیست حد فقه‌هاست» با الگوی علم اصول موجود باشد نمی‌توان گفت که شیخ انصاری فقیه نیست. ایشان می‌گویند «اجتهاد مصطلح حوزه‌ها کافی نیست» یک صحبت است شما در قالب اجتهاد مصطلح حوزه‌ها حرف می‌زنید. امام می‌گویند «حکومت بر زمان و مکان است» حکومت بر زمان و مکان اصلاً از آن دستگاه در تعریف حکومت بدست نمی‌آید. خود حکومت چیست؟ موضوعاً ولایت چیست؟ رفتن در ولایت غیب، قصر و ولایت لغوی اصلاً قابل قیاس به این معنا نیست. صحبت از زمان و مکان است. صحبت از محجورین نیست. صحبت تغییر ساختارهای اجتماعی، محدث حادثه شدن است، نه پاسخگو بودن به مسایل مستحدثه. سخنان امام را از عینک ارتکازاتی که امام می‌گوید آن ارتکازات نمی‌توانند این را ببینند. از این راه که نمی‌شود آمد. امام می‌گوید: «حکومت، فلسفه عملی تمامی فقه است». یعنی فلسفه‌ی عملی کتاب صلوٰه، حج، طهارت و... حکومت است. حالا اگر ما واقعا در باب طهارت و نجاسات بحث کنیم آیا می‌توان این را مربوط به ولایت فقیه دید؟ آیا می‌توان مربوط به حکومت دید؟ اگر از آن عینک ببینید، می‌گویید: من آمریکا می‌روم آنجا آب مطلق پیدا می‌کنم، غسل و تطهیر می‌کنم. کتاب طهارت چه ربطی به؟ کتاب طهارت کتابی از کتب فقه است. این چه دیدی است که می‌گوید حکومت فلسفه‌ی عملی تمامی فقه است؟ حکومت موضوعاً از نظر امام چیست؟ فلسفه‌ی عملی چیست؟ اینها کدهایی هستند که حریف را می‌شکند. یعنی اینها را می‌توان خوب صحبت کرد و گفت یک احتمال این است که اینگونه باشد. این حرفها همه اش نامربوط باشد.

س: البته ما اول باید تئوری روشن خودمان را بدهیم. یعنی تحلیل کنیم و بگوییم بعنوان مثال حکومت، تحلیل‌های متفاوتی دارد. می‌شود از این مدخل وارد شد. می‌توان از مدخل‌های دیگر نیز وارد شد. ما تحلیل‌های مختلف از حکومت ارتباط دین و حکومت را بدهیم. آن تحلیل‌های قبلی را باطل کنیم و تحلیل جدید را که تعریف جدیدی از حکومت می‌دهد و حکومت را به سرپرستی تکامل اجتماعی تعریف می‌کند، نه به معنای یک ضرورت از متن حیات اجتماعی بشر برای همزیستی مسالمت آمیز و بهزیستی که چنین تعریفی را حاج شیخ مهدی حائری تعریف می‌کند. اما اگر این طوری از حکومت تعریف بشود که حکومت یک پدیده‌ی تجربی است که از دل جامعه بشری هم برای همزیستی و بهزیستی پیدا شده و این هم فرق انسان با حیوان است. این همان تحلیل کمونیستی از جامعه به اضافه یونان. از بطن این ولایت فقیه بدست نمی‌آید. ما بیاییم تحلیل‌های مختلف از جامعه و ضرورت پیدایش جامعه و تکامل اجتماعی و

حکومت و مهندسی اجتماعی را بدهیم و بگوییم این هم یک تعریف از حکومت. بعد ارتباط این تعریف را با مسئله ولایت و تولی تمام کنیم. از آنجا نحوه‌ی ارتباط آنرا با دین تمام کنیم بگوییم دین ضرورت دارد در تکامل حیات اجتماعی دخالت کند به همان ادله‌ای که گفته شده است. اگر معنای حکومت این است و تعطیل ناپذیر است. تعطیل حکومت دینی به معنای توسعه‌ی حکومت کفر است. پذیرش سلطه‌ی کفر است. بگوییم این‌ها ضرورت‌ها بعد بگوییم این کلمات امام (ره) با کلمات امام دو گونه برخورد شده است: یکی از مدخل تعریف فقهی حکومت که امور حسبیه است به آن نگاه شده است و گفته اینها صحت ندارد، بلکه خلاف بدهت فقه است. یکی از مدخل نگاه جامعه‌شناسانه و غیره به آن نگاه شده و گفته شده که این ادعای زیادی در باب دین است و دین اصلا حکومت ندارد. این هم نگاه سوم. یعنی یک نگاه روی صورت مسئله‌ها خط کشیده و گفته دین اصلا حکومت ندارد. یک نگاه هم خواسته این صورت مسئله‌های جدید امام را با پیشفرضهای قبلی حل کند به بن بست برخوردده است. یا گفته اند اینها مقنن نیست یا گفته اند در دفاع غیر مقنن دفاع کرده اند. یکی این است که ما پیشفرض جدید طرح کنیم که این پیشفرضهای جدید می‌تواند تمام مجموعه‌ی کلمات امام را تحلیل کند.

ج: من می‌گویم پیشفرض جدید در الولایه و الخلافه هست.

س: حالا سعی کنیم بگوییم این پیشفرض جدیدی هم که ما نسبت می‌دهیم یک پیشفرضی نیست که از طرف خودمان نسبت بدهیم. این گداهایش هست. یعنی باید اول تئوری جدید تحلیل بشود و الا اگر، بگوییم پیش فرض جدید، بدون اینکه خودمان این پیشفرض جدید را داده باشیم، آنها می‌گویند حرف اضافی است. مثل اینکه یک کسی گمانه‌های اجمالی جدیدی در باب ریاضیات جدید، ریاضیات مجموعه‌زده است و هنوز هم تبدیل به ریاضیات جدید نشده است. دو تا برخورد با آن صورت می‌گیرد. یک عده اولی صورت مسئله‌ها خط می‌کشند. یک عده هم می‌خواهند با ریاضیات اقلیدسی حل کنند. هیچکدام از این دو تا تمام نیست. حال اگر ما پیشفرضهای ریاضیات جدید را بگوییم و بگوییم این مسایل فقط در این دستگاه قابل طرح است بنابراین امام بصورت یک ارتکاز ناظر به این دستگاه است. این چیزی است که آن دو تا موج را می‌شکند و الا اگر، این گدها را بدهیم بدون اینکه یک ریاضیات جدیدی ارائه کرده باشیم که این گدها بطور هماهنگ در این ریاضیات جدید معنا بشود.

ج: می‌توانید طرح معمای لاینحل هم بکنید یعنی یک صورت مسئله است که خودمان بپردازیم.

س: این طرح معماری لاینحل، وقتی مفید واقع می‌شود که ما تئوری جدیدی بدهیم که این معماری لاینحل را در آن حل کند و الا دیگران توجه کرده اند که این معما لاینحل است. اما گفته اند که امام معماری لاینحل گفته اند.

ج: نه، کسی که معماری لاینحل می‌گوید هرگز قدرت عمل شدید ندارد. چون از معماری لاینحل قاطعیت و عمل بر نمی‌آید. بلکه از آن تردید بر می‌آید. کسی که در باطن خودش، تعارض وجود دارد، این خارج از اضطراب نیست. این اهل یقین نیست.

س: علاوه بر این، حاج اقا ما دنبال چه هستیم؟ آیا ما دنبال تکمیل تئوری امام هستیم یا می‌خواهیم فقط از امام دفاع کنیم یعنی یک وقتی ما در موضع انفعال افتادیم الان هجوم به امام می‌برند.

ج: یعنی ما می‌خواهیم بگوییم آقای کدیور در نظر شما که این معما لاینحل است، قاطعیت امام را تفسیر کنید. آیا بهتر از شما مطالب شما را نمی‌دانستند؟ چگونه می‌توانست در برابر دنیا بایستد؟

س: این زمینه ای می‌شود که ما بگوییم پس اما حتماً پیشفرض جدید تئوری جدید داشته است.

ج: یعنی امام، وجود یک یقین و عدم تعارض که بر این ایرادها حاکم باشد. امام اشراف به فقه موجود داشت و امام اینها را به نام « مقدس مآبها » هتک هم کرده است و همچنین بنام « تحجر » و بنام ذهنگرایی. در یک جا می‌گوید حوزه در رابطه با مفاهیم ذهنی کار کرده است و دانشگاه در مفاهیم عینی. این دو تا باید در هم ذوب شوند. این معنایش این است که اشراف بر این بن بستهای مفهومی در جامعه دارد. امام درباره‌ی فرهنگ می‌گویند: اگر در فرهنگ انحراف پیدا شد، هر چند مردم متدین باشند و دنبال دین باشند و مسئولین هم دنبال دین باشند، به روزگار پهلوی می‌افتند، معنایش چیست؟ معنایش این است که یک شخص بصیر نسبت به کارآمدی مفاهیم، موضعگیری کرده است. اگر اینچنین باشد که قاطعیت ایشان بر نواقص حکومت دارد، از یک منظر دیگری دارد نگاه می‌کند، شما که نمی‌توانید از منظر پایین، مفسر حرف و کارش باشید. یقین ایشان در طول مدت رهبری و مدیریت انقلاب بعبارت دیگر به نظر بنده رهبری بحران، ایجاد حادثه و ختم کردن آن به نفع اسلام، از سال ۴۱ تا سال ۶۸ هیچ شخصی که کمترین انصاف داشته باشد در تحلیل روان شناسانه امام نمی‌تواند بگوید این در یقین نبوده است. این در تزلزل و تردید بوده است. این آشفتگی ذهنی داشته است. یک کار را توانسته مستمر پیش ببرد، این را چگونه می‌توانید بگویید آشفتگی ذهنی دارد. غلبه‌ی بر شرایط کرده است. این را نمی‌شود گفت آشفتگی ذهنی و تردید. قاطعیتش یا باید به جهل برگردد یا به علم

برگردد. به جهل معنایش این است که حرفهای حوزه دستش نبوده است نمی‌دانسته که جامعه اعتباری نیست. نمی‌دانسته که از نظر فقهی ولایت مربوط به غیب و فقر مال فقیه این را که نمی‌توانید بگویید ولو در کرسی فقاقت علی المینا حرف زده باشد. علی المینای اعتباریات آمده باشد، این حرفها را نمی‌دانسته صد جا گفته باشد جامعه اعتباری است. لوازمش را هم بار کرده باشد. معنای محدودیت ذهنی ایشان به آن قالب نیست. عیبی ندارد شخص، منطقی تقنینی افق درکش را تنظیم نکرده باشد و عمل کند و بر عملش قاطع باشد در سطح متیقن مقننش. سطح متیقن مقنن اگر سطحی باشد که موضوعاً بر سایر سطوح اشراف داشته باشد، یقین در مرتبه‌ی خودش را می‌آورد و اینها منشأ تردید نمی‌شود. امام در منزلت عرفانی موضوعاً اداره‌ی عالم را مربوط به ربوبیت مطلقه می‌داند. این موضوع را بالاتر از موضوع فقه می‌داند. لذا صحیح است در باب ولایت و خلافت، ولایت فقیه را فلسفه‌ی عملی تمامی فقه بدانند. یعنی موضوعاً برایش قابلیت تزامم قائل نشود. به آقای اردبیلی ایشان ذکر می‌کند می‌گوید نه یک باب از فقه و چند باب از فقه و نه تمامی فقه، موضوعاً قابلیت تزامم با حکومت ندارد. موضوعاً می‌گوید نه حکماً یعنی این موضوع، متیقن است، بالاتر است. مقنن شدنش هم مقنن شدن عرفانی بالاتر برای خود ایشان بوده است و یقین لازم را هم برای ایستادن می‌آورد. اگر کسی گفت این موضوعاً قابلیت تزامم ندارد. یقین لازم این امر از قبیل یقینهای استنباطی در مرتبه‌ی نازلش نیست. حالا اگر درونش بیاید، جامعه، مفاهیم و امثال ذلک را اعتباری ببیند.

س: آقای کدیور و مانند ایشان اخیراً از دو مدخل وارد شده است. یکی بحث فقهی در اندیشه‌ی سیاسی دارد که دولت در فقه شیعه را مطرح کرده است ۸ و ۹ نظریه جمع آوری کرده اند که اساس آنها به دو نظریه بر می‌گردد: یکی ولایت را انتصابی می‌داند و دیگری ولایت را انتصابی می‌داند و معتقدند که هر دو به یک پایه بر می‌گردد و آن این که مشروعیت به خدای متعال بر می‌گردد. منتها نزاع بر سر این است که خدای متعال حق حاکمیت اجتماعی را به خود مردم واگذار کرده است یا نه به مردم واگذار نکرده. برایشان شخص منصوب کرده است. آنجا این دو نظریه مطرح می‌کنند و برای هر کدام چندین نظریه زیر مجموعه ذکر می‌کنند که آنها مهم نیستند. و یک تصویر خیلی زشت و خشنی از نظریه‌ی ولایت بدست می‌دهد.

ج: یعنی یک حکومت فردی مستبد دینی مرتجع، یعنی طالبان

س: البته این را بیشتر به کلمات آقای مومن مستند می‌کنند. در یک رساله فقهی جدیدی که نوشته است نه به کلمات امام خیلی چهره زشتی ارائه می‌کنند و بعد معتقد است طرفدار دومی است که نظریه‌ی آقای منتظری است که ولایت انتخابی است که به یک معنا دیگر ولایت نمی‌شود. اگر انتخاب به حق خود مردم است و خدای متعال به خود مردم تفویض کرده است می‌توانند با ولی شرط کنند. می‌توانند زمان برایش تعیین کنند چون حق خود مردم است. این دومی است که الان در جامعه خیلی موج دارد. البته معتقد است که آقای حائری جزء دومی‌هاست. یک احتمال سوم هم به نظر بنده قابل طرح است و آن این است که اصل مشروعیت در نظریه‌ی آقای حائری به خدای متعال بر نمی‌گردد. این بسیار عجیب است در نظریه ایشان. می‌گوید حق طبیعی مردم است مالکیت حق طبیعی است و این مالکیت مشاع در محدوده طبیعی خودشان را منشأ حکومت می‌دانند.

ج: یک صحبتی داریم که در جلسه آینده عرض می‌کنیم. این صحبت برای این است که روی کتاب الولایه و الخلافه امام حساس بشوید و موضوع دقت قرار بدهید.

س: آقای کدیور در بحث دوم که در راه نو مطرح می‌شود، ولایت فقیه را از راه لغت، اصطلاح فقهی و عرفانی بحث کرده است و گفته از هیچکدام از اینها ولایت فقیه در نمی‌آید. یعنی اصطلاحات عرفانی را هم در فصوص و سایر کتب عرفانی و حواشی امام در آنجا و هم در الخلافه و الولایه آورده و می‌گوید از اینها ولایت فقیه فهمیده نمی‌شود. حضرتعالی می‌خواهید بفرمایید از آن مبانی عرفانی، ولایت فقیه بدست می‌آید؟

ج: ما اول یک چیز می‌گوییم که اول آن مبانی عرفانی یک نحو سرپرستی تکامل را می‌دهد یک. این تمام

س: یعنی از آن نگاه عرفانی که به یک معنا نگاه محی الدین هم است، شما فلسفه‌ی سیاسی در می‌آورید که آن فلسفه سیاسی ختم به ولایت فقیه می‌شود.

ج: نه! ما اول آنرا می‌گوییم در تعریف اصطلاحی ولایت، آن اصل است. تعریف اصطلاحی عرفانی ولایت. سرپرستی تکامل است. نه قهاریتی است که به معنای استبداد باشد. سرپرستی تکامل عدل است. ولی « لیس بظلام للعبید » بر اساس رحمت و تفضل است این یک. بعد امام یک کلمه ای دارد که ولایت فقیه شعبه ای از ولایت مطلقه مقوضه است. معنایش این است که باید آن اصطلاح تنازل پیدا کند. مدعی تنازل اصطلاح هستیم. از عوالم مختلف به جامعه هستیم. این شعبه نمی‌تواند باشد، مگر اینکه نوعش از همان نوع باشد.

س: آنها نمی‌گویند ولایت تشریحی حضرت هم مطلق بوده و این همان ولایت تشریحی است نه ولایت تکوینی.

ج: مگر اینکه یک قرائن دیگری داریم می‌گویید موضوعاً قابلیت تراحم با احکام ندارد. اگر موضوعاً قابلیت تراحم نداشته باشد معنایش این است که حکم فقهی نیست.

س: چرا؟

ج: اگر حکم فقهی شد، با سایر ابواب فقه می‌تواند موضوعاً تراحم داشته باشد. اگر گفتید این باید و نباید این با کل احکام فقهی برابر نیست. این چه نحو تشریحی است؟ اگر گفتید نه یک مسئله و نه چند مسئله، کلهش هم موضوعاً به این نمی‌خورد. این معنایش خروج موضوعی از فقه است. تا خروج موضوعی از فقه نداشته باشد نمی‌توان گفت از کل فقه، بعبارت دیگر در فقه یک قواعدی نسبت به یک مناسک خاصی داریم. فقه چیست؟ فقه یک مناسک خاصی برای اموری را ذکر کرده است. یک قواعد کلی هم بیان کرده است مانند قاعده «ید»، قاعده خود مالکیت. قاعده‌ای که درباره‌ی اعراض است مثل «بالید من اخذ بالسیاق» قاعده ملکیت «علی الید ما اخذت» است. قواعدی که هست. اگر کسی در باب احترام به مؤمن و نظایرش. یک نفر گفت اگر شما قواعد کلی را هم آوردید، یک نفر گفت این موضوعاً باکل فقه قابلیت تراحم ندارد، معنایش این است که منزلت فقه نیست. یک وقتی می‌گویید موضوعی است فقهی از سایر موضوعات، اولی است. این معنایش اختلاف در حکم است. اختلاف در حکم این است که موضوعاً از قبیل آنهاست. ولی حکمش حکم اهم است مثل حکم انقاذ غریق، حکم لا ضرر معنایش این است که حکمش حکم اهم است. موضوعاً می‌شود اینطوری باشد یا آنطوری باشد. ولی حکمش حکم اهم است. آنوقت می‌گویید موضوعاً قابلیت تراحم ندارد. چه موضوعی می‌تواند باشد اگر خروج موضوعی از فقه نداشته باشد، نمی‌توانیم بگوییم موضوعاً قابلیت تراحم با کل فقه ندارد. کل فقه بعنوان یک مجموعه لحاظ شده است و می‌گویید موضوعاً باکل فقه قابلیت تراحم ندارد. این را چکار می‌کنید؟ آیا اینها امور حسبه‌اند؟

س: به تعبیر دیگر این فقه، ابزار این ولایت است.

ج: معنایش این است که این در باب اصول اعتقادات رفت. داخل کلام شد. تا داخل در بحث کلام نشود نمی‌شود گفت موضوعاً قابلیت تراحم با کل فقه ندارد. اگر از ولایت تشریحی باشد باید بخشی از فقه باشد که بخش اهم است که می‌شود موضوعاً قابلیت تراحم دارد و حکماً قابلیت تراحم ندارد. حکماً اهم است. اگر کسی گفت موضوعاً قابلیت تراحم

ندارد، نمی‌توان گفت که این فقهی است. موضوعاً قابلیت تراحم با کل فقه ندارد. معنایش این است که این از قبیل ولایت تشریحی نیست. ولایت بر تشریح است. ولایت بر تشریح موضوعاً قابلیت تراحم با تشریح ندارد. یعنی فقه، ابزار اداره و ابزار هماهنگ سازی تاریخی می‌شود که معنای فلسفه‌ی عملی تمامی فقه است هم همین است. علت انجام تمام فقه است. علت تحقق است، علت تحقق طبیعتاً قابلیت تراحم با تحقق را ندارد. تحقق همیشه مرتبه‌ی ثانی است.

س: حضرت‌عالی فلسفه‌ی عملی را چگونه معنا می‌کنید؟

ج: من می‌گویم فلسفه‌ی عملی نه فلسفه‌ی عمل. یعنی فلسفه‌ی تحقق و علت تحقق. اقامه است. اقامه‌ی دین و اقامه‌ی شرع است و آنهم به نظر می‌آید اقامه‌ی تکاملی. چرا به حرف امام لقب تکاملی را اضافه می‌کنیم؟ می‌گوییم چون گفته حاکمیت بر زمان و مکان. اقامه‌ی بدون تکامل دیگر حاکمیت بر زمان و مکان نمی‌خواهد. یک جمله دیگری نیز دارد که می‌گویند: «درگیری با شرک و کفر جهانی، مصلحت نظام را تعیین می‌کند» یعنی صلاح اقامه، حاکمیت بر زمانی است که. ...

حالا اگر حاکمیت بر زمان و مکان را، یعنی توسعه و تکامل را برای جهان، قهری بدانید یعنی ربوبیت و درگیری با تکامل کفر یعنی اینکه زمان و مکان بدست کفر بیفتد، این شاخصه‌ی تعیین صلاح حکومت شد. بازگشت صلاح و فساد در اقامه، به درگیری در جریان تکامل شد در مسئله ربوبیت

س: یعنی اصلی‌ترین مسئله‌ی اقامه یعنی فقه حاکم بر دولت، فقه اقامه است نه فقه عمل.

ج: فقه اقامه‌ی تکامل

س: و در فقه اقامه هم اساس آن، اقامه‌ی کلمه‌ی توحید در تکامل تاریخ است

ج: اقامه‌ی تکاملی که غیر از اقامه‌ی احکامی است که شما در فروع فقهی می‌بینید. اقامه‌ی تکاملی، محدث حوادث است نه پاسخگو به مسائل مستحدثه و مبتلابه‌ها.

حجت الاسلام پیروزمند: پس حضرت‌عالی ولایت فقیه را از ولایت عرفانی منشأ می‌دانید.

ج: پس بنابراین ولایت فقیه از کجا بدست می‌آید؟

حجت الاسلام میرباقری: پیشفرضهایش از یک معرفتی بدست می‌آید.

ج: نه! ما یک جهان بینی داریم که آن نحو جهان بینی، یک فلسفه چرائی و یک فلسفه چگونگی و یک فلسفه چیستی دارد. طبیعتاً فلسفه‌ی چرائی در این بُعد از جهان اصل است که جهان مخلوق است یا مخلوق نیست؟ چیستی هم درباره‌ی همین جهان است که بیان علم کلام شما را نشان می‌دهد.

مثلا این عالم ناسوت هست و یک عالم ملکوت هست و یک عالم لاهوت و یک عالم آخرت و یک عالم وجود دارد عوالمی را تقسیم می‌کنیم تا می‌رسیم به اینکه این دوره آخرالزمان است. دوره‌های مختلفی را ذکر می‌کنید.

حجت الاسلام پیروزمند: چرائی روی فلسفه می‌آید.

ج: فلسفه یعنی علت هستی که چرائی می‌شود.

س: بعد از تولی و ولایت؟

ج: نه، در اینجا با حرف حوزه هستیم. چرائی دقیقاً با منطق انتزاعی، اثبات ممکن بودن عالم ممکنات، نیاز به واجب داشتن آن. در چیستی عالم می‌گوییم: ضمناً غیر از اینکه ممکن است، در بخش ممکنات، عالم دنیا هم هست. دوره‌هایی هم داشته که این دوره، دوره‌ی آخر الزمان است. در چگونگی درباره‌ی خود این عالم است. دوباره جهان بینی ما در چگونگی سراغ این می‌آید که چگونه حرکت واقع می‌شود؟ حرکت تجربیدی را دیگر در اینجا بحث نمی‌کنید.

س: قوانین عینی حرکت

ج: عبارت دیگر مکانیزم، ساختار و نظام پیدایش حرکت را صحبت می‌کند که طبیعتاً عرفان در اینجا با عرفان در دو بخش قبل تفاوت دارد و هر سه تا هم منطق، فلسفه و عرفان دارد. در اینجا، مشیت بالغه‌ی حضرت حق در «ایجاد و شأ» در تکامل اصل قرار می‌گیرد. «شأ» عباد هم نظام اختیارات درست می‌کند و یک عرفانی بدست می‌دهد که باید در جای خودش صحبت کنیم.

آنچیزی را که می‌خواهیم بگوئیم اینکه امام اصلاً بحث ولایت فقیه جزء اصول اعتقادات می‌آورد. شاخصه‌ی فقاہت، شاخصه‌ی گزینش است نه شاخصه‌ی منصب. این بسیار تفاوت پیدا می‌کند [که] در جریان توزیع اختیارات و جریان ولایت، شاخصه‌ی منصب باشد یا شاخصه‌ی گزینش باشد. ویژگی‌های منصب به نظام ولایت الهی شناخته می‌شود که از سرپرستی خدای متعال، سرپرستی نبی اکرم، سرپرستی اجتماعی یعنی سرپرستی تکوین، سرپرستی تاریخ، سرپرستی جامعه. شاخصه‌ی گزینش بر می‌گردد به اینکه آیا این شاخصه‌ی گزینش را به نحو عام به چه صنفی داده‌اند؟ به دانای

امین در دین دادند. اطلاعات او نسبت به شرع، انسان و جهان که مجموعه اش فهم از دین را بیان می‌کند، این شاخصه‌ی گزینش است نه شاخصه منصب. منصب منصب، سرپرستی جامعه در نظام عالم است.

س: پس در ماهیت ولایت آن، دخالت ندارد؟

ج: ماهیت ولایت اصلاً جدای از شاخصه‌ی گزینش است. در همه جای دنیا. شما برای گزینش انتخاب را درست کنید.

س: یعنی این چیزی که بعنوان فقیه ولو فقیه حکومتی دخالت در اینکه خوب بتواند ولایت کند، ندارد.

ج: عبارت دیگر حقانیت منصبش به خصوصیت گزینش بر نمی‌گردد. گزینش به منصب، تناسب دارد. منصب یک منصب معرفتی نسبت به عالم، تاریخ و جامعه است.

س: این معرفت با این فقه پیدا می‌شود یا به گونه‌ی دیگر پیدا می‌شود؟

ج: نه، بحث پیرامون همین مطلب است که معرفت حداقل فقها، از فقه بدست نمی‌آورند.

س: حالا ما نظر خودمان را می‌گوییم.

ج: اما بنابر بیان خودمان طبیعتاً شما تعبدتان، جهت اصلی‌تان، یعنی ایمان به خدا در فلسفه‌ی اول شما تمام می‌شود. یعنی در چرایی عقلانی هم تمام می‌شود. بعد از پیدایش تعبد، در چیستی شما، عقل و نقل با هم کار می‌کنند و کاری به فقه ندارد. چگونگی شما هم متیقن از ادیان، اساس مطلب است و کاری به عنوان فقه مصطلح ندارد. این نظام، منصب را درست می‌کند. به قول شخص این تو بمیری از آن تو بمیری ها نیست.

اینها می‌خواهند بگویند حس گرائی. اما ما می‌گوئیم خداپرستی. بعداً در باب علم هم می‌گوییم: به میزانی که تولی داریم، محل مشیت الله قرار می‌گیریم.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی حضر تعالی می‌خواهید بفرمایید: اگر ما در قدم اول ربوبیت الهی را بپذیریم یعنی اصل خلقت را و بعد ربوبیت الهی و تکامل عالم و تکامل تاریخ را بپذیرفتیم همچنین ضرورت دارد که سرپرستی تکامل را بپذیریم.

ج: یعنی اگر شما عالم را در کل، مخلوق می‌دانید و در کل هم ربوبیتی دارد، این ربوبیت را تا تمام مراتبش بیاورید.

حجت الاسلام پیروزمند: یعنی تا معصومش می‌آید. بعدش را چه کسی گفته است؟

ج: نه این حرفها یعنی چه؟ این را به همان دلیل عقلی که می‌گویید باید باشد. مثلاً وقتی از قسمت پایین در نظر بگیریم می‌گوییم: در اداره یا عدل و ظلم است یا نیست.

س: باید باشد، آن «باید» ثابت می‌کند که امام معصوم (ع) در همه زمانها لازم است باشد.

ج: نه، معنایش این است که در زمان غیبت، اگر صدام مثلاً در گوش پسر خاله اش بزند، در آخرت عقاب می‌شود. ولکن اگر قتل صد هزار نفر را امضا کنند. می‌گویید چون معادلات سیاسی ایجاب می‌کرد. آنجا به صدام می‌گوید آقا بهشت بفرمایید و دست شما هم درد نکند.

س: پرستش از طریق مفاهیم و معارفی که گفته اند واقع می‌شود دیگر اینکه یک نفر را بعنوان فقیه قرار دهند چرا؟

ج: نه! اول باید مشخص بشود که منصب، منصب سرپرستی دینی است.

س: نه اینکه سرپرستی در.. لازم است یک کس دیگری هم باشد..

ج: یعنی آیا عدل و ظلم در این موضوع فرض دارد یا ندارد؟ آیا این عدل و ظلم نسبت به آخرت ملاحظه بشود تا عدل و ظلم گفته بشود یا نسبت به عالم دنیا؟ اگر بخواهد نسبت به عالم آخرت ملاحظه بشود، آیا باید دین درباره اش نظر بدهد یا نباید نظر بدهد؟ پس بنابراین سرپرستی دینی است تا بعد برسیم به شاخصه های گزینش. عمل سرپرستی معلوم بشود.

حجت الاسلام میر باقری: در اینجا موضوعیت دارد.

حجت الاسلام پیروزمند: سرپرستی دینی، موضوعیت دارد.

حجت الاسلام میر باقری: به تعبیر دیگر اولین بحث این است که آیا دین حداقل است یا حداکثر؟

ج: سرپرستی غیر دینی هم، باید سرپرستی فاسدی باشد که از تجربه‌ی بشر و اهو بر می‌خیزد. این هم باید تمام باشد. دو تا سرپرستی باید تمام بشود و نیز سرپرستی غیر دینی یعنی سرپرستی دنیایی که به ابتهاجات مادی و حرص نسبت به این عالم می‌انجامد. سرپرستی دینی که با میل نسبت به تکامل الهی بر می‌خیزد. باید این تمام بشود. اول ما نظام منصب را از نظر عالم جهان بینی مان تمام کنیم. جهان بینی ما به اینکه خدا هست، ختم نمی‌شود. وقتی که در چیستی، نبوت را می‌گوید اینکه یک جا زنگ تفریح بزیم و کاری به عدل و ظلم نداشته باشیم، نیست. تعطیل بردار نیست. غیبت بردار نیست. حجّیت دین و اتمام حجت که بشود روز قیامت با آن مواخذه کرد، تعطیل شدنی نیست.

س: آنوقت در چگونگی آن چه می‌گویید؟

ج: اگر این تمام شد که وقتی ما از این طرف می‌آئیم.

س: در همه مراتب اصل خلقت ربوبیت، عدل و ظلم تمام شد.

ج: بسیار خوب حالا چگونگی آن این است که در همه گونه‌های سرپرستی می‌خواهد. نظام ولایت هست.

س: یعنی بحث تولی و ولایت در مرحله‌ی چگونگی می‌آید که تکامل عالم از طریق تولی و ولایت است.

ج: بله. در تولی شما به هر نسبتی که به حضرت حق تولی پیدا کنید، به همان نسبت که تولی شما پذیرفته بشود

متناسب با همه‌ی امور و مشیّت او یعنی اراده او در شما جاری بشود، اراده‌ی شما کیف و رنگ اراده او را پیدا می‌کند و

خلافت پیدا می‌کند. علم نسبت به فرمان او همین تعریف را دارد که نسبت بین ولایت و تولی است و علم شما میزان

حضور شما در پایین است. پس یک علم شما هم‌رنگ شدن شما با خواست اوست. یک علم شما، هم‌رنگ کردن حضور

شما در شئ است. شما عین همین مطلب را در تکامل اجتماعی می‌گویید. خلافت دارد برای اینکه محدث حادثه است

و ساختارها را عوض کند. عالم را بستر قرب الهی بکند.

س: چون آن علم اوّل یعنی ایمان. علمی که تبعیت می‌آورد و تناسب با اراده‌ی حق می‌آورد، این علم می‌شود تولی و

ایمان.

ج: تولی می‌شود به نسبت. البته باید بدانید علم شما حاکی و محکی آن تطابقی یکی دارد نسبت. متناسب با منزلت

شما در یک نسبیتی هستید.

س: برای انسان معرفتی پیدا می‌شود.

ج: معرفت شما یا نسبیتی یا کیفیتی بگویید منسوب. می‌گویم آقای میر باقری چقدر کارها هست؟ صحیح است بگویید

منسوب به چه نسبتی است، متکیف به همان منصب است. در همان اندازه کار است. علم و قدرت شما هم همانجاست

یعنی به منصب و کارآمدی است.

س: یعنی منزلت ایمان، نسبیت انسان را تعریف می‌کند و علم اشرافی‌اش را، مقام خلافتش را

ج: مقام خلافتش همان علم حضوریش در شئ و در سرپرستی است. یعنی حضور اراده اش در مادون. حالا تا اینجا چه

چیزهایی را تمام کردیم. تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که اصلاً در مسئله‌ی ولایت، ما اول باید بفهمیم که موضوعاً در

کجاها دنبال آن برویم؟ آیا لغوی دنبال آن بگردیم؟ آیا در فقه آنرا جستجو کنیم؟ موضوع ولایت مانند موضوع ربوبیت است، در کجا باید ربوبیت را بشناسیم؟

س: ایشان تا عرفان هم رفته است منتهی می‌گوید از این عرفان بدست نمی‌آید. بعیدهم نیست که ما بگوییم از آن عرفان بدست نمی‌آید.

ج: الولایه و الخلافه باید غیر از این را بگوید. کلمه‌ی ولایت مطلقه فقیه شعبه‌ی ای از ولایت مطلقه ربوبیه مَفوضه است اینهم غیر از این را می‌گوید.

س: آنرا تا حد صحن ولایت اجتماعی نمی‌کشاند، مگر عرفا چه می‌گویند؟ ولایت انسان کامل را، عرصه حیات اجتماعی را می‌گویند چه بسا ممکن بدلیل یک شرایطی واگذار کند، اینها خیلی مهم هم نیست.

ج: نه، یک وقتی ولایت درویشها و عرفا را می‌گویند و یک وقتی هم ولایت امام را می‌گویند. امامی که در الولایه و الخلافه می‌نویسید اصطلاحاً اینگونه است. «وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهین»

ولایت فقیه

لزوم سرپرستی کلیه شئون حیات بشر توسط دین و عدم لزوم عصمت در جریان عملی دین

۳۳۰۸

۷۷/۶/۲۴

جلسه ۲

ولایت فقیه

کلامی بودن ولایت فقیه - مشروط نبودن عصمت

حجت الاسلام پیروزمند: طبعاً ورودی بحث ولایت فقیه این می‌شود که خود این ولایت چه نوعی ولایتی است و از کجا ثابت می‌شود؟ یکی، بحث ولایت عرفانی است یا فقهی و یا کلامی است. چون از نظر ما ولایت کلامی محسوب می‌شود، این مطالب در رد کلامی بودن ولایت مطرح شده که لازم است ما موضوع خودمان را نسبت به آن روشن کنیم. یکی اینکه ولایت مطلقه مخصوص معصومین «علیهم السلام» است و عصمت شرط ولایت مطلقه است. یعنی ولایت مطلقه یک حدودی دارد که این حدود، این قدرت بدون عصمت حاصل می‌شود. لذا اگر کسی عصمت نداشته باشد، نمی‌توان برای او ولایت مطلقه قایل شد. بنابراین در زمان غیبت نمی‌توان قایل شد که کسی ولایت مطلقه دارد. دوم اگر کسی قایل بشود بر اینکه ولایت مطلقه جزء بحث کلامی است چگونه می‌تواند ثابت کند که بحث کلامی است. مثلاً به استدلال جناب آیت الله جوادی اشاره شد که چون از عوارض فعل الله محسوب می‌شود، بنابراین حکمت و لطف الهی اقتضاء می‌کند که برای هدایت، سرپرست قرار بدهد و لذا معنای این ورودی این می‌شود که بحث کلامی می‌شود. چون از عوارض فعل الله شده است. یعنی اثبات ولایت از عوارض حکمت و لطف الهی که از افعال الهی است. این اگر هست، این استدلال درست نیست به لحاظ اینکه به این ترتیب می‌شود کل احکام فقهی را کلامی محسوب کرد. به لحاظ اینکه اینها از وجوب تبعیت نسبت به خدای متعال در می‌آید و این وجوب تبعیت هم بحث کلامی است و لذا این درست نیست.

سوم اینکه بر فرض بپذیریم که اصل کلامی است، جزء ضروریات مذهب خواهد بود، برای اینکه جزء ضروریات است، خودش اصل مستقل است یا فرع اصل است؟ اگر فرع اصل است، فرع اصل که نمی‌تواند اصل شود. مثالی را هم ذکر کردند که اعتقاد به خصوصیات معاد این جزء فروعات اصل معاد است ولی خودش اصل محسوب نمی‌شود و اصل نمی‌تواند باشد چون معنایش این است که اصل جدیدی اضافه بشود. این مطلب را خودم اضافه کردم)

حجة الاسلام و المسلمین حسینی: اصل جدید چه اشکالی دارد؟

س : این مطلب را ذکر نکردند گویا بدیهی تلقی کردند که کسی مدعی اصل جدید نیست. مطلب چهارم این است که اگر ما قایل بشویم که جز اصول مذهب و ضروری مذهب است، چگونه می‌شود امری را که بسیاری فقهای امامیه آنرا باور ندارند، از اصول مذهب تلقی بشود؟ با توجه به این که ضروری مذهب چیزی است که انکار یا جهل نسبت به آن، باعث خروج از دین و مذهب می‌شود. لذا باید گفت که اکثر فقها از دین خارج هستند و به علاوه کسی که در اصول مذهب خودش شک دارد، چگونه می‌توان از او تقلید کرد؟

ج: طبیعتاً سؤالات را متوجه شدم. تأمل مختصری هم بکنم. ایشان قوی ترین کسی که می‌خواهد قضیه را طرح کند. حرفهای ایشان قوی تر هست یا سروش؟

س: ایشان (آقای کدیور) با توجه به اینکه به بحثهای حوزه مسلط است و لذا مطالب ایشان نسبت به مطالب آقای دکتر سروش مستدل تر است چون آقای سروش چندان مسلط بر حرف حوزه نیست. ولی ایشان به همه حرفهای عرفا و فقها و متکلمین را از منابع دست اول آن مسلط است.

ج: به نظرم می‌رسد شما یک تصمیم‌گیری کلی بکنید ما باید چند مطلب را ذکر کنیم. یکی اینکه عالم مخلوق خدای متعال است. در این مطلب که عالم مخلوق است صاحبان ادیان اختلافی ندارند آنهایی. نوعی که در داخل مخلوقات به انسان اختیار و عقل دادند، دو تا خصلت را ذکر کنید و این دو خصلت، نه عصمت در اختیار دارد. اصلاً اختیار معنای نداشتن عصمت از خطا را نشان می‌دهد، اگر چیزی جبر باشد با ربوبیت الهی می‌شود درخت خرما سبز شود، جبراً خرما کند. آنهم برایش یک کمالی است که یک هسته ای درخت شود و برای درختها یک ثمره‌ای باشد. غایت درخت شدنش این است که ثمره‌ی خاصی را بدهد. ولی آن اختیار را ندارد. برای انسان به هر نسبتی که فرض شود حق تصرف در ثمرات خودش و لو ثمره به خودش برگردد او به همان نسبتی که اختیار دارد برایش فرض خطا و ثواب هست. به او

قدرت سنجش هم داده‌اند که فرض تشخیص خطا و ثواب باشد. این موجود حتماً برای یک هدفی خلق شده است که همه‌ی آن هدف، محدود به عالم دنیا نمی‌شود یعنی به عالم حس تجربه و محاسبه آثار این عالم نمی‌شود. اینهم باز متفق ادیان توحیدی است. یعنی ادیان توحیدی قایل به معاد هستند. قایل به یک غایتی هستند، قایل به آخرت (وجود عالم دیگر) است.

حال اگر نباشد که یک موجودی خلق شده که خطا پذیر است، سنجش دارد و عالم دیگری هم هست و ختم به این عالم نمی‌شود. این قدرت سنجش، ابزار سنجش آن، محدود به یک مجموعه‌ی خاص است. سنجش تجربی آن نمی‌تواند عالم آخرت را تجربه کند. پس بنابراین می‌تواند یک سنجش در کلیات و یک سنجش نسبت به محسوسات داشته باشد. حالا چون او احاطه ندارد حکم عقل نسبت به موضوع مجهول محال است. یعنی ممکن نیست که عقل حکم داشته باشد و اشراف نداشته باشد. حکم به « بایسته‌ها » یعنی چه چیزی باید و چه چیزی نباید، اگر دامنه اش از این عالم بیرون رفت، عقل نمی‌تواند درباره آن نظر بدهد باید دامنه‌ای که می‌خواهد درباره آن نظر بدهد، در احاطه‌اش باشد. اگر بصورت خاص نتوانست در مورد آن نظر بدهد، باید در مورد کلیاتش نظر بدهد. موضوع حکم عقل باید برای خود عقل مشخص باشد. زیرا نسبت به مجهول نمی‌تواند حکم کند. البته مجهولی که موضوع حکم باشد. ممکن است یک مطلبی را در جزئیات برایش مجهول باشد در مورد آن نظر نداشته باشد ولی در کلیات، موضوع کلی آن مشخص باشد. اگر برایش موضوع مجهول شد عقل نسبت بن مجهول حکم ندارد. می‌گوید باید موضوع حکم را ببینم و نظر بدهم « نسبت هست » یک نسبت مجهول را نسبت به یک موضوعی نسبت بدهم و یا نسبتی را سلب کنم. اگر تحت احاطه من نباشد نمی‌توانم نظر بدهم. یعنی نمی‌توانم نسبت بدهم.

حالا از اینجا یک پله بالاتر می‌آییم. می‌گوییم حالا کمال، تکامل آخرتی نسبت به هر چیزی که در آن دخالت داشته باشد، عقل اظهار جهل می‌کند. می‌گوید مجموعه‌ای است که بعضی از اعضای مجموعه در اختیار من نیست چه چیزی متناسب با کمال است نمی‌دانم. از اینجا یک پله اینطرف تر می‌آییم و نازلتر می‌کنیم، می‌گوییم اینکه آیا امور حسی این عالم دخیل هستند یا دخیل نیستند؟ درباره این آیا عقل می‌تواند نظر بدهد یا نمی‌تواند؟ عقل در اینجا دو تا نظر قطعی می‌تواند بدهد: ۱- حتماً دخیل‌اند. حالا چرا حتماً دخیل است؟ عقل حکم به اینکه امور حسی این عالم، ربطی به تجاوز و عدم تجاوز ندارد. یعنی شرایط پرورشی نیست. این حکم را رد می‌کنید. امور این عالم کلاً بستر پرورش‌اند به

صورت کلی یعنی اگر بنا است پرورشی در این عالم پیدا شود که در آنجا از ما سؤال شود، شرایط پرورشی آن دو دسته هستند: یک شرایط پرورشی تکوینی و دیگر شرایط پرورشی که تولید می‌شود و آدم در ایجاد آن سهیم است. یک شرایط پرورشی وجود دارد که ما سهیم در ایجاد آن نیستیم. آنها حتماً با تکامل و پرورش آدم سازگار است یعنی آنهایی سهیم در ایجاد آنها نیستیم. چون ربط شرایط پرورشی را درست می‌کند. آنهایی که ما در آنها سهیم هستیم می‌توانیم خوب و یا بد درست کنیم که محیط پرورش انگیزه‌ها، حساسیتها و پسندها می‌شود، ممکن است خوب و یا بد درست کنیم. محیط پرورش سنجشها می‌شود. چون اختیار و سنجش در فعل ما حضور دارد به نسبتی که ما در ایجاد شرایط سهیم هستیم، می‌توانیم شرایط خوب یا بد درست کنیم.

بعبارت دیگر شرایط، بستر ارتباطات هستند که در ارتباط قطعاً عدل و ظلم فرض دارد. مجموعه شرایط عینی مجموعه روابط عینی هستند که متناسب با آنها روابط انسانی وجود دارد که شرایط عینی، بستر پرورش روابط انسانی است. و روابط انسانی بستر پرورش انسانیت انسان است. اینها سر فصلهایی هستند که باید کاملاً درست تشریح کنیم فرض شرایط عینی خوب و شرایط بد برای رشد هست. همانطور فرض روابط ظالمانه و روابط عادلانه وجود دارد. خوبی و بدی شرایط و عدل و ظلم تنها حول محور تکامل قابلیت تعریف پیدا می‌کند. یعنی نظام موازنه‌ی تناسب شرایط عینی و شرایط ارتباطی، سبک و سنگین شدن وزنها، این نظام به اینکه عدل است یا عدل نیست، مناسب است یا مناسب نیست؟ حالا اگر عدل هست اصلاً عدل یعنی تناسب با نتیجه. چیز دیگری نیست. هر چیزی جای خودش باشد. جا یعنی چه؟ یعنی آیا جا برای وضعیت ساکن یا جا برای انتقال به مرحله‌ی دوم (کمال)؟ محور تکامل در آن اصل می‌شود. اگر محور تکامل در آن اصل قرار گرفت، آنوقت طبیعی است که کمال آخرتی‌تان جریانِ نفوذ آن، تا نظام موازنه و تعادل شما ادامه پیدا می‌کند. موضوعاً عقل نمی‌تواند تشخیص دهنده عدل و ظلم، خوب و بد شرایط نسبت به جریان تکاملی باشد که نسبت به آن تکامل احاطه ای نیست. اگر تا اینجا پیش رفتیم، نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه مطلب این می‌شود که ما به این مطلب برسیم که چون بشر به آخرت مناسباتش اشراف ندارد، دین لازم است، دین ابزار تکامل تاریخی می‌شود. هیچ فقیهی و معتقدی نیست که بگوید در ضرورت نبوت عامه، عقل بشر به خیر و شر و خوب و بد برای آخرتش خودش می‌رسد. رسول لازم نیست. کمال اخروی را همه ادیان - نه تنها معتقدین - دلیل شان در نبوت عامه وحدت دارند. دین برای چه است؟ برای این است که آدم بتواند به کمال اخروی دست یابد،

مناسبات آن کمال را بگوید. مناسک سیر به طرف آن کمال را بگوید اگر این حذف بشود، در موجهی جزئی یا سالبه‌ی جزئی، هر کدام از اینها آنطرف استدلال را می‌شکنند. یعنی اینکه عقل نمی‌داند، این سالبه کلیه است. اگر گفتید می‌تواند بداند که در آخرت چی خوب و چه بد است؟ می‌گوییم پس رسول لازم نیست. ضرورت احتیاج و افتقار اگر موجهی کلیه شما نقض شد، یعنی گفتیم در یک مورد می‌داند، معنایش این است که دیگر شما نمی‌توانید ضرورت رسالت را اثبات کنید. کسی که رسول لازم دارد اعلام جهل می‌کند نسبت به اینکه من بقیه مجموعه دستم نیست و نمی‌توانم نسبت به کل حکم کنم. کلیت اینکه تجاوز بد است در حکمت عملی می‌گویند این تمام شده است و احسان خوب است و نیکی احسان و بدی تجاوز. ولی هرگز نمی‌توانند بگویند که این مصداقاً تجاوز است و یا تجاوز نیست. خصوصاً اگر روی این ببرند که عقل عملی هم مربوط به عقل نظری درباره کل باید صحبت کند. یعنی تجاوز کدام است؟ بگوید نسبت به تکامل تجاوز غلط است. یعنی ربط مورد به تکامل. اگر تا اینجا تمام شد، آنوقت اولین صحبت این است که رسول، انتظار از دین چیست؟ انتظار از دین این است که خدای متعال پیغمبری را بفرستد که عدالت را در همه‌ی شئون حیات در همه شئونی که انسان مولد آن شأن است و می‌تواند خطا پذیر بشود و سنجش او اطلاق ندارد، در همه‌ی اینها باید رسولی فرستاده بشود که به او بگوید حالا بصورت مصداقی یا بصورت کلی که قابلیت تفریع داشته باشد مثل قواعد کلی فقه. قواعدی کلی است که از آن تفریع می‌شود. بعد از این راهنمایی، عصمت لازم نیست. بلکه تقوی، لازم است نه عصمت امانت و تلاش لازم است، نه عصمت یعنی چه؟ یعنی فرض ضرورت عصمت برای این قسمت اصلاً عقلاً ممتنع است. ولی فرض عدالت ضروری است، علتش این است که قضاوت قاضی نسبت به متخاصمین تطبیق است. باید حتماً عدالت شرط آن باشد، ولی در مورد عصمت از خطا نمی‌توانید بگویید به تعداد محکمه‌های قضایی باید معصوم خلق بشود. امانت و تلاش لازم متناسب با سطح موضوع لازم است. در فتوا هم همینطور. در فتوا هم که جانشین رسالت در بیان حلال و حرام در همان امور فردی است نمی‌توان شرطش عصمت باشد. در ولایت علمی نه ولایت اجرائی اجتماعی، در آنجا نمی‌شود که شرطش عصمت باشد. می‌تواند قواعد اصولی را بیان کنند، تفریع بر آن را واگذار کنند و اینها بر اساس آن مطلب، فعالیت و تلاش کنند و فتوا بدهند. چون عصمت شرطش نیست.

س: قاضی و .. ولایت مطلقه ندارد.

ج: ولایت علمی دادند ولی نسبت به موضوعش مطلق است مسئله‌ی اطلاق را باید نسبت به موضوع در نظر بگیرید.

س: یعنی چه؟

س: یعنی ولایت قاضی در موضوع تخاصم مطلق است. یعنی بر اساس قوانین، حق رأی دادن دارد و رأی او نافذ است، طرفین باید تسلیم بشوند.

س: اولین چیزی که سلب اطلاق کرد، همان قانون است.

ج: نه قانون را برای بالاتر هم می‌گوییم، قانون در همه جا هست. ما که بی قانونی نمی‌گوییم. اطلاق در نفوذ است. اینجا موضوع کار قاضی اطلاق در نفوذ است.

س: اطلاق در نفوذ یعنی چه؟ یعنی آیا هر طور خواست می‌تواند در موضوع مورد تصرفش، تصرف کند؟

ج: نه! یعنی رای او پس از صدور، دیگر اینکه واقعاً عمل متخاصمین چه چیزی بوده، آن ملاک نیست. برای طرفین مبدأ التزام به حق می‌شود و در این مبدأیتش مطلق است. یعنی برای طرف مثل روز روشن واضح است که این کتاب مال من بود که به دست ایشان داده بودم. ایشان الان نمی‌گویند من عاریه از شما گرفتم. بلکه می‌گویند این کتاب مال من است. احد متخاصمین که می‌دانند که این حکم قاضی خلاف است. یا صحیح است، مطابق با واقع و یا مطابق با واقع نیست. آن کسی که می‌داند این مطابق با واقع نیست، چون دلیل نیارود و گفت «اليمين على من انكر و البنيه على المدعى» من هم دلیل نداشتم «اليمين على من انكر و البنيه للمدعى» این قسم دروغ خورد و من بینه نداشتم. می‌گویند از الان که قاضی گفت قضیتم من حق بر این کتاب ندارم. آثار مالکیت را هم باور می‌کند. حالا باید از او بخرم، کتاب را با پول می‌خرم یعنی حکم ظاهری مبدأ التزام او شد عین همین ظاهری در کلیه فتاوا وجود دارد. ولی موضوعش، موضوع دیگری است یعنی موضوع آن برائت ذمه است نسبت به رابطه بنده با خدا. در موضوعش اثر آن مطلق است و در موضوعش مردد نیست شرطش هم عصمت نیست نمی‌گوئیم چون برای پیغمبر وحی می‌شد، جبرئیل بود، تطبیق به مصداق، پیغمبر هرگز خطا نداشت. حالا این در دست یافتن‌اش به اسناد، در دستگاہ استناد، در اسناد همه اینها خطا پذیر است. از مبادی تا همه‌اش. نمی‌تواند نظر بدهد این را نمی‌گویند یا مردم مبرء نیستند. پس کجا مبرء هستند؟ مردم را مبرء می‌دانید در حالیکه شرط رسالت را عصمت می‌دانید و یقین هم به عدم عصمت اینها دارید. بلکه یقین دارید که اینها مرتباً تغییر هم پیدا می‌کند بر حسب جریان تکاملی که بر کل عالم هست. فتوا عوض

می‌شود. ابزارهایشان عوض می‌شود. این را یقین دارید. یعنی علم‌شان را مطلق نمی‌دانید و معصوم هم نمی‌دانید. هم عصمت و هم اطلاق ندارند. علمشان تدریجی الحصول است و تدریجاً هم از بین می‌رود،

س: شرعاً دلیل داریم که از او تبعیت کنیم، حجت بر ما تمام می‌شود که به فقها رجوع کنید، حجت بر ما تمام می‌شود که به قاضی رجوع کنید.

ج: حالا من یک سئوالی دارم: در اینجا دلیل، دلیل فقهی است یا قبلیش دلیل کلامی است؟

س: دلیل فقهی است.

ج: نه! جعل عقلی که مبدا تقلید است فقهی نیست. حکم عقلی مراجعه به دانشمند معین می‌کند. مثلاً در مورد مرفوعه زراره، یک مقبوله عمر بن حفصه. اینها از نظر فقهی تردید می‌شود بعد تقلید از اعلم را به جعل عقلی بر می‌گردانند. یعنی آن از شئون کلام می‌شود. رجوع مربوط به متخصص برای رفع ذمه، تخصص، متخصص‌تر را تا خود متخصص می‌توانید جاری کنید. یعنی وجوب تقلید از اعلم. بنابراین یک بحث درباره این است که آیا در مورد شرایط پرورشی، خوب و بد فرض دارد؟ روابط انسانی در آن عدل و ظلم فرض دارد یا ندارد؟

س: عدل و ظلم را می‌خواهم و یا نمی‌خواهم برای چه؟

ج: حالا موضوع را تغییر بدهید. در موضوع سرپرستی می‌آوریم. در موضوع سرپرستی یعنی از مسئله علم خارج می‌کنیم. می‌گوئیم آیا فقط برای مسئله‌ی متخصصین است که یک حکم اجرائی لازم داریم، سطح بالاترش هم هست؟ طبیعی است که هماهنگ سازی فقط در مسئله‌ی متخصصین نیست. یعنی فقط در امور فردی نیست، متزاحمین و متعارضدین هم وجود دارد در امور بالاتر. حالا در جلسه بعدی خواهیم گفت که اگر اختیارات جامعه هماهنگی لازم داشته باشد. یعنی همان بستر عدل و ظلم فقط به حکم تنها کافی است؟ احکام وجود داشته باشند یا به هماهنگی اجرائی بکشد؟ معلوم شد رساله ای هست، متخصصینی هستند چون فرض تخلف وجود دارد فرض تنازع هم وجود دارد. در فرض تنازع غیر از مسئله رساله مسئله گو بودن برای متخصصین که مسئله را بگویند لازم است که یک کسی هماهنگ کند. حکم اجرائی را تمام کند. قضا کند. حالا در اموری که فردی نباشد فرض خطا و تخلف است یا نه؟ حالا فقط کتاب رساله کافی است برای اینکه احکام فقه حکومتی را تحویل بدهد، مردم خودشان انجام بدهند یا فرض اینکه تجاوز و تخلف کنند، هست. همینطوری که در امور فردی است. اینکه احکام حکومتی لازم است در بحث عدل و ظلم

بحث شد. اینکه حالا فرض تخلف نسبت به اجرا قطعاً هست، جامعه هماهنگ کننده اجرائی لازم را دارد یا ندارد؟ عیناً مثل قضا می‌شود منتهی در یک مقیاس بالاتری قضای بر هماهنگ‌سازی جامعه. حالا آنجا آیا باید حتماً عصمت باشد؟ اگر اینچنین گفتید معنایش آنطرف قصه است معنایش این است که برای قاضی عدالت و علم الهی لازم است ولی قضای نسبت به هماهنگ‌سازیهای بزرگ چه از طریق تنفیذ و چه از طریق شخص خودش متکفل بشود یعنی در هر دو مسئول است. آنجا معنایش این است که حکم دینی داریم ولیکن مجری دینی نداریم. اگر مجری دینی نداشته باشیم معنایش این است که در مقام عمل تخلف را بپذیریم. اینکه به عصمت و اطلاق علم مقید می‌کنید، آنطرف ضدش را چکار می‌کنید؟ ضدش فسق می‌شود. در عمل احتمال و قوعش پیدا بشود فاسق حاکم باشد و ملت بخواهند فاسق را کنترل کنند که تا خلاف نکنند. بعبارت دیگر ملت بر تخلف ناظر باشند.

«وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين»

جلسه ۳

ولایت فقیه

حجت الاسلام پیروزمند: اگر صلاح بدانید بحث ما پیرامون « اثبات عقلی ولایت فقیه » باشد و بحث هم بگونه ای باشد که ناظر و متناسب با بحث آقایان یعنی اینکه ادله عقلی را نفی کردند باشد.

یکی از مطالبی که اینها طرح می‌کنند این است که: در بحث کلام، ولایت مطلقه ائمه معصومین «علیهم السلام» ثابت می‌شود. منتهی می‌گویند علما درباره مطلقه بودن ولایت معصومین (ع) اختلاف دارد. یعنی اگر چنانچه هم ولایت مطلقه برای معصومین (ع) داشته باشد، آقای منتظری در جزوه خودش نوشته بود که ولایت مطلقه فقط منحصر به حق تعالی است و هیچ کس دیگر ولایت مطلقه ندارد، چه برسد به اینکه ولی فقیه ولایت مطلقه داشته باشد. ما وارد این قسمت از بحث که بحث کلامی با لمعنی الاخص می‌شود وارد نمی‌شویم. ولی بر فرض اینکه ولایت مطلقه برای آنها ثابت باشد، برای غیر آنها ثابت نیست به لحاظ اینکه از نظر کلام شیعه، عصمت و علم غیب شرط دارا بودن این مقدار از ولایت است. چنانچه بعضی از ادله کلامی گفته اند و آن اینکه وقتی ما می‌گوییم ولی فقیه دارای شئون ولایت ائمه اطهار (ع) است نه همه‌ی ولایت،... ولایت آنها را نمی‌گوییم که شرط عصمت لازم باشد. بلکه ولایت « ولایت در اجراء » را می‌گوییم، اگر چنانچه فقط احکام بیان بشود، کافی نیست. بلکه مجری هم لازم دارد و در آن ولایت در اجراء عصمت شرط نیست و در زمان غیبت لازم است برای ایجاد نظم و جلوگیری از هرج و مرج، مصلحت از عباد فوت نشود و یا برای اینکه هدایت کامل بشود، به شکلهای مختلف و ادله های مختلف آمده است که به هر حال این ولایت اجرائی در زمان غیر معصوم لازم است باشد.

در این قسمت، این اشکال را مطرح می‌کنند می‌گویند: اولاً شما اگر در ولایت در اجراء عصمت شرط ندانید دو محذور لازم می‌آید

۱- بنابراین باید برای خود معصوم و زمان هم بگویند عصمت لازم نیست یعنی در زمان معصوم هم بگویند ولایت در اجرا می‌تواند دست غیر معصوم باشد.

۲- اما در زمان غیبت می‌گویند عصمت شرط نیست. پس با توجه به اینکه حکومت دینی و زمامداری دینی منحصر به شکل ولایت فقیه نیست که شما می‌گویید. بلکه به شکلهای دیگر هم بشر تجربه کرده است و وجود دارد مانند اینکه نظارت یا وکالت باشد یا اینکه طی یک قرار اجتماعی مردم با حاکم خودشان قرارداد ضمن عقد ببندند و یک حکومت به این صورت شکل بگیرد. بنابراین چون منحصر نیست، هیچ ضرورتی ندارد که در زمان غیبت این ولایت اجرائی بدست ولی فقیه باشد و آنهم به شکلی که شما می‌گویید یعنی انتصابی باشد و انتخاب مردم دخالت نداشته باشد و مطلقه باشد و .. اینطرف در این مورد اینها دلیل ندارد. اتفاقاً در یک جایی کنایه زده بود که این ناشی از عدم شناخت فقها از انواع دیگر حکومت است و اگر فقها شناخت داشتند نسبت به اینکه حکومت به شکلهای دیگری در دنیا وجود دارد، ولایت اجرائی را به اینصورت منحصر نمی‌کردند. در آخر نتیجه می‌گیرند و می‌گویند اصلاً لازم نیست برای اینکه شما ولایت را ثابت کنید، استحکام بحث کلامی شیعه را تضعیف کنید و بگویند از عصمت و علم غیب مایه بگذارید (با نفی شرط عصمت و علم غیب) بلکه بگویند عصمت و علم غیب شرط است. منتهی ولایت مال معصوم است. در زمان غیر معصوم آیا نظم و حکومت لازم است؟ بله. مدیری، سرپرستی و حاکمی که جلوگیری از تشتت و هرج و مرج کند و نیز هماهنگ کننده و هدایت کننده باشد، لازم است. تا اینجا قبول داریم ولی اینکه این باید ولی فقیه باشد و انتصابی هم باشد یعنی از بالا تعیین بشود و مردم حق دخالت نداشته باشند و ولایتش هم مطلقه باشد. این استلزامی با این مطلب ندارد نه می‌تواند به انتخاب مردم باشد، ولایتش هم محدود به رأی مردم باشد. زمانش هم محدود باشد و .. در عین حال شخص دیگر، حالا خودش فقیه باشد یا نه، زیر نظر فقیه عمل کند ولی دیندار، متعهد، ملتزم به دین و دغدغه دینی داشته باشد و بخواهد جامعه را به این سمت هدایت کند.

حجۀ الاسلام جمالی: سیری را که آقای پیروزمند فرمودند، همین سیر را هم آقای کدیور دنبال می‌کنند یعنی ایشان نظریه ولایت انتصابی مطلقه فقیه را رد می‌کند بعد در ادامه اول ولایت را رد می‌کند که نحوه ارتباط زمان با مردم از

نظارت است بعد نوع ولایت را رد می‌کند یعنی انتصابی نیست و بعد محدوده ولایت را رد می‌کند و آخرین چیزی را که رد می‌کند اینکه می‌گوید فقیه لازم نیست فقه به تنهایی کفایت نمی‌کند حال اگر قبول هم کنیم که ولایت باشد، انتصابی و مطلق هم باشد، اما چرا شرط این منصب فقط فقاہت باشد، شاید علوم دیگر و کارشناسیهای دیگر هم باشد. لذا ما برای جواب دادن اگر از آخر شروع کنیم بهتر نیست؟ یعنی اول بگوئیم نظر شما نسبت به فقه چیست، فقه باید همه جوانب نحوه اداره بیوشاند غیر از فقه ما چیز دیگری نیاز نداریم یعنی در رد آنها از پایین به بالا حرکت کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی: ما معنای ولایت مطلقه را باید موضوع بحث قرار بدهیم. اینکه می‌بینیم در سابق اشاعره از اهل تسنن این کلمه را به یک معنایش بکار می‌بردند و برای خدای متعال ولایت مطلقه قایل بودند که مشروط به هیچ چیزی نیست یعنی عدل صفت فعل نیست. هر کاری که خدا کند، خوب است. لشکر معاویه بهشتی هستند و لشکر علی بن ابیطالب هم بهشتی هستند. چون خدا خواسته ایندو با هم جنگ کنند و هیچکدام هم خلاف نکردند. مقابل آن عدلیه که هم قایل به تفویض مطلق نیستند و هم قایل به جبر مطلق نیستند و هم قایل به عدل هستند ما اختیار داریم و نسبت به عمل خودمان مسئول هستیم. خدای متعال هم ساحت فعلش عدل است. فعل خدا تناسب به کمال مطلق دارد و چون تناسب به کمال مطلق دارد و نیاز به ظلم هم ندارد و نه فقط عاری از ظلم است بلکه حتماً متناسب با کمال مطلق عدل است. بنابراین دیگر در اینجا ولایت مطلقه را با حفظ مشروط بودنش به تناسب به کمال مطلق، فرض اطلاق تجریدی آن مانع ندارد. یعنی می‌گویند ولی مطلق است که فعلش متناسب با اوست نه نقص، نه جهل و نه احتیاج در او راه دارد. پس در او نه ظلم و نه ندانستن راه دارد. بنابراین عدل صفت فعل اوست. این یک فرض است.

یک فرض دیگر دقیق‌تر این است که ولایت مطلقه ربوبیه هست. سرپرستی تکامل است. ربوبیت است. عدل هم تناسب به تکامل دارد. تکامل متناسب به کمال مطلق دارد. عدل است. یعنی متناسب با این سیر تکاملی است. سیر تکاملی مناسب با ربوبیت در سرپرستی رشد و سرپرستی رشد به کمال مطلق تناسب دارد. بر این اساس عدالت در تکوین مشخص می‌شود و عدالت در تاریخ نیز اجمالاً معلوم می‌شود متناسب با مراحل کمال. در همینجا حتماً یک تقسیمی انجام بدهید. درباره کمال و تکامل چند فرض و احتمال وجود دارد. احتمال اول اینکه عمر تکامل متناسب با تکامل فرد باشد. یک گردگشتی تعریف بشود. فرد یک اعتدالی دارد از اول تکوّن یعنی عبارت دیگر پیدایش نطفه تا

مرگ. یک اعتدال تکوینی دارد که مرتباً رشد می‌کند. از یک دوره خاصی هم که می‌گذرد، تا مرگ شروع به نکس می‌کند. فرضاً تا ۴۰ سال یک نحوه رشدی دارد بعد در سراسیابی قرار می‌گیرد و از نظر ارگانیزم شروع به فرسایش می‌کند. اگر بعضی از ملکاتش هم رشد پیدا کند و لکن رشد در روند تکامل به تکامل فرد ختم می‌شود. دوباره فرد دیگری هم که پیدا می‌شود، به همین صورت است. یعنی موضوع تکامل، تکامل فرد است. فرد یک وجود عینی تکوینی دارد که این وجود عینی تکوینی اش موضوع تکامل است. تکاملش یک دوره ای بنام « دوره جنین » دارد. دوره جنین مثلاً ۹ ماه است. هزار سال قبل دوره جنین آن ۹ ماه بود. دو هزار سال قبل هم ۹ ماه بود.

یک «دوره شیر خواری» و یک دوره هم «دوره تغذیه» است. دوره های مختلفی دارد در مدتی مثلاً ۹۰ سال بجز موارد استثنایی آن. گرایش غالب آن اینطوری است. موضوع تکامل هم این است که شخص در این دوره ها هم یک تکامل تکوینی دارد و هم یک تکاملهایی دارد که اکتسابی و اختیاری است مثلاً می‌تواند ورزش کند. یعنی برای جسمش تمرینهایی بکند و یک تمرینهایی هم برای روح و ذهنش بکند. در تناسبات روح و خودش می‌تواند تکلیف داشته باشد در تناسبات جسمش هم می‌تواند تکلیف داشته باشد. در تناسبات ذهنش هم می‌تواند تکلیف داشته باشد چون در آنها دخالت دارد. می‌تواند در اکتساباتش حضور و اختیار داشته باشد. اشکالی ندارد. موضوع تکامل، تکامل فردی است. حالا بنا به دلایلی که قبلاً گفته شد که عقل نظر ندارد مگر نسبت به چیزهایی که بر آنها احاطه داشته باشد. عقل نسبت بین صغری و کبری مجهول را التزام پیدا نمی‌کند. باید برای عقل کبری محقق بشود تا صغری را در اندراج تطبیق کند. هر گونه تکاملی هم که ملتزم به شرع شود، موضوع آن تکامل فرد است.

یک بحث دیگر این است که ولایت اولاً موضوع آن پرورش و رشد است. ثانیاً رشد فرد نیست. بلکه رشد فرد بخشی از آنرا تشکیل می‌دهد و رشد جامعه هم بخشی از آنرا شامل می‌شود. اگر رشد جامعه پیدا شد، قوام جامعه به اشخاص معین خاص نیست. لا علی التعین است. برای اینکه جامعه تاریخ پیدا می‌کند. وقتی رشد جامعه شد آنوقت سؤال می‌شود که رشد جامعه یعنی چه؟ می‌گویید: اختیار عباد یک بستر تحقیقی دارد که آن بستر تحقق خارج از خودش است. یعنی قسمتی از آن داخل و قسمتی خارج از خودش است. در حقیقت نسبت بین درون و بیرون خودش است. حتی در اختیارات فردی خودش هم، در نسبت بین بیرون و درون تصرف می‌کند. آنوقت بیرون خودش هم انسانهای دیگر هستند و هم جهان ماده هست و هم ارتباطی که با خدا دارد. حالا اگر به این قسمت دقت کنیم که تکامل جامعه

می‌تواند با اختیارات مختلف مردم، جهت‌گیریهای مختلفی پیدا کند. یعنی روند رشد جامعه می‌تواند در جهت‌های مختلف حرکت داشته باشد. علاوه بر اینکه رشد ارتباطات چه ارتباطات مجموعه‌ی انسانی با جهان و چه روابط بین انسانها، نظام‌های اینها می‌توانند عوض بشوند. نظام تفاهم حتی منطقی آن می‌تواند عوض بشود و معنای عوض شدن آن این است که افق جدیدی از ارتباط پیدا شود که موضوعاً قبلاً موضوعیت نداشته است. در مرحله کمال جامعه یک موضوعاتی طرح شود که قبلاً موضوعاً قابلیت طرح نداشته است نه اینکه درباره اش فکر نکرده بودند. کمال را در این بخش دیدن معنایش این است که کمال نسبت به شدن نه نسبت به بودن و گرد گشت، دیگر تکامل فردی ملاحظه نمی‌شود. بلکه تاریخی ملاحظه می‌شود. جامعه بعنوان یک موضوعی که در جریان تکامل تاریخ قابل لحاظ است. ما می‌گوییم انقلاب هم وقتی بخواهد ادبیات خودش را تولید کند تا بتواند نسبت به شرایطش موثرتر شود، ساختارهای جدید تفاهم لازم دارد. حتماً یک ناراحتی‌هایی اجمالی در دستگاه گوارش او پیدا می‌شود. این ناراحتیها شبیه آنچه‌هایی است که الان در تعریف آزادی و امثال آن پیدا می‌شود. یعنی ادبیات انقلاب باید تولید شود، وقتی که از این افق به انقلابهای دیگر هم نگاه می‌کنیم، این چیزهایی که الان هست چندان گزنده ای نیست. برخورد بین اجرا و تصرف نسبت به شرایط است و انگیزه‌های انقلابی. مجرای متناسب را هنوز پیدا نکرده حتماً هم پیدا می‌شود که البته هست و لکن بعد انگیزه فعال می‌شود و آنچه‌ی را که می‌خواهد تولید می‌کند و ادبیات اداره انقلاب را بدست می‌آورد. اگر ما در مسند روند تکاملی تاریخی انقلاب بنشینیم از این حوادث چندان ناراحت نمی‌شویم. ولی اگر زیر چتر بیاییم ناراحت می‌شویم.

حال اگر موضوع تکامل، تکامل تاریخی است همان دلیلی که قبلاً برای تشریح نسبت به فرد و رسالت بود، جامعه و تاریخ هم حتماً لازم است. اینکه برای کل روند تاریخی لازم است، « ولایت تشریحی » می‌شود.

س: چه چیز لازم است؟

ج: برای کل ولایت بر جریان تکامل تاریخ لازم است، دین باید بیاید و شرع بیاورد، برای تکامل تاریخ ولایت تشریحی می‌شود.

س: یعنی اینکه تکامل تاریخی هست حالا می‌خواهید لوازمش را بگویید؟

ج: لوازم تکامل برای فرد، همانطوریکه شما می‌گفتید احکام متناسب با آخرت را ندارم ولی موضع‌گیری نسبت به کارهای فرد ضروری است. اگر جامعه هم وجود دارد یعنی اختیار من مشروط به شرایط است. هم شرایط ارتباط با

جهان و ارتباط با انسانهای دیگر. فرض عدل و ظلم درباره‌ی بستر تکلیف من می‌شود. باید نسبت به بستر حساس باشم و برایم تکلیف بیاید. اگر موضوع تکامل، تکامل بستر هم است، فقط قوانین اجتماعی ثابت و ایستا و عمر فرد نباید بیاید، بلکه باید تکامل این بستر هم قوانینش بیاید چرا؟ چون اگر فرض جهتگیری تکامل این باشد که اختیار در آن دخالت داشته باشد و آدم در ایجاد آن، سهم داشته باشد، حتماً می‌تواند خطا کند و جهتگیری بد بکند. نا متناسب با تکاملی که به درد آخرت بخورد. می‌تواند در ایجاد شرایط صحیح تکلیف، ایجاد ساختارهای اجتماعی صحیح عمل کند. علم به اینکه کدام صحیح و کدام نا صحیح است و کدام با روند آخرت سازگار است و کدام با روند آخرت سازگار نیست، ندارد. پس همانطوریکه آدم نسبت به خودش باید برایش دین، تبشیر و تنذیر بیاید و به او بگوید اینکار را بکن و اینکار را نکن، نسبت به کارهایی که نسبت به شرایطش هم می‌کند یعنی متصرف فیه اختیار، شرایط است نه متصرف فیه اختیار فقط تهذیب فردی باشد. آنچیزی که عمرش طولانی تر از عمر فرد است و هزاران فرد از آن می‌گذرد، باید احکام آن هم بیاید.

پس ولایت بر تاریخ و ولایت بر جامعه هر دو باید موضوع بحث قرار گیرد. سرپرستی جامعه یعنی حقوق و روابطی که در آن عدل و ظلم فرض دارد ولی رابطه‌ی گروهها با هم هست نه فرد با فرد دیگر. رابطه بین عقود و ایقاعات بین متعاملین نیست. رابطه بین دو دسته شریک برای معامله روی یک موضوع خاص، برای خرید یا .. رابطه در توزیع قدرت، تسهیم، اختیارات در مجموعه‌ای عمل کردن و با هم کار کردن. تنظیم همکاری عادلانه که یک دسته به نفع یک دسته دیگر کار نکنند. تنظیم و تسهیم همکاری عادلانه موضوع تکلیف اجتماعی است. عدل و ظلم هم در آن فرض دارد. می‌تواند تنظیم همکاری ظالمانه باشد. محور ظلم و عدل بنا شد. تناسب آن با آخرت باشد. تنظیم روابط عادلانه متناسب با تقرب الهی چه در قدرت، چه در ثروت و چه در اطلاع، این حکم می‌خواهد. حالا تغییر کردن ساختارها - توسعه - عوض شدن موضوعات تنظیم برای قدرت، ثروت و اطلاع، عوض شدن اینها روندی را نشان می‌دهد که تاریخ است. عوض شدن نظامهای توزیع قدرت، توزیع ثروت و توزیع اطلاع. این تغییری که پیدا می‌کند که اصل نظام و منزلتهایش عوض می‌شود، می‌تواند در جهت فاسد عوض بشود و می‌تواند در جهت صحیح عوض بشود. شرط کردن صحت برای عوض شدن اینها مربوط به آخرت می‌شود بر اساس دلیلی که در اول گفتیم. گفتیم عقل نسبت به عدل و ظلم حکم ندارد اگر مجموعه، یک بخش از آن جای دیگر باشد. عقل نمی‌تواند نسبت به مجموعه ای که بر آن احاطه ندارد و

بعضی از عناصر آن مجهول است، حکم کند. پس ولایت تکوینی، تاریخی و اجتماعی غیر از ولایت بر تکامل فرد است و موضوعاً فرق دارد. ولایت مطلقه ربوبیه الهی طبیعتاً ولایت تکوینی است. این ولایت هم به نبی اکرم هم طبق نظر عرفا و آیات قرآن تفویض شده است. ولایت تاریخی که برابر ولایت تشریحی است - مترادف - از طریق تشریح شرع، اداره‌ی زمانها می‌شود. قوانین کلی الهی که قابلیت به وجود آوردن ترکیبهای مختلف دارد. یعنی اگر یک مثال ابتدایی ساده بزنیم مثل طب داروسازی است. ولی نسخه دادن آن مربوط به ولایت اجتماعی است. ولایت اجتماعی متناسب با مراحل تکامل در یک دوره از یک شرع، نظام اجرائی تنظیم می‌کند. البته باید در نظر داشته باشیم که از احکام فردی تنها، هم چنین چیزی انجام نمی‌گیرد. ولی احکام حکومتی هم در سطح ولایت تاریخی، احکام کلی التزامی است نه احکامی که بوسیله‌ی مدل خاص برای ارزیابی عینیت تنظیم شده باشد و ساختارهای اجتماعی را تنظیم کرده باشد. ساختارها و مدلها رشد می‌کنند. تغییر می‌کنند. تنظیمات اجتماعی تغییر می‌کنند.

حالا بنابراین ما یک طرح داریم که اول موضوع مورد نزاع چیست؟ آیا یکی است یا آنها یک موضوع دیگری را می‌گویند. بنابر تعریف آنها: ۱- ولایت را لغوی تعریف می‌کنند ۲- تعریف اصطلاحی می‌کنند که مربوط به حکما، عرفا و فقهاست. پس ما باید ملاحظه کنیم که در شناختن مفاهیم چگونه باید برخورد کنیم.

س: اینکه فرمود آنها ولایت را لغوی و اصطلاحی تعریف می‌کنند، می‌خواهیم چکار کنیم؟

ج: اصطلاحش را هم اصطلاح عرفا، متکلمین و فقها؛ موضوعاً این را بحث می‌کنند.

سؤال اصلی که مطرح است اینکه آیا دین زاییده‌ی یک فلسفه است و برآمده یک معقولیت است؟ یعنی مثلاً نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) شاگرد یک فیلسوف بوده و انبیاء شاگرد فلاسفه بودند تا بگوئیم این فلسفه اصل است در اینکه تعاریف دینی چه قلمروی دارد. چه محدوده‌ای دارد و چه هست؟ یا هر فلسفه‌ای که با «یاء» نسبت و هر گونه ادراکی که با «یاء» نسبت منسوب به یک دین شود، فلسفه‌ی اسلامی، کلام اسلامی، فقه اسلامی فقه‌ی جعفری، این ادراکهایی که با یای نسبت منسوب می‌شود به میزانی که بتواند حجیت انتسابش خودش به آن دین را تمام کند، اسلامی است. در فقه باید حجیت اسناد را تمام کند در احکام باید و نباید. در کلام حجیت معارف و توصیفش را تمام کند. ولی آنکه تمام کننده است عقل است پس ادراکات شهودی یا عقلی یا فقهی آنجایی که کلام از مقنن شدن آن، حجیت آن زده می‌شود، عقل باید این نسبت را تمام کند. آنجایی که می‌گوید این شهود سازگار با این دین نیست،

خلاف این دین است، عقل رد می‌کند حتی قضاوت در امر شهود، هرگاه بخواهد تحلیل مقنن شود؛ ولو درباره روح؛ حالت موضوع بحث قرار می‌گیرد. این حال، این یافت سازگار با دین نیست. این حال، آن کسی که قاضی محکمه است، عقل است در نسبت حکمیه دادن. نباید اشتباه کرد که خود دین را زیر بلیط یک دسته از معقولات بیاوریم یعنی عرفان اسلامی کمال پذیر و کمال بردار است. کلام و فقه اسلامی کمال بردار است، در ادراکات بشری فرض نقص و کمال است و غیر از ادراک وحی است. ادراک مربوط به معصوم و ادراکی که از وحی باشد، نحوه‌ی علم آن نحوه علم ارتباط با مطلق است سنخاً علمش را از سنخ علوم ما خارج می‌داند. ولی بقیه همه، نقص و کمال دارد. بنابراین لازم نیست تنسک و تحجر به ادراکات گذشته. بگونه‌ای انجام بگیرد که منشأ تحجر در علم بشود. بلکه جوهره‌ی اصلی علم را باید حفظ کرد. جوهره اصلی آن چیست؟

در تدین، جوهره اصلی آن تعبد، مقنن شدن و به تفاهم اجتماعی رسیدن است. روی این خیلی مانور بدهید. این جوهره در تمام مراحل تاریخ تکامل علم اصول حضور دارد. در تمام مراحل تاریخ تکامل عرفان و کلام حضور دارد. همه‌ی علماء امامیه دنبال حجیت بودند. اینکه حالا گستره و بستره اش چقدر است، دقیقاً بر اساس همین مطلب است که حدود اولیه تعاریف حتماً می‌تواند گسترش پذیر باشد، متناسب با مراحل تکامل علم. حالا موضوع حکومت، موضوع ولایت در جریان تکامل شرایط، حکومت موضوعاً تکاملی را که پیدا کرده بعنوان شرایط پرورش ایمان نیست؟ شرایط اعمال اختیار نیست؟ یا حتماً هست و فرض صحت و فساد نسبت به آن می‌رود. اگر چنین است، نمی‌شود شما بگویید که به هیچ یک از اصطلاحات اصولی در تکامل علم اصول، شما نمی‌آیید متحجر شوید. محصولاتش هم طبیعی است. حالا قبلاً حکومت اداره‌ی نظم جامعه، حفظ امنیت قبیله‌ای طرح می‌شده، فوqش، قومی فوqش، ملی طرح می‌شده است. قبیله‌ها، اقوام شود و اقوام یک ملت شوند. اصلاً فرض ولایت بر رشد اجتماعی و تغییر ساختارها نبوده. حالا ما بگوئیم شرایط تکلیف ندارد؟! شما می‌گویید در آن اختیار راه دارد، فرض فساد و صحت دارد. فرض عدل و ظلم دارد، فرض تضییق شدن برای پرورش الهی دارد. آنوقت می‌گویید ولایت تکوینی محدود به اموری است که ربطی به امور اجتماعی ندارد. مگر تکوین تاریخ تکوین نیست؟ مگر تکوین جامعه تکوین نیست؟ فقط تکوین جهان یعنی بودن جهان و انسان، فقط همان تکوین است؟ وقتی که از این زاویه نگاه کنید کاملاً مشخص می‌شود که در جریان تکامل تاریخ که امام هم اشاره است که انبیاء گذشته هم تحت سرپرستی نبی اکرم هستند، درباره‌ی صدیقه طاهره (صلوات الله علیها)

گفته می‌شود که « بمعرفتها دارت القرون الاولى » به معرفت فاطمه (صلوات الله علیها) قرون گذشته اداره شد. یعنی شرایع گذشته که اداره‌ی قرون گذشته را داشتند به معرفت فاطمه (صلوات الله علیها) به آن شرایط می‌رسیدند. تفسیر ساختارهای ارتباط انسانی با شناختن فاطمه (صلوات الله علیها) به آنها داده می‌شده است. وارد این بحث عرفانی نمی‌شویم. ولی اگر کسی تکوین به درک تکوینی که در آن تکامل تاریخ و جامعه نباشد، منحصر کند حالا می‌گویید آنوقت موضوعاً مسئله‌ی جامعه طرح نمی‌شده و موضوعاً مسئله تاریخ طرح نمی‌شده چرا؟ چون منطق تفاهم به منطق انتزاع منحصر بوده است. در اینجا حتماً یک چند صفحه‌ای از منطق انتزاعی تجلیل می‌کنید. می‌گویید کلیه‌ی تعاریف انتزاعی وجود دارند و در همه دوره‌ها هم وجود دارد و وجود هم خواهند داشت ولی منحصر به آن نیست. یعنی ارزش مفاهیم انتزاعی بحث بشود بعد اضافه شود. تعاریف مفاهیم اجتماعی به اعتباری بودن بر اساس از کرسی منطق انتزاعی صحیح است. چون این منطق متکفل ملاحظه‌ی نسبت بین امور و تعریف از شدن نیست. متکفل از بودن است. وقتی که ارزش مفاهیم انتزاعی را خوب توضیح می‌دهید، می‌گویید در شاخصه‌های مدل تحقیقات میدانی هم مجبورید به انتزاع برسید. وقتی هم که به معنا کردن ارتکازات شروع می‌کنید، از انتزاع آغاز می‌کنید یعنی درجه‌اش طوری تنظیم کنید که نتوانند هر چی‌گری در بیاورند. ولی می‌گویید خود این منطق از بنیان تا کلیه تناسباتی را که ملاحظه می‌کند ساختمانی را که برای تفاهم ایجاد می‌کند، جدا کردن نسبتها از هم و درست کردن مفاهیم کلی نظری، نسبت بینشان را ملاحظه کردن و حکم کردن صحیح هم است تا چرائی را هم می‌تواند جواب بدهد. ولی موضوع عالم فقط چرائی نیست. کلامش تا چیستی، احکام کلی نسبت به هستی را هم می‌تواند بدهد. ولی چگونگی را جواب نمی‌دهد. آنجا به هر میزان که خوب مبنایتان را محکم کردید، اینجا بتازید یعنی حمله کنید که آیا چگونگی و شدن، کنترل تغییرات الان موضوع ادراک بشر در عدل و ظلم نیست؟ یا عدل و ظلم در چگونگی، ربطی به آخرت ندارد؟ در این زمینه به آنها بتازید یعنی آنها را شدیداً تحقیر کنید. اول تجلیل کنید بعد مفاهیم اعتباری را هم تجلیل کنید، همه را بگویید از این خاستگاه که نگاه کنیم که لازم هم هست که در بحث بودن چرائی است، صحیح است و نمره ۲۰ است. اصطلاحاتش هم ۲۰ است. احکامش هم ۲۰، هر چه گفتید درست است. بعد از موضوع را بر روی چگونگی قرار بدهید. اگر عدل و ظلم در چگونگی نباشد، معنایش این است که کلیه مظالمی که امروز بر جهان می‌گذرد، در هیچ کدامشان ما در آخرت

معاقب نباشیم. و این عدل و ظلم فقط در مسئله تنظیمات و تدبیرات جزئی نیست. اینکه سیاست مُدُن ارسطویی نیست. این هست که مبتلا به ساز است.

اینجا بگویید که حرف امام را در حاکمیت بر شرایط زمان و مکان نشناخته اید که دارید اینگونه حرف می‌زنید. س: پس حضرتعالی ولایت را به تکوینی، تاریخی و اجتماعی تقسیم کردید و ارتباط آنها را هم گفتید و گفتید اینها نمی‌توانند از هم جدا باشند. منتهی این بحث باقی می‌ماند که در زمان غیبت چرا نظام سیاسی ما باید نظام ولایی باشد؟

ج: ما اول ببینیم که دین باید در شدن و چگونگی اولاً حضور داشته باشد؛ ثانياً اگر حضور داشته باشد، برای قضاء جزئی، شرط آن اجتهاد است ولی قضاء بر کل شرطش نیست؟ اگر هیچ دلیلی جز باب قضا نداشته باشیم؟ س: می‌گویند قضاء مربوط به متخصصین است و ربطی به جامعه ندارد.

ج: اگر قضا در مورد متخصصین است، در آن تخلف جزئی است. قضاء بین دو حزب در اداره نیست و قضاء بین دو مدل نیست؟ قضاء بر شدن نیست؟ تخصص اگر مربوط به من و شما باشد، تخصص است. ولی اگر دو تنظیم بر کنترل چگونگی باشد، شدن نیست؟

س: تازه می‌گویند قضاء دلیل خاص دارد

ج: نه، سؤال این است که ما وقتی می‌گوییم قضا از طرف شرع دلیل خاص دارد، آیا اول شرع لازم است بیاید نه؟ این اول شرعی است - ولایت - حال اینکه فردش کیست کاری نداریم. مشروعیت و غیر مشروعیت شدن اول معلوم بشود. بعد در احکام رابطه‌ی بین خدا و فرد گفتید حکم ظاهری کافی است. حکم ظاهری در جای خودش دلایلی دارد. این حکم ظاهری در قضاء می‌آید و قضاء ظاهری درست می‌کند دیگر قضاء حقیقی کنار می‌رود می‌شود مبدء حق برای متخصصین. برای اینکه در کار واقعه عینی بوده است. مبان هم هست برای کسی که حقیقتش از بین رفته که حقی داشته که بوسیله حکم قاضی سلب شده است. ولی بعد از اینکه حکم داد باید حق خودش نداند و بپذیرد.

«وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين»

ولایت فقیه

۳۳۱۰

۷۷/۷/۱

جلسه ۴

ولایت فقیه

حجت الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی: بحثی را که در این جلسه خواهیم پرداخت این است که ولایت موضوعاً بحثی است که آیا صحیح است یکبار به آراء عرفا رجوع کنیم؟ و یکبار به آراء متکلمین رجوع کنیم؟ و یکبار به آراء فقها رجوع کنیم؟ یا اینکه کلمه ولایت موضوعاً، نه اصطلاحاً و نه لغتاً ادراک از موضوع ولایت می‌تواند متناسب با مراحل زمانی مختلف، مختلف باشد و بعد ببینیم منطقاً این اختلاف موضوع اولاً چه سطوحی را شامل می‌شود؛ ثانیاً این اختلاف موضوع را می‌توان گفت که نظر شارع درباره‌ی آن چیست؟

ولایت، سرپرستی رشد است. غیر از کلمه حضانت و نگهداری است. حضانت، نگهداری است. ولایت، ولیّ بر رشد است. طرح کردن ولایت بر رشد، در کجا موضوعاً فرص دارد؟ آنجایی که فرض رشد باشد. دامنه‌اش دامنه‌ای است که رشد پذیر باشد، قابلیت رشد داشته باشد. به اصطلاح پرورش چیزی که تحت ولایت است به عهده کسی باشد. حالا اطلاق آن، به موارد خاصی می‌شود که بعداً عرض خواهم کرد. شما وقتی از یک گل سرپرستی می‌کنید، مواظبت بر رشد آن دارید، صحیح است که بگوئیم شما این گل را پرورش دادید. آنرا پروراندید. یا ممکن است حیوانی باشد، پرورش دادید و متناسب با مراحل رشد آن حیوان هست، رشد هم، شما و آن گیاه کارهای مختلفی می‌کنید. یک کار نمی‌کنید. مثلاً برگ و یا گل و.. می‌زند بعد اینها را جابجا می‌کنید. برای چه جابجا می‌کنید؟ برای اینکه می‌گویید این قبلاً لازم نبود که من یک صحرا را برای یک مقدار بذر یک گل آب بدهم. یک باغچه کوچکی را که آب می‌دادم، کافی بود. اگر کسی دانه دانه، تخم گل را بکارد، او چند اشتباه کرده، یکی اینکه در آبیاری و نگهداری و... دچار اشتباه شده است و دیگر اینکه معلوم نیست همه‌ی تخمها. وضعیت آنها در نشو و نما و قابلیت سرپرستی یکسان باشد. یک سیر تخم را در یک

مساحت بسیار کوچکی می‌ریزند. آنهایی که سبز شد. قابلیت رشد و سرپرستی پیدا کرد، آنها را جابجا می‌کند. به تدریج لازم می‌شود که یک مراقبت‌های ویژه‌ای برای پرورش آنها انجام بدهد.

حالا اگر مسئله اختیار در بین باشد و نیز حاضر بودن خود فرد یعنی مشارکت خود فرد در رشد، پرورش و کمال خودش، یک سهمی داشته باشد، آنوقت یک معنای دیگر در کنار ولایت بنام تولی پیدا می‌شود. تا مسئله‌ی اختیار مطرح نباشد، کلمه تولی مطرح نبود. حالا کلمه ولایت و سرپرستی رشد داریم. پای و مشارکت که پیدا شد، کلمه تولی هم پیدا شد.

حجة الاسلام پیروزمند: چرا؟ یعنی چون ابتدائاً اختیار ضد تولی است؟ یعنی این که خودش، اختیار رشد خودش را باید خودش بدست بگیرد. یعنی اختیار اینگونه است. ولی هر گاه موجود مختار دارای یک سنجشی باشد و بداند یک اطلاعاتی را ندارد. من اجمالاً می‌دانم که اطلاعاتم در امر پزشکی کم است. در علم حفظ صحت بدن یا رفع نقص آن و یا رشد، تولی به کسی پیدا می‌کنم که آن علم را دارد، پذیرا و مجری حرف او هم می‌شوم در ولایت بر رشد خودم، یعنی در تصرفاتی که می‌خواهم بکنم تا سالم بشوم یا اگر سالم هستم می‌خواهم تصرفاتی کنم که از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر انتقال پیدا کنم، فرضاً قوت جسمی من کم است به حرف یک مربی در زمی‌نه بدنسازی گوش می‌دهم. یا قوت در ذهنم کم است، یک مربی که رشد را پرورش و یاد می‌دهد، حرف او را می‌پذیرم و اجرا می‌کنم. مدرسه‌ای یا جایی می‌روم، یک نظام آموزش و پرورش هوشی را می‌پذیرم، اختیار دارم، ولی اختیار من به اختیار کسی دیگری تولی پیدا می‌کند که او مربی رشد من است حالا این دو اختیار رویهم، آیند تصرفاتی که من نسبت به خود انجام می‌دهم، این را تحت نظر او انجام می‌دهم، اعمال می‌کنم یعنی اراده، من مجرای اراده آن کسی می‌شود که سرپرستی جسمی، روحی و یا فکری مرا عهده دار شده است.

س: پس این حرف درست است که تولی، مشروط به رشید نبودن خود فرد در آن حوزه. .. است.

ج: عقل رشد مطلق را برای خودش قایل نیست، به چه دلیل؟ یادمان هست که قبلاً گفتیم ما یک مسیر طولانی داریم که بخشی از آن مسیر، تحت اشراف سنجش‌ها، نیست. چون تحت سنجش ما نیست چه کار می‌کند. می‌گوئید در جریان تکامل خود به کسی تولی پیدا می‌کنم. که آن اشراف را دارد. از اینجا موضوع را کمی بالاتر می‌بریم. می‌گوئیم فرد است و بستر پرورشی فرد. بستر پرورشی فرد هم دو دسته است. یکی آن چیزهایی که لازم نیست تولی داشته

باشند مثل اشیاء جهان. یکی دیگر آن افراد انسانهای دیگری که آنها هم مختار هستند آنها فعل دارند. آنها هم باید توئی داشته باشند. و آنها هم برای من شرایط هستند. یعنی محیط پرورش من، هم آدمها هستند و هم جهان ماده. حالا یک کارهایی هست که ما بدون کمک آدمها نمی‌توانیم انجام بدهیم. توئی‌های هم جهت که محور بودن تکامل آخرتی را پذیرفته اند، اینها با هم یک ارتباطاتی دارند در تصرفاتشان نسبت به بهینه‌سازی شرایط مادی. یعنی یک محصولاتی از جهان هست که این محصولات بدون همکاری بدست نمی‌آید و روابط انسانها با هم، نحوه همکاریشان را نسبت به تصرف در جهان، محصولات اجتماعی را بدست آوردن، معین می‌کند. اینجا صحیح است بگوئیم موضوع تکامل، ربط شخص به شرایط اوست. حالا خود شرایط به نفع موضوعیت پیدا کرد. آیا آنها هم کامل می‌شوند؟ بله آن یک موضوع دیگر است آن غیر از شخص اختیار من است. آن جریان اختیارات در روابط اجتماعی است و ارتباط این نظام اختیارات به نظام جهان ماده. حالا در این بخش که چنین چیزی جدیدی پیدا کردیم، این بار، موضوع سرپرستی، خود جامعه می‌شود. حضور افرادی که یک جهت را هم انتخاب کرده‌اند، مشارکتشان در نظام اختیارات می‌شود. حالا نظام ولایت داریم. نظام ولایت در جامعه، محصولات جامعه را می‌دهد.

موضوعاً این موضوع هم آیا مثل سایر چیزهایی که گفتیم از اشیاء مثل گل و گیاه و از انسان، خود این موضوع چه نحوه‌ی موضوعی است؟ این موضوع از آن جهت که حتماً انسانها در آن حضور دارند، شکی ندارند که اختیارات هستند. از آن جهت که شئی هم هست، آن شئی هم قابلیت تغییر و تبدیل به محصولات دارد. اگر ما بگوئیم در اینجا یک موضوع جدید متولد شده که هم شامل بستر مادی و هم بستر انسانی است، اول کلام این است که این آیا در جریان تاریخ رشد می‌کند یا نه؟

در صورتی که موضوع کمال را به فرد محدود کردیم، یعنی گفتیم عمر کمال برابر عمر فرد است، جامعه رشد ندارد. ولی در صورتی که گفتیم اینطوری نیست. یعنی عمر کمال برابر با عمر فرد نیست. بلکه افرادی وارد نظام ولایت و نظام جامعه می‌شوند که از محصولاتی استفاده می‌کنند که در زمان قبل درست شده است و عمر کمال اینها می‌تواند آنها را تکمیل‌تر کند. آنوقت جامعه مانند یک ارگان و اندامی می‌شود که در عمر دیگری غیر از عمر یک دسته خاص از افراد رشد می‌کند.

س: این نکته مهمی است.

ج: این نکته بسیار مهمی است و خیلی هم باید به آن دقت کنید.

اگر در سال ۱۳۳۰ یک عده ای متولد شده باشد و سال ۱۴۰۰ از دنیا بروند (بعد از ۷۰ سال) بگوئیم عمر معمولی که انسان تولد پیدا می کند تا از دنیا می رود، ۷۰ سال است. اگر بنا باشد در این دور هیچ کسی متولد نشود، صحیح بود بگوئیم گرد گشت در کمال ممکن است. اگر بنا بود یک دفعه یک عده ای بدنیا بیایند و یک دفعه از دنیا بروند، ابدأ معنا نداشت که بگوئیم که انتقال هیچ تجربه ای بصورت شرایط برای اعمال اختیار و سنجش وجود دارد. س: باز محصولات آنها باقی می ماند.

ج: اگر محفوظ باشد که خودش و محصولاتش باید می ماند. روز نو، روزی از نو. ولی اگر بگوئید ورود و خروج فرد استمرار دارد. از یک نظام اختیارات و روابطی که اینها می آید. می روند. یک چیز دیگری در این می ان هست می گویم بستر پرورشی اینها در تحرکات سنجشی که دارند، در تحرکات اختیارات و تصرفاتی که دارند حتماً باید این شئی که در این وسط است که نظام اختیارات (ارتباطات انسانی) و نظام محصولات (تأثیرات مربوط به محصولات جهان باشد) حتماً باید اینها مرتباً بهینه شوند.

حالا اینکه کدام قسمت از اینها عامل متغیر اصلی می شود، طبیعتاً دلیل اینکه شما اختیار را مشارکت در سرپرستی رشد دانستید؛ خیلی ساده بکنیم، آنرا متغیر قرار دادید. یعنی نظام اختیارات باید مرتباً بهینه شود. یعنی کمالاتی که مال سال ۱۳۷۰ هستند یعنی جوانهایی که در سال ۱۳۷۰ که آنها ۴۰ ساله هستند و اینها ۲۰ ساله هستند، وارد در شرایطی می شوند که غیر از شرایطی است که نسل گذشته در آن ۲۰ ساله بودند. یک انتظارات و اختیارات و سنجشها و انگیزش های جدیدی قابلیت طرح پیدا می کند. پس سرپرستی رشد در اینجا از کلمه ی فرد و عمر فرد به کلمه ی جامعه می آید. حالا تویی اینها به ولی می تواند باشد که او در ارتباط با آخرت، کمال جامعه را تأمین کند؟ کمال راه، ارتباطات کمال محصولات و ارتباط آنها با جهان را هم تأمین کند؟

دیگر نمی گوئیم سرپرستی رشد مربوط به فرد است. بلکه می گوئیم سرپرستی توسعه ی جامعه، ویژگیهای این سرپرستی غیر از آنچه با آخرت گفته شد، یک ویژگیهای جدیدی هم هست. در کمال فردی، فرض جمع بندی اطلاعات نسبت به مبتلا به فرد امکان داشت. یعنی مثلاً آدم می توانست بگوید شما دستور العمل، بدهید. من مجری آن هستم. کی مجری آن هست؟ خود آدم، با اختیارات خودش. چرا؟

چون گفته بودند حالات خودت را محاسبه بکن. حالات خودش را می‌خواست محاسبه کند، هر روز خطورات ذهنی و تمایلاتش را کاوش می‌کرد، به اصطلاح امروز روانکاوی می‌کرد چرا من این حرف را زدم؟ چرا زود قبول کردم؟ چرا زود قبول نکردم؟ می‌تواند به نقادی بنشیند.

موضوع تحت سرپرستی، تحت اشراف فرد است. در اینجا فتوا کافی است. در آنجایی که متصرف، خود آدم است. درست است که حکم در باب سرپرستی مربوط به این عالم و عالم دیگر است، لذا عقل در آن پیاده است. می‌گوید دین بیاید دستور بدهد. ولی در مقام اجرا خود آدم در امور فردی سوار است. چون وقتی حکم بیاید، مجریش خود آدم است، و نسبت به اطلاعاتی احاطه دارد که در باب مبتلا به خودش است. خودش می‌تواند نسبت به خودش بازرس باشد. خودش می‌تواند ناظر و کنترل کننده باشد. اینجا صحیح است بگوئیم که کسی مجری نیست. در جریان حکم در باب خودش که محجور باشد. قدرت اجراء بر خودش را بدلیلی فاقد باشد. صغیر باشد حتی اگر در اموالش محجور شده باشد معنایش این است که او در روابط اجتماعی نتوانسته، حدود مردم را رعایت کند اینجا محجور مجری می‌خواهد. عبارت دیگر مجری در امور فردی با کلمه‌ی «قیم» برابر است. عموم مردم هم قیم نمی‌خواهند. یعنی در امور فردی که می‌توانند احاطه و اشراف داشته باشند، موضوعاً نسبت به خودشان، کافی است حکماً از نظر حکم، مقلد باشند، در بخش علمی تولی داشته باشند نه در بخش اجرائی.

س: آیا در جامعه نمی‌شود این را بگوئیم؟ یعنی بگوئیم بر فرض که اسلام یک احکام اجتماعی داشته باشند،

ج: نه! کاری به احکام اجتماعی نداریم.

س: البته احکام اجتماعی، امر بمعروف، نهی از منکر و... دارد

ج: نه! ما اصلاً وارد بحث آنها نشدیم. ما در احکام فردی، شخصی که موضوع آنها تکالیف فردی است و شخص نمی‌تواند روابطش را با آخرت بداند، عبارت دیگر شخص تولی علمی پیدا می‌کند نه تولی اجرائی.

در تولی علمی، شخص همانطوری که به متخصصین سایر علوم رجوع می‌کند. در رجوع به متخصصین علمی هم تولی علمی پیدا می‌کند و تولی اجرائی را خودش دارد. به قول معروف می‌گوید زنده وصی و قیم نمی‌خواهد.

این مغالطه باید واضح و روشن شود که موضوعاً اگر موضوع کمال جامعه است، احاطه بر جامعه برای همه ممکن نیست. و پیدایش اطلاع نسبت به موضوع برای جریان حکم، هرگز فردی انجام نمی‌پذیرد، اجرای آن هم فردی انجام

نمی‌پذیرد. اینجا وحدتِ نظام جای وحدتِ فرد را می‌گیرد. وحدتِ نظام، اطلاعات را مجبور است از خرد به کلان برساند و از تشخیص مبتلا به هایی که می‌توانست تمی‌ز بدهند عرفاً مصداق چه حکمی است، به ملاحظه، نسبت بین دسته بندیهای کلی برسد، یعنی در وقتی که ایشان می‌خواست خرید خانه اش را تنظیم کند، کافی بود یک لیستی از مایحتاج تغذیه، پوشاک، مسکن و تحصیلی خودش را احصا کند. قابل احصا برای هر کسی هست. از صبح امروز کسی تصمیم می‌گیرد تا سال آینده که به هر چه احتیاج پیدا کردم. در اول کار در این دفتر بر حسب حروف الفبا شروع به دسته بندی کنم. یک لیست از آن بگیرد.

یک لیست دائره المعارفی، لغت نامه‌ای از آن برای هزینه هایش بگیرد حالا به بهینه کردنش کاری نداریم. وقتی آنرا لیست کرد، بعد می‌تواند برنامه‌ی هزینه‌ای کارش را شروع کند، بگوید در سال چقدر درآمد دارم. مثل یک دفتر روزنامه می‌تواند روزانه مایحتاج خودش را بنویسد، و درآمدها را بنویسد. سال آینده در چنین روزی حساب کند که من در سال گذشته چه درآمدهایی داشتم و چه خرج‌های کردم. حالا سال گذشته تخمینی خرج کردم، امسال به نسبت بهینه می‌کنم. با تخمین می‌تواند اینکار را انجام بدهد.

پس محاسبه‌ی شخص با حفظ نسبت تقریب در خطا یعنی با آزمون و خطا می‌تواند لیست نیازمندی‌ها و درآمدهایش با همدیگر، نحوه تنظیمی ایجاد کند. در اجرای حکم هم هیچگونه مشکلی ندارد. حکم کلی درباره‌ی فرد، تطبیق آن به مصادیق اشکال زیادی ندارد. احياناً در موارد نادری نیاز رجوع به متخصص برایش پیدا می‌شود. یعنی در سال ۵ مورد یا ده مورد هم پیدا شود. حالا چند قلم نیاز بوده، اگر احصاً کنید. هفتصد و هشتصد قلم نیاز بوده است در این هفتصد و هشتصد قلم نیاز. هفت و ده مورد پیدا شده که مثلاً دکتر متخصص گفته، باید معاینه کنم. و گاهی هم اصلاً پیدا نمی‌شود. هفت تا، ده تا پیدا می‌شود که آدم نیاز شود به اینکه مثلاً به متخصص مکانیک برای تعمیر ماشین خودش مراجعه کند یا معمار برای خرید خانه برود. پس اکثر قریب به اتفاق از مبتلابه‌ها موضوعاتی نیستند که نیاز به متخصص داشته باشند. با یک آزمون و خطا و با یک نسبت تأمل و با یک محاسبه مشارطه و مراقبه با یک دقت. اینکه کسی ممکن است بد خرج کند، بد زندگی کند، او دیگر محاسبه و مشارطه نمی‌کند. سنجش در بهینه کردنِ وضع فرد، نیاز به اینکه جدول درست کند، نسبت و تناسب و کلاً و... را بسنجد، نمی‌خواهد. ولی اگر متخصص بخواهد وضع سنجشی فرد یا روحی و جسمی فرد را مطالعه کند، بهینه کند، آن یک حرف دیگری است. آن از قالب کار فرد هم

خارج می‌شود. آن یک تحقیقات دیگری است. آن موضوعش موضوع خریدن نان و گوشت نیست. موضوع آن بهینه شدن یک دستگاه روحی یا دستگاه ذهنی و یا دستگاه اجرایی فرد است.

آنهم مال یک فرد خاص نیست. او می‌خواهد یک مدلی درست کند برای صدها هزار نفر که مشابه این فرد هستند، چگونه بهتر می‌شوند. پس این باید خوب جدا شود. در فرد تولی او، تولی حکماً علمی حکماً است و موضوعاً در مقام اجرا مختار است. با آزمون و خطا و نسبت تقریب می‌تواند بهینه کند. برنامه‌ی تکامل ریخت برای اینکه کل افراد سنی گروه ۵ تا ۱۰، ۱۰ تا ۱۵، ۱۵ تا ۲۰، و ۲۰ تا ۲۵ و ۳۵ تا ۴۰ اگر ما بخواهیم از نظر روانشناسی و جامعه‌شناسی کاری کنیم که وقتی بخواهند نسبت تقریب داشته باشند، بهتر بتوانند کار کنند. این معنایش این است موضوع تخصص قرار بگیرد نه موضوع اجرا. برای خود فرد در زندگی‌اش. حالا در مورد موضوعات جامعه که محال است تا به دسته بندیها کلان نرسد و نسبت بین آنها دیده نشود. ۲۸۰ هزار قلم کالای وارداتی دارید. نوع کالای وارداتی در منزل شما در سال از نظر تنوع چقدر است؟

نوع کالاهای وارداتی به منزل شما یعنی به نیاز مندیها و ارضای نیازتان برای خودتان حساب کنید، نوع مسائل فرهنگی برای خود فرد به تنهایی بخواهد، آنهایی را که در آنها فعالیت و اعمال اجرا می‌کند، لیست کند، تنوعش به چیزی برخورد نمی‌کند. تنوعش را می‌گویم نه تکرار. مثلاً شما در سال ۳۶۰ بار نان می‌خرید اما نوع آن یکی است. نوع سبزی خوردن بیشتر است. می‌وه بر فرض اقلامش ده نوع هم باشد. از خربوزه و هندوانه. ده نوع باشد، تنوع چیزهایی را که شما برای ارضای نیاز منزلتان می‌گیرید، به صد هم نمی‌رسد. اگر دقت کنید به پنجاه هم نمی‌رسد. ولی تنوع نوع واردات به کشور به ۲۸۰ هزار می‌رسد.

منشأ درآمد شما به ده تا هم نمی‌رسد. تنوع درآمد دولت، یک نظام و یک مجموعه مانند تنوع در واردات، مشاغل دارید. مشاغل کارگاهی، انواع دارد. کشاورزی انواع دارد. مشاغل هر کدامش هم مسئله ای دارد. پس در امر نظام مجبور است اطلاعات اولاً بصورت سازمانی گردآوری شود، فردی محال است. همان ۲۸۰ هزار نوع کالا را شما قیمت تنهای آنها را بخواهید پی‌گیری کنید، که در بازارهای جهان وضع آن چگونه است، داخل چگونه است؟ و آیا به صرفه است؟ یعنی آزمون و خطا کنید این یک قلمش است این یک روز وقت نیاز دارد. اگر بخواهد فردی انجام گیرد. معنایش این است که ۲۸۰ هزار روز نیاز دارید که اقلام صادرات تنها را بسنجید. آن فرد در آن واحد بیشتر از یک ارتکاب نمی‌تواند

بکند. پس اطلاعات نسبت به جامعه اولاً باید بصورت یک نظام بوجود بیاید، ثانیاً باید دسته‌بندی شود. وقتی دسته‌بندی شد، صحبت نسبت بین دسته‌ها طرح می‌شود. منتهی و برآیندها مطرح می‌شود.

موضوعش از موضوع تطبیق حکم فردی به یک مصداق عینی خارج می‌شود. موضوعش، مبتلا به کل و تکامل کل می‌شود. حالا این اطلاعات آمد، در اجراء آن، هم شما وزرات خانه، دولت و نظام برای اجراء لازم داشتید. حالا اگر این موضوع تکامل پذیر باشد، اجراء آنرا افراد بشخصه نمی‌توانند. بلکه می‌توانند در پیدایش ابزارهای اداره نظام، مشارکت داشته باشد.

یعنی حالا می‌خواهند افراد وکیل معین کنند، و وکیل شان هم وکیل معین کنند. وکیل در توکیل باشند. وکیل شان وکیل مجلس شود. وکیل در توکیل باشد. وزیر را انتخاب کند. یعنی وکیل دوم برای اجراء شود. آنها هم می‌خواهند اطلاعات را دسته‌بندی کنند. کلان کنند، زمی‌نه‌ی تصمیم سازی پیدا شود. بعد در آن زمی‌نه‌ی پیدا شده که نوعش از نوع آزمون و خطای فرد نیست، چرا؟ چون کمترین تغییر در نسبتها، ضرر برای کل دارد، نه ضرر برای یک فرد در یک روز.

ما در باب تطبیق مبتلا به فرد، اگر اشتباه می‌کردیم در آزمون و خطایمان، چطور می‌شد؟ امروز دستگاه گوارش ما بهم می‌خورد. نبات داغ هم می‌خوریم، برطرف می‌شد. ولی اگر اینکه نسبتهای بین امور را می‌بینند نه موردها، تغییر کند. آنگاه حتماً کشور شکست می‌شود. زود آسیب پذیرش قابل معالجه نیست. نه عمر کارش و نه موضوع کارش، نه پیدایش تصمیم در آن، نه اشراف بر آن از آن قسم نیست. پس برای کار جامعه ولایت ضروری است که اختیارات عباد در وحدت نظام، نظام پیدا کند. این تصمیم گیران بعنوان قیّم نیستند. حالا بینیم آیا وکالت قصه را حل می‌کند؟ بگوئیم با وکالت حل می‌شود یا وکالت حل نمی‌شود؟

مفروض این بود که در اختیارات، فرض تخلف پذیری هست.

س: نسبت به بحث سؤال است. بحث را کامل کنید. بعد این سئوالات را مطرح کنید.

ج: فردیش را؟

س: یعنی تا اینجای بحث که گفتید، نسبت به اینکه ما جامعه تصور کنیم و بعد سرپرستی جامعه را معنا کنیم.

ج: حالا من بحث را ادامه می‌دهم، شاید اشکال حین بحث بر طرف شود. مفروض این است که سنجش در امرِ کمالِ کل، حتماً ربطِ آن به تاریخ خیلی بیشتر از فرد است. چرا؟ از این جهت هم وضعیت جامعه با فرد مختلف است. می‌گویید این چه اختلافی دارد؟ می‌گویم برای اینکه می‌گفتید فردی را عقل نمی‌تواند بسنجد، اعمال شخصی خودش در جریان کمالش نسبت به آخرت یعنی نسبت به هدف. یک مرتبه از شخص بطرف این هدف می‌رفت. اگر مفروض این بود که کمال فردی تمام بشود، دیگر مراحل تاریخی طرح نمی‌شد. فرد و آخرت بود. می‌گفتیم عقل احاطه ندارد که این عملی را که انجام می‌دهد، عرق می‌خورد یا سکنجبین، برای آخرتش چه طور است؟

این، نظام توازنِ متناسب با مرحله‌ی تکامل در آن نداشت. یعنی موضوعیت نداشت. ولی همین که گفتید جامعه، خودش موضوعاً قابلیتِ لحاظ دارد، یک تکلیف دیگری برای فرد آمد که در تصرفاتِ در جامعه یعنی مشارکتِ در اداره‌ی جامعه، فقط برای خودت بهره‌اش نیست. دارید «سنّ سنّته حسنه» یا «سنّ سنّه سیئه» چرا؟

چون نظام آن رأیی که شما دارید یک کاری می‌کند یا صحیح یا باطل. آثارش فقط منحصر به دوره‌ی عمر شما و برای شخص شما نیست. آثارش اولاً در زمان خودتان برای خودتان و دیگران است؛ ثانیاً برای افراد دیگری هم وارد می‌شوند. بستر پرورش است یا بستر آنان را بطرف کمال ضیق می‌کند، سم می‌دهد. علاوه بر این برای خود جامعه، مراحل تاریخی فرض می‌شود.

یعنی صحیح است با دو قید ذکر شود. این کار «برای این غایت در این مرحله کمال چطور است؟ اشراف نسبت به اینهم نیست. وقتی اشراف نسبت به این نبود، نتیجتاً چطور می‌شود؟ نتیجتاً دوباره شما نیاز به وحی دارید، در بیان حکم نسبت به امور حکومتی. پس باید توالی داشته باشید. نسبت به احکام حکومتی و بخواهید اجراء را نسبت به احکام حکومتی در تنظیم روابط جامعه. تا اینجا جمهوری خلق مسلمان شد. ولایت بالواسطه پیدا کردند یک عده وکلایی که دین را پیاده کنند. دیگر مسئله اجراء در از فرد به نظام منتقل شد، معنای قیّم هم نداد. یک بخش وکیل هستند یک بخش مجری. مجری‌ها دیگر وکیل نیستند. بلکه ولی در اجراء هستند.

س: یعنی فرض وکالت را باز می‌کنید؟

ج: بله فرض وکالت، وکالت در اجراء اگر نسبت به خود فرد شد دیگر نمی‌توان وکالت گفت. من اگر اجراء را ملتزم به پذیرش فرمان شدم، وکیل که به موکل خود نمی‌تواند فرمان بدهد.

س: آنها این را می‌گویند که همین را بزنند. یعنی نباید فرمان بدهد نه اینکه آن طرف را ثابت می‌گیرند.

ج: بخش تصمیم‌سازی، یک بخش اطلاع‌دارد. یک بخش تصمیم‌گیری «مقنن شدن و قانون درست شدن دارد، یک بخش اجراء دارد. اجرا کل را ملتزم می‌کند. پول کل را خرج می‌کند. قانون می‌گذارد، موکل‌ها ملتزم به رعایتند. س: چون خودشان خواستند.

ج: با اینکه حضور فرد تا آخر کار هست حتی در ولایت مطلقه فقیه هست، شکی نداریم. مقام تحقق که بدون پذیرش نمی‌شود.

س: آنها که نمی‌گویند فقط می‌پذیرند بنابر فرض و کالت

ج: مهم این است فرمان می‌دهد و متخلف را می‌گیرد و زندان می‌کند. نمی‌تواند طرف بگوید من چون اصلاً به شما رأی نمی‌دهم تا شما را وکیل کنم. می‌گوید من از طرف اکثریت شما را محکوم می‌کنم. ملزم می‌کنم. حالا در اکثریت می‌آیید. شما می‌گویید من رأی دادم، ولی نه اینکه اینطوری عمل کند. می‌گوید به من در زمان چهار سال رأی دادید. فرمان می‌دهم تا متخلف را می‌گیرم.

س: نه اگر بخواهیم بحث را در حدود و کالت محدود کنیم

ج: از وکالت بطور محدود بحث می‌کنیم ولایت فقیه را در تاقچه می‌گذاریم. جمهوری است

س: در حیطة ای که موکل او به او وکالت داده. حیطة تصرف او به همان حیطة وکالت است. هر گاه از آن حیطة تعدی کرد. اجازه دارد به او تعرض کند

ج: در وکالت، وکیل نسبت به موکل حق امر و نهی ندارد اول در امورسیاسی بیایم،

س: آنها هم می‌گویند چنین حقی را ندارند، به همین دلیل هم ندارد مگر در جایی که خودش،

ج: اجراء خود کلمه اجرا اگر نسبت به غیر باشد، این فرض درباره‌اش احتمال دارد، ولی اگر اجراء درباره‌ی تنظیم رفتار خود باشد ساده‌تر می‌کنم من کسی را وکیل می‌کنم که کار مرا برنامه‌ریزی کند و انضباط مرا تعیین کند و جلوی تخلفات مرا بگیرد. این چه نحوه‌ی وکالتی است؟ اگر یک فرد بگوید من اختیار تنظیم کارها و برنامه‌ریزی کارهایم را به شما دادم. شما کارهای مرا تنظیم کنید. مثلاً من به شما اختیار دادم و شما هم روی یک کاغذ موارد را می‌نویسید از یک ساعت به اذان صبح بلند می‌شوید، دعای ابوحمزه را می‌خوانید. بعدش این کارها را می‌کنید تا ساعت ۱۲ شب

شمردید از کارهای یک روز صبح تا شب لیست می‌گیرید بعد اگر من شما را ضامن اجراء کردم و گفتم شما زنگ ساعت می‌گذارید. یک ساعت و نیم به سحر مرا بلند می‌کنید. وقتی شما مرا بلند کردید و من گفتم من نمی‌خواهم بلند شوم. مجبورید بلند کنید. اگر آمریت داشتید. اگر آمریت نداشتید، باید تخلف پذیری مرا بپذیرید. یعنی مرا ملزم به التزام نکنید. اگر مجری باشید، باید مرا ملزم به التزام کنید. آیا حکومت در مقام اجرا می‌تواند ملزم به التزام کند یا نمی‌تواند بکند؟

یا تخلف پذیری را آزاد می‌گذارد؟

س: شما می‌گویید ملزم به الزام کردن موضوعاً با وکالت سازگار نیست

ج: اصلاً وکالت نیست. این یک مغالطه عجیبی است. وکیل می‌کنیم که قوه مجریه درست کند. یعنی وکیل درست می‌کنیم که ملزم به التزام درست کند برای وحدت کل. تنظیم نسبت می‌کند. اصلاً نوع وکالت جمعی، غیر از وکالت فردی است. اولاً؛ نسبت به کسانی هم که در اکثریت یعنی پنجاه بعلاوه یک، یعنی ۴۹ درصد جامعه به او رأی نداده است. نه فقط او در روابطشان و اموالشان تصمیم می‌گیرد، یعنی اینجا اولاً که وکالت مربوط ۵۱ بیشتر نیست؛ ثانیاً حق ملزم به التزام کردن دارد؛ این حق ملزم به التزام کردن چه نوع حقی است؟ شما دارید حق و لایت را می‌گویید یعنی اختیار تصمیم‌گیری فردی را که گفتیم آنجا توتلی علمی است. ولی توتلی اجرائی نیست. دارید توتلی اجرائی پیدا می‌کنید.

ملزم به التزام شدن یعنی ملزم به تصمیم غیر شدن نه تشخیص غیر. تصمیم غیر. ملزم به تصمیم غیر. شدن نسبت به خود، مفهوش، مفهوم ولایت است.

حجت الاسلام جمالی: نسبت به آینده‌ها هم هست؟ یا نیست؟

ج: نه، ما فعلاً نسبت به کسانی که وکالت دارد. فعلاً در مقطع ملاحظه می‌کنیم ملزم به التزام شدن نسبت به خود یعنی چه؟ یعنی حق اجرای درباره اموال خود، تصمیمات خود، رفتار خود را به غیر سپردن، این معنای ولایت، توتلی به ولایت و توتلی به اجر است. توتلی به اجرا است یا نه؟

و آیا این اجرا بازگشت به خود شخص هم می‌کند یا نه؟ یعنی حق دارید شرایط تصمیم‌گیری مرا عوض کنید؟

حجت الاسلام پیروزمند: فرضاً غیر از بحث ولایت فقیه، به این ترتیب نماینده مجلس هم وکیل نیست؟

ج: وکیل به معنای فقهی نیستند. این مغالطه است. وکالت اجتماعی غیر از وکالت فردی است.

س: آیا وکالت اجتماعی را از قالب وکالت فقهی خارج می‌دانید؟

ج: حتماً، باب وکالت فردی، عقدی جایز است. لحظه ای که آدم تصمیم می‌گیرد، مجراً لازم ندارد، به صرف اعلام. اگر شما توجه کنید که ثانیاً التزام به الزام خود نیست.

س: در فرد؟

ج: بله! تازه شرایط خاصی هم معین می‌کنند. حالا می‌گویید وکالتی چهار ساله است. این وکلاء قوه مجریه را انتخاب می‌کنند. عمر وکالت؟ چند سال است؟ چهار سال است. برای بعد از خودشان معین می‌کنند؟ یعنی سه سال بیشتر نمی‌شود، عمر چهار سال وکالت تمام می‌شود، مجری هنوز سر جای خودش هست. الان هیئت دولت و رئیس جمهور، این مجلس وکیل شان کردند. سه سال دیگر انتخاب جدیدی برگزار می‌شود. اینها زمان وکالت‌شان تمام می‌شود. حالا وکالت قوه مجریه باقی است. وکلای دیگر هم بعداً می‌آیند و رأی اعتماد می‌دهند. این دو ماهی که در این می‌ان اجراء می‌کنند، آیا همه تصرفاتشان حرام است؟ علاوه بر این، نوع وکالت، نوع التزام به الزام غیر نسبت به خود است. حق ملزم کردن به او می‌دهید.

یعنی حق اجراء نسبت به خود. وکالت شرعی که نمی‌تواند چنین چیزی باشد. نوع وکالت اجتماعی از نوع وکالت فقهی، موضوعاً جدا است. حق الزام و التزام دارد. معنایش این است که توتلی به ولایت است.

س: آنها یک عده شان می‌گویند این وکالت نیست ولی قرار داد اجتماعی است.

ج: همین قرار داد اجتماعی را باز بشکافتیم که چیست؟ ولایت هم قرار اجتماعی است. در ولایت ما نمی‌گوئیم که جامعه لازم نیست باشد یا نباشد؟ ما مخالف این رأی هستیم اصولاً رأی ما تا آخر این کار نیست که ولی فقیه حق ولایت دارد. ولو مردم انتخاب نکنند؟ ما انتصابی از طرف خدای متعال نمی‌دانیم.

س: نه آنهایی که انتصابی می‌گویند نه مشخص می‌گویند. حق ولایت این آقا انتخاب است ولی انتخاب تعبیر مصداق می‌کند

ج: نه، ما ابتدائاً قایل به این نیستیم

س: یعنی خود اصل ولایت فرد به انتخاب مردم است؟

ج حتماً! ولایت اجتماعی تحققاً وجود ندارد. معصوم فقط چنین ولایت دارد که ولایت تاریخی دارد، تحققاً وجود ندارد. یعنی حقانیتش به پذیرش کل بر می‌گردد.

س: یعنی مشروعیتش؟

ج: یعنی مشروعیت به پذیرش مثل کل بر می‌گردد. یعنی برای خود حاکم چنین حقی نیست. یعنی تولد حق است. یعنی الان آقای خامنه‌ای، حق ولایت بر کفار را ندارد. این بحثی است که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

این اختلاف نظر مهمی است که ما با حوزه داریم. چند اختلاف نظر داریم: یکی نظام ولایت است. ولایت فرد نیست. بعداً شما در الگوی گزینش تان یک چیزهایی را می‌گویید که خواهیم گفت.

س: حالا آن قرار داد اجتماعی را می‌خواستید

ج: نوع قرار داد اجتماعی، نوع وکالت نیست

س: نه آنها هم نمی‌گویند وکالت. یعنی اصلاً یک نظر دیگر است. آقای منتظری می‌گوید قرار داد اجتماعی، شرط ضمن عقد است.

ج: اصلاً شرط عقد در آنجا نیست. دین حرف بی ربطی است. شریط ضمن عقد یعنی چه؟

س: و مشروط به بیعت است.

ج: شرط ضمن عقد در متعاملین است. بنده‌ای که ۴۹ درصد هستم نه عقدی را خوانده‌ام و نه شرط ضمن عقد را. اینجا جزء اقلیت هستم. در کشور دیگری هم که بروم جزء اقلیت هستم. در سراسر دنیا جزء اقلیت هستم. من جزء ۴۹ درصد هستم. هر نظامی را بپذیرم جزء ۴۹ درصد هستم. کدام‌ها را قبول کردم؟

شرط ضمن عقد بین متعاقبین است. اصلاً اینجا عقدی در کار نیست. در قرار داد من قبول نکردم شما چرا در ۵۱ درصد طرف دیگر می‌روید. بنده قبول نکردم. می‌گویند تابعیت را قبول کردید باید رأی اکثریت را قبول کنید. کجا می‌گویم کجای دنیا را برویم که تابعیت را قبول نکنم در جهان هم بروم همین است. من می‌گویم قرار قهری نسبت به من

س: به هر حال همه جا همین جوری است یعنی یک عده‌ای نمی‌پذیرند.

ج: معنایش این است که ..

س: ولی عقلاء

ج: پس حاکمیت عقلا را درست کردید. عینی ندارد. می گویند وحدت کل حاکمیت عقلا را می آورد ولو ۴۹ درصد از پذیرش در تقسیم محجور بشوند.

س: این قرار داد اجتماعی با پذیرش اجتماعی فرق می کند؟ همین که می فرمایید در پذیرش آن طرف می رویم و می آییم. یعنی ما وقتی می گوئیم می پذیرند و پذیرش است. بلافاصله می گوئیم یک عده هم نپذیرفتند.

ج: در قرار داد اجتماعی اصلاً تعبیر به وکالت، به شرط ضمن عقد کل تعابیری را که در فقه فرد می آورم، غلط می دانم. موضوعاً موضوع دیگری است. این مغالطه بین تشابه موضوع فردی و اجتماعی است. این موضوعاً یک چیز دیگری است. موضوعاً موضوعات اجتماعی از اول تا آخر فرق پیدا می کند. این که از قبیل قرار داد شرط ضمن عقد و المؤمن عند شروطهم و... این حرفها یعنی چه؟ این استفاده از ارتکازات فقهی و بکارگیری از آن ارتکازات، آنهم در وقتی که جهل نسبت به موضوع باشد. نه موضوع تکامل کل، وحدت کل نسبت به مرحله تاریخی شد.

س: اینها آمدند تا مسئله را حل کنند ولی خودشان مسئله ساز شدند.

ج: واقعاً باید بحث را دقت کرد که مصب به این نظر هست مصب به آن نظر نیست. مطلب چگونه است؟

آیا واقعاً کل یک چیز اعتباری است؟ یا تنظیم نسبت واقعی است. یک چیزی در کل تاریخ در حال تکامل است. هویت فرد در کل متقوم به کل است. نه اینکه مستقل از کل، متصرف در کل باشد. جمع کمی که نیست. اصلاً مسائل متعاقبین در اینجا نیست. در طرفش به اجازه حضرت عالی هم نظام ولایت است. نظام ولایت در تشخیص، تصمیم و در اجرا است. هیچ کدام از موضوعاتش از قبیل موضوعات فردی نیست. هر وقت بصورت موضوعات فردی برخورد کنند، ما الان ناکار آمدی مجلس رابه این دلیل دقیقاً می بینیم که بصورت فردی ملاحظه می کنند یعنی یک موضوع را بریده از سایر موضوعات، امروز برایش تصمیم می گیرند.

موضوع را در کل و نسبت آنرا باکل و تعیین کردن اینکه از بالا ببینیم، چه نسبتهایی باید بیابند، از پایین چگونه باشیم؟ چگونه کنترل کنیم؟ اصلاً این را نمی بینند. خودشان از آشی که می پزند، بعداً نمی توانند بخورند. خودشان آمدند برای اینکه خرج دولت کم شوند، اختیارات را به شرکتهای دولتی تفویض کردند بعد آنها با مدلهای سرمایه داری کار کردند. و کارهایشان هم موفقیت آمیز بودند. پیامدهای فرهنگی آنها را ندیدند، وقتی متوجه شدند، نمی دانند چکار

کنند. اینکه اقتصاد یک منتجه دارد. سياست هم یک منتجه دارد. فرهنگ هم یک منتجه دارد. ما بايد اول کار نسبت بين اينها را ببينيم. چطوری می شود؟

تنگناهای سياسی را حل کند، تنگناهای فرهنگی پيدا شوند، چطور؟ مصالح کل است. اينطوری می شود. پس ما می گوئيم اصلاً موضوعاً تولی به ولايت است. نهايت نوع تولی آن، با تولی فردی و ولايت فردی فرق دارد. اينجا معنا ندارد که شما قيم و محجويت را قيد کنید. چون اجراء نسبت به کل است تشخيص نسبت به کل است و تصميم نسبت به کل است، نه تشخيص نسبت به کل، فردی ممکن است و مشارکت همه افراد بصورت شخصی؛ نه تصميم نسبت به کل که در تنظيم نسبتها به حسب آزمون و خطای جزئی و تخمین های فردی و تدبير منزل قابل قیاس است.

سياست مدن و تدبير منزلی را که سابقاً ارسطو نوشته است، از یک قسم از تخمینها بوده است. الان از آن قسم نیست. سرش اين است که سنخ روابط اجتماعی از آن سنخ روابط اجتماعی نیست. اين را دقت بفرمایيد، چه عرض می کنم. روابط اجتماعی سابق که عمدتاً تعريف توليدات به خانواده بر می گشت، با روابطی که الان وجود دارند فرق دارد. در آن زمان آب يا از چاه منزل شان می گرفتند يا آب را از یک مشک و يا دلوی از چشمه ای پر می کرد و در منزل شان یک جایی داشتند محل آویزان کردن بنام دور دو لایچه آنجا می گذاشتند. دولایچه به شکل یک کمد کوچکی بود که مشک آب را آویزان می کردند، لکن چنین چیزی الان وجود ندارد. الان شبکه آبرسانی هست و قوانین هيدرولیک هم بايد بر آن حاکم باشد تا لولهها نترکد. آبها قطع نشود. فشار آب کنترل شود تا در توزيع به همه برسد. يعنی مصرف آب بصورت اجتماعی قابل ارزیابی شد. تأمین آب هم از طریق سد يا چاه و از هر راه دیگر باشد، بصورت اجتماعی انجام می گیرد کلیه امور اجتماعی که بلوغ مرتبهی دو و سه پيدا کرده است، يعنی بسترهای ارتباط هم نسبت به جهان و هم نسبت به انسان تنوع مسائل جديد اجتماعی پيدا کرده است. اصلاً در آن دستگاه نیست.

یکی از مسائل مهم شما، توازن ارزی، توازن بين واردات و صادرات، است. آنوقت اگر یک سلطانی می خواست از یک بندری باج بگیرد، یک فرمانداری آنجا می گذاشت تا اقلام مردم یک چیزی بگیرد. اصلاً صحبت اينکه واردات و صادرات توازن دارد و بعد اثر آن در واحد پولی چطوری می شود؟ حالا نشر اسکناس در اين قضيه چگونه می تواند کار کند؟ يا ضرب سکه چکار می تواند بکند؟ بعد به بانک مرکزی بگويد به اين وام بده، اين کفه را سنگين تر کن تا اثرش در واردات و صادرات اين باشد. اثرش در اشتغال و آموزش اين باشد که پول ما سنگين بشود. حضرت امام هم به مسايل

پولی و ارزی اشاره می‌کنند. مسایل پولی و ارزی مربوط به جامعه‌ی حالا هست. جامعه‌ی در مرحله‌ی تکاملی تنوع موضوعاتش و روابطش کم‌کم و کیفیاً جدید است، سرپرستی آن، سرپرستی دیگر است. با یک حقوق مدنی ساده و یک اصول اعتقاد گفتن ساده و یک آموزش در حد خواندن و نوشتن، زندگی عمومی مردم می‌چرخید یعنی اطلاعات کافی اجتماعی داشتند. تصمیمات نسبت به کل هم اینگونه نبود. نوع سیاست مُدُن از قبیل نوع تدبیر منزل بود. یعنی با تصمیم‌گیریهای فردی احیاناً با مستوفی و مشاوره هم سؤال کردن، گذرایی را هم داشتن، تصمیم‌گیری انجام می‌گرفته. است ولی حالا وحدت کل انسجام پیدا کرده است. آن وقت، وحدت کل، انسجام به این صورت نداشته، چون روابط اجتماعی اینگونه قابلیت طرح نداشته است. نه بستر عینی آن، نه بستر روحی و نظری آن، اصلاً در این حساب نبوده است. آنوقت مردم هم در عوض کردن سلطان شورش داشتند. کاوه‌ی آهنگر می‌آید و عوض می‌کند، یک جا نادرشاه به ایران می‌آید، اشرف افغان را کنار می‌گذارد. ولكن همه اش بازگشت به برجستگی های ذهنی و روحی فرد بوده است. حالا باید نظام ولایت باشد. حکومت فردی که نیست. نظام ولایت دو شکل دارد: مادی و الهی دارد. نظام ولایت الحادی، نظام ولایتی است که ارضای هوا را تحویل بدهد. خودش هم منادی چنین چیزی است توسعه‌ی رفاه. اما در نظام الهی تکامل روحی، ابتهاج الهی، اساس قرار می‌گیرد. تکامل اخلاق در تکامل؛ روابط تکامل روابط در تکامل شرایط. این را ان شاء الله در جلسه آینده می‌گوییم.

پس نتیجه بحث ما، اختلاف ولایت فردی و اجتماعی موضوعاً دو چیز است. موضوعاً هم در ولایت اجتماعی در مرحله تکامل فعلی، فردی نمی‌تواند انجام بگیرد. اصلاً فردی نیست. ولایت مطلقه فقیه به معنای ولایت مطلقه فرد بر کل نیست. یعنی ولایت فرد بر تک تک افراد نیست. ولایت بر منتهی کل در برابر منتهی کفار است. نظام ولایت هم بصورت الهی و هم الحادی است و هر دو هم نظام ولایت دارند. موضوعاً هم از قبیل نصب قیّم و این حرفها نیست. چون موضوعش آن موضوع نیست. به نظر می‌آید حضرت عالی یک دوره مباحث را اشراف پیدا کنید مسلط بشوید. در فکر ارائه آن نباشید. کاملاً به آن مسلط بشوید که قصه چیست. فیش های اطلاعاتتان در این باره درست بشود. بعد مستندسازی اینها هم خوب ممکن است. وقتی موضوعاً می‌گوئیم اگر شما موضوعاً را تشریح کنید، آنوقت ببینیم آیا مصبّ چه نوع تصدیق و تصویری است. ولایت اجتماعی چیست؟

س: چه چیزی را می‌فرمایید می‌توان مستند کرد؟ یعنی موضوعات اجتماعی را؟

ج: نه! یعنی ولایت موضوعاً در زمانی که ما هستیم یعنی مسئله‌ی حکومت موضوعاً چیست؟ حکومت از نظر فرض عقلی به چه چیزی اطلاق می‌شود یا لغتاً به چه چیز اطلاق می‌شود که موضوع بحث ما نیست. امروز ما یک مبتلابه‌ی بنام حکومت داریم. این مبتلا به چه خصوصیتی را دارد؟ من می‌خواهم بگویم در دیکتاتورترین نوع حکومت (حکومت آل سعود) که کشور نام خانواده را هم گرفته است، تشخیص و تصمیم و اجرا نمی‌تواند شخص آل سعود، این خانواده بگیرد. نظام مجبور است انجام بدهد یعنی مجبورند است تقسیم کار کنند ولو بین شاهزاده‌ها. یعنی مجبورند چارت اداری داشته باشند. مجبورند انسان و امکان و ابزار را تنظیم روابط کنند.

س: البته باید بگوئیم مطلقه بودن با این تقسیم.

ج: اصلاً معنای مطلقه بودن، مطلقه بودن بر توسعه است که بعداً مفصلاً خواهیم گفت.

س: عرض من این بود که شما می‌فرمایید بحث اصطلاحی نیست ولی ما داریم ولایت را عملاً کلامی می‌کنیم. یعنی از این سه فرض خارج است. یا عرفانی باشد یعنی داریم یک فرض چهار می‌گوئیم یا اینکه؟

ج: هم عرفانی است هم کلامی است هم فقهی است. البته نه فقهش فقه فردی است نه کلامش کلام فردی، نه عرفانش عرفان فردی. در نظام شدن کار می‌کند، فلسفه شدن در هر سه سطح هست. اگر فلسفه شدن عرفان ندهد، به درد نمی‌خورد.

س: نه! بحث ولایت فقیه چه بحثی است؟

ج: بحث ولایت فقیه از راه عرفان شدن تأیید می‌شود. بحث ولایت فقیه، مطلقه بودن آن از راه کلام شدن، تأیید می‌شود یعنی لایت اجتماعی، منزلت عرفانی دارد؛ منزلت کلامی دارد؛ منزلت فقهی دارد. ولی موضوع آن، موضوع شدن است.

س: این، بحث را مقداری مبهم تر می‌کند.

ج: نه، این بحث را علینا بفصل الله و رحمت ما ابتدائاً به حرف آنها یک مقابله‌ای کردیم، بعد اثبات آن را بگوئیم. اگر به اصطلاح خودمان بگوئیم سیر ما نقد، نقص و طرح است. ما یک برخوردی کردیم که شما آن چیزی را که می‌گویید، ما مبانی‌تان نمی‌سازد. حال که در مورد طرح آن هستیم. باید ببینیم کدام موضوع است که محل بحث است. این موضوعی

که می‌خواهد درباره اش حکم شود که یا کلامی یا فقهی و یا فلان است؛ ببینیم این چه موضوعی است؟ بحث ولایت را در باب فرد و جمع صحبت کردیم.

س: یعنی ما اول کاری به کلامی بودن و غیر کلامی بودنش نداریم. خود موضوع ولایت موضوعاً چیست.

ج: موضوعاً چیست؟

س: مسئله دوم این است که همین نکته ای را که فرمودید نکته مهمی هم بود که ولایت اجتماعی موضوعاً با ولایت فردی فرق می‌کند. طبیعتاً چه موافقین و چه مخالفین ولایت مطلقه در این نقطه ارتکازات موجود در جامعه هم مشترکند که جامعه یک امر حقیقی است و ولایت امر اعتباری است و با امر حقیقی فرد است و ولایت هم ولایت بر افراد است. حالا که ما می‌خواهیم بحث مان را پیش ببریم از این جهت سؤال می‌کنم که آیا ما لزوماً باید حقیقی بودن جامعه را به اثبات برسانیم و وارد اعتباری بودن جامعه شویم؟

ج: ما به مفهوم اعتباری احترام می‌گذاریم. بصورت فصلی یک پرده این را اجمالاً بیان می‌کنیم و بعد بر می‌گردیم ارزش مفاهیم اعتباری، ارزش مفاهیم حقیقی و ارزش مفاهیمی که ما می‌گوئیم در باب شدن است. یعنی ما اگر اول بتوانیم به منطق صوری و مفاهیم اعتباری احترام خوبی بگذاریم. بعد کار آمدی‌شان را صحبت کنیم. این شرایط را تمام می‌کند. عرفان و کلام و فقه هم همینطور است. اینها همه شان محترم هستند. کارآمدی شان برای فرد، درجه یک..

س: یعنی اول سیاست کلی ما در تنظیمی که می‌خواهیم بکنیم این باشد که به گردن عرفا و فقها و.. بگذاریم یا کاسه شمشیر را از او بکشیم و بگوئیم این حرفهایی کم تا حالا گفتند..

ج: نه! من به ذهنم می‌رسد که آنها را ارزش مفاهیم انتزاعی سه در سطح، چه مفاهیم اعتباری و چه مفاهیم حقیقی آن آنها را تجلیل کنیم. بگوئیم هیچ قومی نمی‌توانند کار کنند مگر اینکه این مفاهیم را داشته باشند. چه سیری را که بعداً یا ارزش مفاهیم مجموعه، نوع جامعه و حکومت الان موضوعاً مربوط به مفاهیم مجموعه است. بعد بگوئیم مفاهیم مجموعه، حکومت بر آنها مفاهیم تکامل دارد یا بعبارت دیگر جهت حاکم دارد که فلسفه شدن را می‌دهد. از فلسفه شدن می‌توان بر حکم مفاهیم مجموعه حاکم شد. الان مفهوم جامعه، مفهوم مجموعه‌ای است. مفهوم نظام و مفهوم کل است. این کل را اگر با مفهوم انتزاعی به این کل نگاه کنید، یک گونه احکام درباره آن دارید که نتیجه اش هم در غایت به چرایی ختم می‌شود. بایدها و نبایدها هم نسبت به موضوعات مشخص و معین جدای از هم و مستقل از هم معین

می‌شوند. اینها برای فرد که در آن واحد ارتکاب بیشتر از یک چیز ندارند، کافی است. التزام به آن هم التزام به حق است. نوع اختیاراتی هم که در آنجا هست الاصل عدم الولاية یعنی هیچ کسی حق ندارد اختیار را. از کس دیگر سلب کند. خودش مالک اجرای خودش است. فقط تقلید باقی می‌ماند. اینجا را خوب تمام می‌کنید. ولی یک دسته دیگر از مفاهیم داریم که مفاهیم مجموعه است. که اینها هم حقیقی هستند به اعتبار تنظیم نسبتها و منتهجه‌ها و مبنای تنظیم. تصدیق و تصور در اینها و کار کردن در اینها، آن منطق را بکار می‌گیرد و لکن مشروط. یک دسته مفاهیم دیگری داریم که حاکم بر این است که مفاهیم مجموعه را به شدن یعنی مجموعه دیگری شدن می‌آورد.

س: در بحث جامعه آنها می‌گویند ولو بگوئیم یک موضوعاتی از جامعه هست و یک موضوعاتی است که در انجامش همکاری جمعی را لازم دارد. حق دارند بگویند این به معنای اینکه یک موضوع جدید درست شد، نیست. باز هم افراد هستند که موضوعات را درست می‌کنند.

ج: باید درباره این مطلب توضیح درستی ارائه بدهیم که آیا در اینجا فرد اصل هست و جمع کمی فرد است یا اینکه فرد به تقوّم است. یعنی حضور فرد در کل در اینجا ذاتاً حضور مشروط است،

س: ولو ذاتاً نتواند تنها کار کند، انجام آن کارها متقوم به دیگری باشد، ولی باز هم افراد هستند که دارند کار می‌کنند.
 ج: اگر متقوم به دیگری شد، موجودی که درست می‌شود، آیا همه افراد را می‌تواند مقید کند؟ یعنی نسبت به تکامل کل در مراحل مختلف، آیا آن خودش می‌تواند برای کل شرط شود؟ یعنی افراد با هم می‌توانند تصمیم بگیرند الان حیات اجتماعی‌شان را مثلاً با ابزار دستی انجام بدهند یا محکوم به فنا می‌شوند؟ این را ان شاء الله تعالی بعد باید وارد بشویم.

س: یعنی در قسمت اول بحث می‌گنجد؟

ج: بله! در فصل دوم که نظام اجتماعی نظام ولایت است. اینطوری نیست افراد آزاد باشند هر نظامی را خواستند انتخاب کنند. پس افراد مشروط به شرایط تکامل هستند. یعنی مقهور آن هستند. شما اگر الان انتخاب کنید که برق و جاده را استفاده نکنید. با الاغ حرکت کنید و یک زندگی مانند زندگی الان افغانیها داشته باشید. شما مقهور موشک هستید این حرفها که نیست. ماهواره بالای سر شماست، اطاعات استراتژیک را می‌دهد شما منابع دارید. نیروی کارتان. از نیروی که در بدن شما مطمع نظام جهانی نمی‌تواند نباشد. یعنی جهان در جریان تکامل خودش، تصمیم گیریها را ملزم می‌کند

که از منابع نیروی انسانی، طبیعی بهره بگیرند، می‌آیند. اینجا را می‌گیرند. اسیر می‌کنند. به کاروا می‌دارند یعنی قواعد سرمایه، قواعد تکنولوژی، اگر کسی از آن تبعیت نکرد. در دستگاه کفر محکوم به زوال هست. کافری که تبعیت می‌کند غالب می‌شود این معنای حقیقی بودنش هست. یک کافر منصفی را داریم. رعایت نمی‌کند. یعنی شدت جریان کفر را نمی‌گیرد. آنکه رعایت می‌کند ثروت جریان کفر را می‌گیرد، او غلبه می‌کند او دولت حاکم می‌شود. حالا دولت حاکم شرایط را ساخت شما می‌توانید انتخاب کنید مرگ و زوال و نیست شدن یعنی حذف جامعه تان را. یعنی اگر بخواهید با او مقابله بکنید، شما هم باید نظام داشته باشید. نظام تان پستانسلی داشته باشد، در او شدت داشته باشید.

س: به هر حال می‌خواهید درست کنید افراد، باید درست کنند! شکست هم می‌خورید این شکست را افراد می‌پذیرند.

س: به هر حال می‌خواهید شدت درست کنید افراد باید بکنند، شکست هم می‌خورید افراد شکست را می‌پذیرند.

ج: نه! مهمترین مطالب اینست که:

۱ - افراد بصورت تک تک وابسته بهم هستند یا نیستند در ایجاد کل؟ وابسته هستند.

۲ - کل وابسته به مرحله‌ی تکامل تاریخ است یا نه؟ اگر وابسته به مرحله تکامل تاریخ است معنایش این است که جامعه موضوعاً با افراد فرق دارد

س: یعنی چه که وابسته به تکامل تاریخ است؟

ج: یعنی ماشین نظام ولایت، ماشین نظام افکار و ماشین نظام تأثیر یعنی اقتصاد، این سه تا از این مرحله تاریخی به مرحله دیگر می‌روند. اینطوری نیست که افراد مختار باشند که چه چیز را با هم انتخاب کنیم. معلوم می‌شود موجود واقعی حاکم بر آنها وجود دارد که به مرحله دوم رفته که نمی‌تواند مرحله قبلی را انتخاب بکند. اگر واقعیتش فقط از اینها نشأت بگیرد، باید بتوانند در مرحله دوم بگویند مرحله اول را می‌خواهیم، مرحله سوم را نمی‌خواهیم. آنها که در مرحله دوم هستند، مرحله قبل را بخواهند، زوال را پیدا می‌کنند. باید مرحله سوم الهی را بخواهند.

س: خوب بکنند. ممکن است یک تمدنی هم فنا بشود، یعنی افراد هستند که اختیار می‌کنند آن طرف را یا آن طرف

را.

ج: نه! ببینید یک وقتی است که ما می‌گوییم در جریان تاریخ، کدام جامعه ماند و جلو رفت و هویت جامعه را منسوب به مرحله تاریخی می‌دانیم. یک وقتی می‌گوئیم یک عده افراد ممکن است بگویند ما سفت می‌ایستیم و فانی هم می‌شویم. یعنی جامعه شان از بین می‌رود، آن جامعه‌ای که باقی می‌ماند. کدام جامعه است؟ جامعه‌ای که شدن را می‌پذیرد، رشد دارد. جامعه‌ای که متوقف بر بودن است. باید زوال پیدا کند. دیگر جامعه نیست.

س: خوب باشد. این حرفها معنایش این نمی‌شود که یک موضوع دیگری و رای افراد داریم.

ج: اگر و رای افراد موضوع دیگری نباشد، معنایش این است که بقاءشان مشروط به مرحله‌ی تکامل تاریخ نباشد.

س: یعنی می‌خواهید بگوئید مرحله‌ی تاریخی یک موضوعیتی دارد که به اینها تحکم می‌کند.

ج: موضوعش جامعه است و رشد جامعه است. موضوع تاریخ، جامعه است.

س: پس شما فرض را بر این گرفتید که یک تاریخی هست و موضوعش هم جامعه است و ما بر آن اساس حرف می‌زنیم. به هر حال قرار است خود همین موضوعیت یافتن جامعه را ثابت کنیم.

ج: اگر کسی قایل به این نباشد،

س: می‌گوئید تاریخ را همین تک تک افراد درست می‌کند.

ج: بله! این یک فرض است. یک فرض است که نسبت بین امور را:

۱ - اعتباری بدانیم نه واقعی، پیدایش کل را، مجموعه را اعتباری بدانیم. این یک فرض است.

س: ما می‌خواهیم بدانیم به ساده‌ترین وجهی که می‌شود این فرض را شکست چیست؟

ج: یک صحبت است درباره اینکه آیا از ارتکازات انتزاعی در همانجا می‌توانید تاریخ را تفسیر کنید.

می‌گوئیم تاریخ یعنی گزارش رویدادها آیا فلسفه‌ای یعنی قانون حاکمی دارد؟ نه، آیا توسعه برای جامعه قابل پیش بینی

است یا نه؟ نه! آسیب شناسی دارد؟ نه! خصوصیات واقعی در شناختن بیماری آن، مداوا کردنش، رشدش، تکاملش هیچ

کدام را ندارد. یک عده‌ای یک فرض دیگری دارند که دارند. آنهایی که فرض دیگری دارند توانسته‌اند غالب شوند و

محدث حادثه باشند. مسئله‌هایی را درست کنند که اینها نمی‌توانند بگویند ما کاری نداریم به اینکه پیدا شده‌اند یا

نه؟

س: می‌گویند آنها آمده‌اند افراد شان آنطوری که می‌خواستند درست کردند. آنها آنطوری تصمیم می‌گیرند.

ج: بسیار خوب. آنها درباره خودشان اینطوری نمی‌گویند نظر آنها درباره خودشان این نیست. آنها درباره‌ی خودشان نظرشان این است که، توانستیم متغیرهای اصلی، فرعی و تبعی را پیدا کنیم. تصمیم‌سازی‌های، ما تصمیم‌سازی کارشناسی است. بعنوان یک موضوع واقعی مطالعه کردیم و نظر می‌دهیم. یک عده ای اینطوری می‌گویند. آنهايي که اینطوری گفتند، توانستند بستر حیات بشر را متحول کنند. اینهایی اینطوری گفتند نمی‌توانند. آنها توانستند ساختارهای اجتماعی بانک درست کنند، بانک. آنها توانستند ساختارهای روابط انسانی را عوض کنند. بر آن مبنا هم گفته‌اند. هر بطور تحلیل نسبت به آنها دارید بکنید. فعلاً آنها دارند غلبه عینی دارند می‌کنند.

س: این جواب با آنچه در اول جلسه گفتید متفاوت است. یعنی این جواب یک نحوه نقضی است.

ج: بله! معنایش این است که جدالی طرفین می‌شود. در جدالی طرفین بودن غالب آن کسی است که در جدالی طرفین غلبه دارد. در آنجایی که بخواهید روی خود مطلب بیایید و نخواهید در جدالی طرفی بیایید،

س: یعنی از آن سیری که می‌فرمودید موضوعاتی داریم که فردی نیست و به مشارکت اجتماعی انجام می‌گیرد، تا اینجا را راحت می‌شود جلو برد،

ج: حالا این موضوعات بهینه کردن واقعی دارد یا نه؟ این اولین سؤال است.

س: افراد بهینه می‌کنند.

ج: افراد دارند می‌کنند. ولی افراد نسبت ها را دارند بهینه می‌کنند.

س: یک نکته مهمی که در فرمایش شما بود، این بود که - برای روشن کردن این - می‌گویید تکاملش به تکامل فرد محدود نیست و یک چیزی هست که با رفتن افراد می‌ماند. این مهم است.

ج: نسبت ها را هم اینها عوض می‌کنند.

س: حالا می‌خواهیم بگوئیم آنچه‌ی که می‌گویید روابط انسانی و محصولات عینی درست می‌شود.

ج: یعنی ساختارها مثل ارگانیزم یک موجود زنده سلولهایش آدم هستند، می‌آیند و می‌روند. ساختارها تکامل خودش را دارد. چرا؟ چون می‌تواند موضوع تحقیق بهینه سازی قرار بگیرد. می‌تواند آسیب شناسی بشود. می‌تواند بگوید تنظیم نسبتها را که چگونه تغییر بدهم چه می‌شود. اگر و آنگاه بسازم.

س: یعنی آسیب شناسی هم، آسیب شناسی نسبت به عملکرد افراد است.

ج: چرا اینطوری می‌گویید؟ نسبت به تشخیص و اصل تشخیص است. چرا عملکرد افراد می‌گویید؟

س: تشخیص فرد، تشخیص چه کسی؟

ج: فردِ موضوع تشخیص او چیست؟ نسبت بین دسته‌های کلان است.. نسبت بین دسته‌های کلان، معنای وجود ترکیب است. تغییر نسبت می‌دهم، اینطور می‌شود؛ رفتارها گرایش غالب آنها عوض می‌شود. این معنای وجود ترکیب است. اگر موجودِ مرکب حقیقی وجود نداشته باشد، تغییر نسبت شما باید بدهید. مسئله ای ندارد. آسیب شناسی کردند نسبت به نسبت بین رفتارها، در تشخیص در تصمیم و در اجرا. هر سه تا، یک کل دارد عمل می‌کند.

این عین این است که شما بگویید سنجش آنرا که من دارم تشخیص می‌دهم، یک سلولی از مغز من دارد کار می‌کند که اگر آن فلج شود نمی‌توانم سنجش کنم. می‌گویم ولی اگر آن هم باشد تا چشم شما کار نکند، دست شما کار نکند، مناشئ حسی و روحی شما کار نکند، آن سلول نمی‌تواند کار کند نه یک اندام.

«وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين»

ولایت فقیه

۳۳۱۱

۷۷/۷/۲

جلسه ۵

ولایت فقیه

حجت الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی: بحثی را که در این جلسه مطرح می‌کنیم این است که در مسئله‌ی جامعه باید توجه کنید فرد تصمیماتی را که در تنظیم جامعه می‌گیرد درباره اعمال خودش نیست بلکه تنظیم نسبت‌هاست تنظیم نسبت‌ها، ایجاد شرایط حاکم بر تصمیم‌گیری افراد است. قانون برای عمل افراد نیست. قانون برای عمل نظام است. و تخصص مقدرات که برای پیدایش مبتلا به افراد ایجاد شرایط می‌کند یعنی مبتلا به افراد در شرایطی بوجود می‌آید که از طریق تنظیم نسبت‌ها ایجاد شده است و این بسیار تفاوت دارد و موضوعاً تفاوت دارد، با اجرای یک قانون کلی بوسیله‌ی اختیار یک فرد. یعنی تصمیم‌گیری درباره‌ی وضعیت کل است. تنظیم نسبت، وضعیت کل بعنوان یک واحد حاکم. تصمیم‌گیری درباره کل و تغییراتش برای اختیارات شرایط قهری را درست می‌کند. حالا تفاوت موضوعی این مطلب با مطلبی که قانونی باشد که مردم عامل به آن قانون باشند و مجری آن قانون باشند مثل کلیه عقود و ایقاعاتی و کلیه قراردادهایی که افراد یک مجموعه خودشان در صورت پذیرش به آن‌ها عمل می‌کنند، یک تفاوت اساسی که دارد این است که قانونی که برای افراد هست هر چند قانون کلی باشد، باید این مطلبی را که عرض می‌کنم در خصوصیاتش ملاحظه کنید: قانون برای افراد که مأمور به اجراء آن هستند صحیح است که بگوئیم فطرت فرد اساسی است که اگر مورد توجه قرار نگیرد، قانونی است غیر فطری و غیر طبیعی و قطعاً نمی‌تواند دوام

داشته باشد. لذا این عبارت را در کلمات فلاسفه اجتماعی سابق مشاهده می‌کنید که فطرت، مقتدای وضع است. یعنی هر قانونی که فطری نباشد، فطرت انسان در آن مورد توجه قرار نگیرد، این قانون دوام و بقایی ندارد. مانند این است که اگر قانون ازدواج را در روم سابق به دلیل جنگهای سیصد ساله که در روم قدیم واقع شد، مبتلای به قلت نفس شدند. یعنی نفر کم آوردند. حکیم آن زمان اولادهای نامشروع را مشروع شناخت و به آنها حقوق قانونی داد. برای این که قلت نفس را جبران کنند و هر زنی که تعداد بیشتری فرزند زاییده بود، برایش حقوق ویژه قرار دادند. یعنی او را محترم شمردند. بعبارت از ابزار تشویقی برای زیاد شدن تعداد افراد استفاده کردند. زنا رواج پیدا کرد. زنا سازگار با فطرت فرد در تکامل فردی نیست. منشأ تنازع است. همینطور شد. در بعضی از روایات هست که زنا خونریزی می‌آورد. در روم قدیم زنا رواج پیدا کرد. تنازع بر سر زن بالا گرفت. یعنی بر سر یک زن وجیه نزاع می‌شد. این هرج و مرج جنسی و فساد اخلاقی اوج گرفت تا آنجا که روم از داخل پوسیده شد. بعد شرایط رو به اضمحلال برای روم قدیم بوجود آمد. یعنی رومی که یک روز یک امپراتور بسیار بزرگ جهان بود، پاره پاره شد و مقهور و مغلوب دولتهای دیگر شد. و دولتش از بین رفت. این مثال را فلاسفه جامعه شناس می‌آورند که حق اختصاص و ویژه، بخشی از آن فطری است که از جمله مسئله خانواده باشد. یعنی یک مرد دوست می‌دارد دنباله وجود یعنی فرزندان را دنباله وجود خودش بداند.

و فرزند خودش بشناسد. اگر زنا طوری عمومی شد که مرد نتوانست دنباله وجودش را بشناسد جامعه از هم می‌پاشد و بغض در آن زیاد می‌شود. بنابراین شهوت و تمایل به جنسیت اگر مقنن نباشد. و حق اقتصادی و ویژه آن مداری نداشته باشد به تلاشی می‌انجامد. اولاً محبت و ایثار از بین می‌رود. در فرد نسبت به فرزندش. فرزند در کانون بی محبتی رشد پیدا می‌کند و خلاء محبت، خلاء ایثار را عمومی می‌کند و وقتی خلاء ایثار عمومی شد، بغض عمومی می‌شود و جامعه بر مبنای ترس با همدیگر کار می‌کند و در تاریخ رو به اضمحلال می‌رود. این مثال برای این بود که یک رابطه فردی موجب یک مسئله فرو پاشیدن نظام اجتماعی می‌شود. پس صحیح است بگوئیم فطرت فرد، مقتضای هابی دارد که این مقتضیات فطرت فرد باید برای وضع قانون رعایت شود. این مقتضیات، مقتضیاتی هستند که حقیقی و واقعی هستند و نمی‌توانیم آنها را اعتباری بدانیم. اعتبارات باید بر اساس مقتضای واقعی فطرت قرار گیرند، از مقتضیات فطری واقعی حقیقی فرد از نظر تکوینی تبعیت کنند. حالا مقتضیات جمع - کل - هم می‌توانیم بگوئیم؟ آنچه را درباره‌ی دوره‌ی تکامل تاریخ گفته شد، مراحل تکامل تاریخ نیز مقتضیاتی دارد که اعتبارات کل نمی‌تواند

جدای از شناسایی آنها و تبعیت کردن از خصوصیت آنها واقع بشود و هر گاه ما مقتضایی را واقعی و حقیقی ملاحظه کردیم، کاشف از وجود حقیقی و واقعی است و نمی‌تواند تناسبات تاریخی شناخته نشود و تنظیم نسبتها انجام بگیرد.

لذا امر تنظیم نسبتها هر چند ظاهرش بصورت تصمیم‌گیری برای کل پیدا می‌شود، لکن دو پیش فرض دارد:

اولاً شناسایی وضعیت علاوه بر اینکه بصورت نظام انجام می‌گیرد، نظام سئوالاتی است که فرد نمی‌تواند انجام بدهد. یک نظام کل حکومتی آن سئوالات را از عینیت بدست می‌آورد. تازه در تحلیل گزارشهای آماری و تنظیم نسبت، (در تحلیل آن یعنی شناسایی، تنظیم نسبت یعنی براساس شناختی از عینیت و واقعیت نسبتها وجود دارد.) تغییر نسبتی را ایجاد کند که جامعه از یک وضعیت به شدن دوم منتقل بشود. این تنظیم نسبت قهراً باید تبعیت کند از دو مطلب: ۱ - به رسمیت شناختن واقعی بودن مقتضای زمانی را؛ ۲ - شناختن وضعیت واقعی موجود را از پایگاه تحلیل نسبت واقعی، تا امکان داشته باشد.

تنظیم بین وضعیت موجود و وضعیت مطلوب را متناسب با زمان انجام بدهد. این امر را می‌توان شواهد بسیار زیادی عینی برایش ذکر کرد که عدم توجه به واقعیت داشتن مقتضیات زمان و مکان و در دست نداشتن ابزار تحلیل گزارشها یعنی تحلیل نسبت‌های کلان، تصمیم‌گیری درباره‌ی تنظیم امور کل را دچار اخلال می‌کند. اینگونه نیست که قانون درباره‌ی کل پس از وضع شدن، واقعیت پیدا کند و خواصی داشته باشد. اگر در زمان شناسایی، ابزار شناخت و تحلیل نسبت‌ها، ابزاری ناکار آمد باشد و نتواند تحلیل را واقعی بکند و نسبت به واقعیت نداشته باشد،

تصمیم‌گیری، تصمیم‌گیری غیر واقعی می‌شود و اگر تصمیم‌گیری غیر واقعی شود، صرف جعل و اعتبار نمی‌تواند تضمین درستی انتقال از وضعیت به وضعیت دیگر را نتیجه بدهد. وقتی مفهوم درستی و غلطی درباره اش صادق شد. یعنی گفتیم این اعتبار غلط است، یعنی غیر متناسب با واقعیت است.

حجت الاسلام پیروزمند: مقتضیاتی که می‌گویید چیست؟ این واقعیتی که فرض می‌کنید چیست؟ یعنی می‌گویید تکامل تاریخی باید یک طوری شود؟

ج: یعنی حوزه تعلقات منته‌ها بهم، هر چند تجسد عینی ندارد مثل نظام جاذبه، ولی عملکرد عینی دارد. اینکه مقتضیات کلی را در مرحله تاریخی یا رابطه با زمان و مکان ملاحظه کنیم، این معنای نظام ولایت، واقعیت داشتن جامعه و کل و نظام ولایت است. حالا این مطلب را که ما از منظر ملاحظه‌ی مجموعه‌ها یعنی شیء و تعلق شیء به

یکدیگر ملاحظه می‌کنیم، نه انتزاع یک خصلت مشترک از سایر خصلت‌ها، پایگاه مفهوم نظریش، اصل قرار دادن تعلق است بین دو شی و بعد در مرحله‌ی تاریخی آن، تناسبات مجموعه به غایت. این را وقتی از این پایگاه نگاه می‌کنیم، ابزار اداره در شدن و برنامه ریزی ایجاد می‌کنیم. این ابزار را می‌توان خُرد کرد و ندیده گرفت و منطق آنرا به رسمیت شناخت و دسته‌ای از امور را بصورت انتزاعی معین کرد برای توصیف جهان و هستی از جمله خود جامعه و تاریخ را، یعنی این کار منطقی انتزاعی در عین حال صحتش در جای خودش، حالا از پایگاه و منظر منطق انتزاعی که برای جاهای خاصی محترم و معتبر هم است که آنجاها هم کلیه مفاهیم در موقعی که اسم می‌شوند، در آنجا حتماً به آن کار داریم. خود اسمها هم نقش آدرس بندی را دارد، منطق انتزاعی می‌تواند آدرس ببندد، در این هم شکلی نداریم. آدرس بندی لوازم دارد. منزلت مفاهیم معین می‌کند. یک مفاهیم، مفاهیمی می‌شود که درباره همه چرائی کل جهان صحبت می‌کند، ما حرفی نداریم و درست است. در کلیه منطقتها این عمل آدرس بندی کار آمدی دارد، این هم درست است. یعنی هراستد لالی صغری، کبری و نتیجه دارد. یعنی ملاحظه‌ی نسبت انتزاعی همه جا کار برد دارد، این را هم حرفی نداریم. ولی نمی‌تواند مواد را تشخیص بدهد، هر چند طبقه بندی کلی می‌کند. آدرس به آن میدهد. کار آمدی عینی آن در حل مسئله‌ی حکوست به جدلی الطرفین رسیدن می‌شود یعنی چه؟ یعنی وقتی منطق را در فلسفه اولی - شناخت هستی به معنی اعم - بکار می‌گیرد و بعد چیستی جهان را بر آن پایه بنیان می‌گذارید می‌آید تا احکام کلی التزامی و دسته بندی‌ها و آدرس بندی‌های کلی، در آنجا یک احکامی صادر می‌کند مثل ضرورت اینکه دین در سعادت بشر مؤثر است و حضور داشته باشد. وقتی اینطرفش می‌آید. می‌گویید حالا اداره بکن، درباره‌ی شدن، چگونگی، تنظیم نسبت، متوقف می‌شود. طرف مقابلی را که به رسمیت شناخته، او مواد می‌آورد. شدنی را که درست می‌کند، در تعریف شدن مادای‌اش، توسعه ای را می‌آورد که با این نمی‌خواند. مثل ما نحن فیه الان که هستیم. یعنی اینگونه نیست که هر شدنی و هر توسعه ای و هر وحدت و کثرت جدیدی سازگار باشد، با این دستگاهی که در فلسفه ی بالمعنی لا عم و اخص آورده است. اینها در عینیت جدلی الطرفین می‌شوند. یعنی وقتی بخواهیم در دستگاه منطقی نگاه کنیم، از جهتی که هستی و چرائی را تعریف می‌کنید، با جهتی که دارید شدن را تعریف می‌کنید. روبر هم قرار می‌گیرند. این چه چیزی را اثبات می‌کند؟

این اثبات می‌کند که منطق انتزاعی منطق انتزاعی قدرت هماهنگ سازی مفاهیم اجتماعی را ندارد. در عین حالی که کاربرد دارد. در منطق مجموعه ای هم، در منطق شدن هم، از منطق انتزاعی استفاده می‌شود، کاربرد دارد. ولی قدرت هماهنگ سازی ندارد. ولی در یک دسته از مفاهیم قدرت هماهنگ سازی دارد. منطق، اثر نظری‌اش، به حداقل رساندن خطا در نظر هست، ولی اثر عملی‌اش چیست؟ هماهنگ سازی، به وحدت رساندن. آنجایی هم که می‌فرماید کمتر کردن خطا، آنجا هم به حداقل می‌رساند، چه چیزی را؟ عدم تلائم را. سپس در حقیقت منطق متکفل هماهنگی نظری و هماهنگی عملی است. منطق انتزاعی در قسمت هماهنگ سازی نظری، موفق است در قسمت هماهنگ سازی عملی ناموفق است. می‌رسد به مسائل جدلی الطرفین. این جدلی الطرفین بودن در عینیت اجتماعی به موضع‌گیری‌هایی متقابل می‌انجامد. یعنی عین آن جدل را در عمل می‌آورد. جدال در عمل و جدای در موضع‌گیری می‌شود. ولی در جدال در موضع‌گیری، منطق مجموعه پیروز می‌شود. چون قدرت هماهنگ سازی رفتار خودش را دارد. حالا اگر ما این واقعیت را بپذیریم که هم به رسمیت شناسیم و واقعی و حقیقی بدانیم کارآمدی منطق انتزاعی را و هم منزلتش را به رسمیت بشناسیم، بگوئیم منزلتش در این سطح است. در سطح دیگر نیست. جایی که کارآمدی ندارد، آنجا نگوئیم که اینجا منطق انتزاعی را بیاورید خوب اگر منطق را منطق نظام ولایت دانستیم، شدن در عالم دو گونه هست: شدن الهی جامعه شدن الحادی جامعه؛ دار، دار تکلیف هست. «شرح صدر الاسلام؛ شرح صدر للکفر» حالا یک منطق می‌خواهیم برای مجموعه سازی و درستی و نادرستی شدن، بدست گرفتن الهی، یک الحادی. در منطق الهی کدامند شما نمی‌توانید بگوئید جامعه، شدن الهی آن، مربوط به دین نیست. می‌توانید بگوئید ما در استنباط شدن دینی خلاء داریم. این عیبی ندارد.

نتیجه: جامعه اجمالاً اثبات شد. بعد گفته شد حالا منطق انتزاعی و من تبع آن؛ من تبع آن یعنی چه؟ یعنی مستقل دیدن حکم موضوعات از هم و تکلیف عباد از یک دیگر. این من تبع آن است. اینرا وقتی ما ملاحظه کردیم نه اینکه اینها صحیح نیستند. اینها در موضع خودشان صحیح هستند. درموضع دیگری که موضوعاً موضوع اینها نیست. این باید درست روشن شود که موضوعاً موضوع اینها نیست. یعنی فرد در آن واحد ارتکاب واحد دارد. موضوعاً با نظام که در آن واحد ارتکاب متعدد دارد موضوعاً یکی نیست. تنظیم نیست، ایجاد شرایط می‌کند برای اینکه هزاران نحوه مبتلا به ایجاد

کند. این حکومت بر شرایط یعنی حکومت بر کل موضوعاتی که درون آن شرایط قرار دارد. یعنی موضوعات را مستقل از هم دیگر ملاحظه نمی‌کند. بلکه وابسته به شرایط حاکم ملاحظه می‌کند. احکام متناسب با خودش برای رشد دارد. وقتی که احکام متناسب با خودش را داشت، شما نظام ولایت الهی دارید و نظام ولایت الحادی دارید. باید احکام هم احکام فلسفی اش و هم احکام فقهی و هم اجرائیش باید متعدد شود. حالا متعدد شد حالا می‌آئیم یک پله دیگر صحبت را می‌آوریم.

در این مرتبه می‌گوئیم اگر دین بخواهد نظام ولایتی را تحویل بدهد و این نظام ولایتش متصدی داشته باشد، ارکانش چه چیزهایی هستند؟ آیا پذیرش مردم هست؟ بله حتماً. بدون پذیرش مردم محقق نمی‌شود؟ نه! مجموعه موضوعاً پذیرش محقق نمی‌شود. مثل قضایای حقیقیه که مشروط به تحقق است معلق به تحقق است. حقانیتش جدای از فرض.. .. حقانیت انتزاعی است نه حقانیت اجرایی.

س: فرض تحقق چی؟

ج: فرض تحقق نظام ولایت الهی، حقانیت اقتضایی، غیر از حقانیت تحققی اجرایی است. مجموعه بدون تعلق افراد و به هم، پذیرش یا تولی و ولایت عینی، وجود و تحقق خارجی پیدا نکرده. ولایت فقیه حقانیت انتزاعی دارد. قبل از تولی مردم تولی این نوع حقانیت غیر از حقانیت تحققی است. حقانیت تحققی چیست؟ که یک مجموعه هر چند کوچک، تعلق در تولی و ولایت بین آنها پیدا شده باشد. جامعه به صرف وجود افراد بصورت کمی محقق نمی‌شود. تحقق تعلق یا تولی، علت پیدایش جامعه است. حالا اگر یک میلیون نفر هم شما داشته باشید، وقتی اینها دل‌بستگی و باور، تعلق به مبدأ و معاد ندارند، در آنجا ولایتی نمی‌تواند محقق بشود. حق است، حقانیت اقتضائی دارد که صحیح است به آن حقانیت انتزاعی بگوئیم. حقانیت اقتضائی انتزاعی، مقام ثبوت است نه مقام اثبات. حقانیت مقام اثبات آن، به وجود تعلق معلق است. وجود تعلق هست که افراد متعدد را تبدیل به جامعه می‌کند. تعلق افراد به یکدیگر، اصل در تحقق جامعه هست... کمی باشد. تعلق اگر حول محور خاصی شد که الهی هست نه الحادی. آن وقت حقانیت تحقیق پیدا می‌کند. حقانیت را دو دسته کردیم حقانیت اقتضایی، انتزاعی و حقانیت تحقیق. حقانیت تحقیق وقتی است که مردم تعلقشان الهی بشود. حقانیتی که تعلقش الهی ده، نه الحادی، آن وقت جامعه الهی وجود پیدا کرده.

س: این درست؛ آقایانی هم که می‌گویند انتصابی است و مشروعیت به مردم بر نمی‌گردد و مشروعیت حتماً از بالا تعیین بشود. اتصال به خدای متعال مشروعیت را درست می‌کند، آنها هم قبول دارند فعلیت این ولایت یا فعلیت این قدرت فعلیت این قدرت و یا به تعبیر شما فظیت این حقانیت به این است که مردم تبعیت کنند. تولی و پذیرش داشته باشند از این طرف هم اینکه بین افراد تعلق لازم است تا جامعه درست بشود. این هم درست منتهی همینکه می‌پذیرید هر گونه تعلق از حقانیت برخوردار نیست. تعلقی که بر محور خاصی باشد حقانیت دارد، معلوم است که آن محور به آن حقانیت می‌دهد.

ج: وقتی که قسمت دوّم و سوّم را که بگوییم روشن می‌شود.

س: مثل آقای کدیور که محتاط تر از بقیه که به مردم سالاری رونق می‌دهد. عمل می‌کند، می‌گوید مردم جزءالعله در مشروعیت هستند، البته مردم دیندار. ولی درمقابل آن، اگر مشروعیت لازم باشد، ضرورتاً خاستگاه الهی داشته باشد، تا مهر تأیید از بالا به آن نخورد به حرف اینکه مردم بپذیرند یا بپذیرند، مشروعیت پیدا نمی‌کند.

ج: حالا اگر اینطوری گفتیم که و تازه وقتی مردم تعلق داشته باشد که جامعه الهی محقق شد، باز ولایت محقق نمی‌شود؛ شرط دیگری دارد. شرط آن، حضور مجموعه در نظام ولایت است. یعنی نظام ولایت، خود مسئله سرپرستی کل، یک وحدت و یک کثرت دارد. وحدت کل که می‌خواهد به منتجه نهایی بشود، یک مسئول نسبت به کل می‌خواهد. ولی این کل دو مراتب است و در هر مرتبه در منزلت نسبت‌ها توزیع می‌شود، نظام می‌شود، تا قاعده نظام. تحقق نظام ولایت به صرف رأی دادن نیست. بلکه بوسیله پذیرش مسئولیت حضور در نظام ولایت است که هر کسی کار خودش را مربوط به نظام ببیند و برای نظام کار کند. و معیار مصلحت را مصلحت نظام بداند. شخص در تولید، توزیع و مصرف فردی‌اش گرفته تا کلیه مشاغل اجتماعی، بگوید برای کل چه صلاحی دارد و مسئولیت من نسبت به کل چیست؟

س: اینها هم در بحث سیاسی الان دقیقاً یکی از بحث های مطرح همین است. می‌گویند در نظام گذشته، که نظام اقتدارگرا بوده،

ج: قسمت سوّم و دوّم را بگیریم پس از اینکه حضور در کل، شد، حضور در تکامل پیش می‌آید که هر شخصی به نسبت منسوب به نظام است و در پیدایش تکامل مسئول است. این را منطق شدن می‌گوید.

س: فرد مسئول خودش است و مسئول تکامل دادن خودش است.

ج: نه! نه! حضور در نسبت.

س: حالا بعد به تبع اینکه او درست عمل کند و بقیه هم یک چیزی عایدشان می‌شود. یک حرفی است. ولی بالاصاله خودش..

ج: ابدأ نه، بلکه بالعکس است. مسئولیت اصلی فرد، کل است. مسئولیت دوشم عمومی است و مسئولیت سوم او، مسئولیت شخصی است.

س: کل و عمومی چه فرقی دارد؟

ج: من مسئله کل و عمومی را در یک مثال ساده ای بیان می‌کنم. یک خانواده‌ای لباسی برای بچه اش درست می‌کند. این لباس را باچند نیت و با هر نیتش یک مقتضایی درست کند.

یک؛ خود نمایی بین زنهای دیگر و یک نحوه تفاخر در اینکه توانسته یک لباس بسیار زیبا ببافد یا درست کند. این یک مقتضایی و یک نتیجه ای دارد. یک نحوه برتری جوئی نسبت به اقران در تولید یک لباس. دو؛ یک درجه از اینجا بالاتر می‌آئیم، صرفه جوئی در زندگی شوهر، این وقتی مقتضایش عوض شد؛ تمام خصوصیات در هزینه کردن و راندمان رنگ همین می‌گیرد. یعنی ممکن بود در قسمت اول مجبور بود برای لباس دکمه هایی بخرد که مثلاً یکی پانصد تومان قیمت داشته باشد ولی در قسمت دوم اینکار را نمی‌کند و از مصالح ارزانتری استفاده می‌کند. چون برایش صرفه جوئی اصل است.

سه؛ می‌گویند دارید به چه نیت لباس درست می‌کنید؟ می‌گویند برای لباس خارجی نخرم. می‌گوید حالا اگر لباس خارجی بخری چطور می‌شود؟ وضعیت ارزی امسال بد است. قیمت نفت در بازارهای بین المللی پایین آمده، من دارم مصلحت ارزی کشور را در مصرف زندگی خودم رعایت می‌کنم.

چهار؛ از این جا یک پله بالاتر می‌گویند چرا لباس درست می‌کنی؟ الحمدالله قیمت نفت افزایش یافته و پول داریم که خرید کنیم؟

می‌گوید نه کل این نظام به منزله یک بلندگو در محضر مقام معظم رهبری است که دارند اذان اسلام را در جهان می‌گویند. اگر این بلند صدا بد برساند، این اذان به گوش مردم دنیا بد می‌رسد.

این جا دارد وحدت کل را می‌بیند. برای کل رسالت طرفداری از اسلام قایل است. ولی وقتی می‌گوید ارز دارد وارد مصلحت عموم را در نظر می‌گیرد. می‌گوید سطح تولید ناخالص ملی، سبک شدن یا سنگین شدن پول همه. آنجایی که در یک حوزه‌ی ولایت کوچک، صرفه جوئی خانواده می‌آورد، یک حوزه و واحد سیستمی کوچک. مصلحت کل یعنی مصلحت نظام آنچیزی است که فلسفه عملی کل احکام؛ چون اگر غلبه اسلام بر کفر نباشد، کفر بر شما غالب شود؟ اگر بگونه ای سطح تولید ناخالص ملی را بالا ببرید که کل وابسته به نظام کفر بشود، اینهم یک راهپایی دارد. مصلحت عموم را در رفاه مادی رعایت کردید ولی مصلحت کل را برابر کل کفر رعایت نکردید. اگر مصلحت کل را برابر کل کفر رعایت نکنید، طبیعی است کُلی در جهان وجود دارد، ممکن است رفاه برای عموم بیاید ولیکن شما یکی از ایالات غرب شوید، مصلحت کل رعایت نشده است. جامعه؛ کل یک مسئول دارد. مشارکت در تکامل کل، مسئولیت اول مسلمین است. یعنی معیار رد و قبول‌شان، توسعه و تکامل کلی باشد.

اما بحث خودمان که مابدنبال این مطلب بودیم که آیا حکومت الهی داریم یا نداریم؟ ولایت را شکی ندارند و قایل هستند و هیچ کدام در هم نمی‌گویند ربوبیت لازم نیست.

تکامل تاریخ را گاهی تفویض شده‌ی به مردم می‌دانند و همچنین توسعه یا تکامل جامعه را تفویض شده‌ی به مردم می‌دانند. اگر فرض خطا در منزلت اختیار نبود، آنوقت ما می‌گفتیم اصلاً لازم نیست نظام ولایت ارائه شود. چون اختیار خطا عمل نمی‌تواند بکند. صرف اطلاع بر صحت یعنی تویی علمی و تولی فتوایی کافی است. ولی اگر ما قابل باشیم که:

۱ - اختیار در مرتبه اول می‌تواند جهتگیری فاسد کند

۲ - اختیار می‌تواند بعد از فهمیدن صحت هم باز ملتزم به عمل صحیح نشود، یعنی تقدیم مصلحت شخص بر مصلحت عموم، و مصلحت عموم بر مصلحت کل، اگر اختیار می‌تواند. چنین کاری را بکند که طبیعتاً کسی قابل به اختیار باشد، می‌تواند فرد اول مصلحت خودش را محور قرار بدهد. و نسبت به مصلحت عموم بی تفاوت باشد، ثانیاً اگر مصلحت عموم را هم به فرض محال دید. مصلحت عموم را هم رفاه، سوسیالیسم غیر از فرد گرایی، بلکه جامعه گرایی ببیند و تکامل رفاه بخواهد. ولی تکامل کل را بصورت الهی نخواهد. اگر وجود سنجش اولاً که گفتیم نسبت به آخرت نمی‌تواند سنجد نه مال خودش را و نه مال کل را یعنی تناسبات تاریخی کل نمی‌تواند بشناسد، نسبت به مراحل تکامل تاریخ الهی. بنابراین دین لازم است. تبعیت فتوایی یا تولی فتوایی اگر کافی نبود، آنوقت تویی اجرائی لازم می‌شود. اولاً بدانیم

تولی اجرائی در باب کل و تاریخ و تناسبات تاریخ که می‌گوئیم، موضوعاً با بحثهایی که قبلاً گفته شده با تطبیق مصلحت کلی و حکم کلی نسبت به مصداق فرق دارد. حکماً و موضوعاً دو تا هستند. اینجا حکماً و موضوعاً یک چیز دیگری است

۲ - التزام به الزام لازم است تا قدرت تحقق و جریان کل پیدا بشود.

۳ - التزام به الزام فقط فتوایی تنها ی آن کافی نیست که بگوئیم متخصصین مسلمان از فقهای مسلمان در اداره‌ی اسلامی امور تبعیت می‌کنند.

بگوئیم استنباط احکام حکومتی و مدل حکومتی آمد حالا مردم ملتزم به الزام هستند که این متخصصین اسلامی تنظیم نسبتهای کل را الهی کنند و به اصطلاح جمهوری خلق مسلمان درست شود که بگویند امور حکومتی شان را بصورت اسلامی با تقلید انجام می‌دهند. بلکه مسئول نسبت به کل لازم است. مسئول نیست به کل باید چه شاخصه‌هایی داشته باشد؟ یعنی الگوی گزینش؟ الگوی گزینش در سطح کارشناسها، تنظیم نسبت‌ها هست. ولی در سطح مسئولیت وحدت کل برابر با وحدت؛ کل کفر، این منزلت اموری را که لازم دارد این امور هست:

۱ - ظرفیت عدالت یا ایمانش باید در مرتبه ای باشد که قاطعیت لازم را در هدایت نتیجه بتواند بدست بگیرد. یعنی چه؟ یعنی آنجا آدمیزاد است نه کامپیوتر. در باب عدالت صحبت می‌کنیم یعنی در آنجا فشار خوف و طمع برابر با فشار مواجه شدن کل با کل دیگری است. نه تنها شهوت و غضبش بر محور خود گرائی نباشد، بر محور گرایش او بر محور اسلام و عظمت اسلام بر کفر، و پیروزی اسلام بر کفر بلکه یک چیز دیگری هم هست. در آن منزلت، نه در منزلتهای کوچک، یعنی اگر ملکه‌ی اصل بودن اسلام نسبت به حتماً همه شئون جامعه در آن حصول پیدا نکرده باشد یعنی نظرش به رأی مردم و برگزیدن خودش باشد نمی‌تواند موضوعاً منتجه کل را در برابر کل نگهداری کند.

مثال: شما در قله یک کوهی می‌خواهید یک نفر را آنجا وادار به ماندن کنید. سوز سرمایی که در آنجا هست دیگر سوز دامنه نیست. جریان هوایی که آنجا هست جریان هوای در دامنه نیست. شدتی را که برای گرفتن آن پرچم در قله آن کوه لازم است مثل گرفتن پرچم در دامنه نیست، این امر عدالتش.

امر سرعت در تصمیمش که وابسته به قاطعیت اوست یعنی فشار در او منشأ تردید نشود. تطبیق حکم به موضوع در سطح موضوعیت کل، قضای نسبت به کل موضوعاً تعدد بردار نیست تا برای فردش فرض تعدد شود.

س: پس ولایت بقیه فقها و مراجع هیچ حظی از ولایت اجتماعی را ندارند؟

ج: نه معنا ندارد که داشته باشد. بلکه آنجا ولایت علمی است و اصلاً ولایت تحقیقی، تعدد بردار نیست.

س: یعنی سطوحی را که ما می‌خواهیم قایل بشویم در رأس هرم نیستند ولی،

ج: آن یک بحث دیگری که ما یک ولایت علمی هم داریم. ولایت علمی در فضای نظر موضوعات را ملاحظه می‌کنند،

فرض تعلیقی وجود ملاحظه می‌کند، حکم می‌دهند.

س: که او می‌تواند متعدد باشد.

ج: بله! این در وعا ذهن است.

حجت الاسلام جمالی: آنها فقط فرد را، اجتماع را هیچ وقت نمی‌تواند حکمی بدهد، آن در وعا ذهن

ج: نه می‌تواند بگوید اگر اصولش، استنباط احکام حکومتی شد می‌تواند نظراتی را که از دین درباره حکومت دارد، بدهد.

البته نه اینکه برای ملت. بلکه برای کسانی که در منزلتهای مختلف قرار می‌گیرد، می‌تواند احکام مختلفی را بیان کند

نه احکام اجرائی. خاصیتش فقط یک شبکه تحقیقاتی بزرگ می‌شود. ولی در مقام تحقق همانطوریکه الان شما مقلد

آقایان هستید. اینکه خانه بخرید یا اجاره کنید را هیچ کدام از آقایان نمی‌گویند. اگر خواستید خانه بخرید، معامله خرید

باشد مقنن باشد این قوانین را رعایت کنید. اگر خواستید اجاره کنید مقنن باشد این قوانین را رعایت کنید. ولی اینکه

چه چیزی بخرید به تصمیم گیری شماست که ولایت شما در امر اموال خودتان است. اصلاً ولایت علمی با ولایت اجرائی

موضوعاً دو تا است. ولایت علمی در اجراء حضور ندارد.

س: آقای جوادی آملی تأکید زیادی دارند بر اینکه محل بحث ولایت فقیه از ارکانش حداقل این است که می‌فرمائید

ولایت فقیه در واقع ولایت فقه و دین است.

ج: نه، در ولایت نکته همین جاست.

س: یعنی در واقع بین شخصیت حقیقی و حقوقی ولی اجتماعی تفکیک می‌کند که شخصیت حقیقی آن، مثل مولی

علیهم و بقیه آدم عامی است و دلیلش هم این است که خودش محکوم آن احکام است. ولی یک شخصیت حقوقی دارد

که متصدی شده آن تفاوت می‌کند و شخصیت حقوقی آن هم تابع دین است و از خودش هیچ چیزی ندارد. بلکه تابع

آنچیزی است که خدای متعال فرموده است. بنابراین ولایتش یعنی ولایت دین است. یعنی ولایت فقه و ولایت است.

یعنی گویا مدیریت و شخصیت آنرا در اینکه ایجاد می‌کند، در اینکه هدایت می‌کند و در اینکه در واقع وجود این شخص موضوعیت دارد در هدایت کل به نظر می‌آید مغفول عنه است. ضمن اینکه از ابهامات در صحبت ایشان این است که باز پیرو و وابسته به همین حرف می‌فرمایند جامعه امر اعتباری است. ولی امر هم ولی اعتباری است به لحاظ اینکه ولایت حقیقی خدای متعال است. استدلال کلامی هم می‌آورند که اگر بخواهد تفویض شده باشد یا تقسیم شده باشد و به تبع آن ولایتی هم ولایت حقیقی پیدا کرده باشد، باعث تفویض این می‌شود که تبعات منفی دارد، با توحید تشریحی منافات دارد. بنابراین ولایتش ولایت حقیقی نیست. با وجود اینکه می‌گویند ولایت اعتباری است، اما به کرات تأکید می‌کنند که ولایت یعنی سرپرستی،

ج: مسئله اینکه تفویض اشکال پیدا می‌کند عین تفویض فتوا است. تفویض فتوا نقض نیاز به رسالت نیست. این چه حرفی است؟ تفویض فتوا نقض نیاز بشر به رسالت نیست. کار عقلانی است در جمع بندی آنچه که از ما اثری... رسیده است. این هیچ نقضی ندارد که شما بگویید معصوم نیست ادله رسالت را بیاورید که اولاً بشر حکم را نمی‌داند، ثانیاً چون بشر حکم را نمی‌داند، و حقایق را نمی‌داند علمش مطلق نیست، به اصطلاح جهل در باب علم منشأ شود که فتوا بی اعتبار باشد. یا اینکه چون معصوم نیست و خطاپذیر است چون یکی منشأ علمی‌اش و دوم منشأ تحقیقش از نظر خطاپذیر بودن و خطاپذیر نبودن. یکی دستگاه سنجش اش مربوط به علم مطلق نیست. یکی خود عملکردش، خطا بردار و خطا پذیر است. این هیچ عیبی ندارد. شما می‌گویید هیچ مانعی ندارد که این را سپرده باشند به علما. و می‌گویید معصوم فرموده که «فانظروا من کان منکم عرف احکامنا و روایات ما در دینی باشد و احادیث ما را دینی باشد و شرایطی هم دارد باید مخالف هوا باشد، چی باشد چی باشد تا اینکه عوام تقلیدش کنند.

«وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين»

ولایت فقیه

۳۳۱۲

۷۷/۷/۳

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۶

ولایت فقیه

بحثی قبلاً داشتیم که حکومت یا ولایت، موضوعش چیست؟ و یک معنایی کردیم برای نظام ولایت. از آن چند مطلب باقی ماند که آیا این یک بحث فلسفی است که فرضاً ما خودمان با دقت یک مطلبی را داریم توصیف می‌کنیم یا اینکه در عالم و قوعاً همچون چیزی هست؟ دو دسته حکومت در دنیا وجود دارد: یک؛ حکومت‌های تک حزبی. دو؛ حکومت‌های چند حزبی. که اینها دو تا اکثر نظام های عالم را می‌پوشانند. البته حکومت‌های هم که احزاب در آنها نباشند یا حکومت سلطنتی باشد، زیاد هست اکثرشان یا حکومت تک حزبی هستند یا چند حزبی. به عبارت دیگر حکومت های تک حزبی مثل حکومت چین، کره، کوبا، روسیه، - روسیه اخیراً از حکومت تک حزبی خارج شده - اینها حکومت های تک حزبی هستند. حکومت های تک حزبی باید حتماً آرمان حزب در کار باشد. یک جهان بینی و یک ایدئولوژی باید داشته باشد. یک اگر فلسفه تاریخی داشته باشد و قایل باشد که توسعه جامعه‌اش بر اساس این مرام و ایدئولوژی، انجام شدنی است. اما حکومت های با اصطلاح دموکراسی و چند حزبی چه در شکل مشروطه سلطنتی مثل انگلستان چه در شکل جمهوریهای که در اروپا یا در ژاپن داریم. ژاپن را می‌توان بیشتر نزدیک به تک حزبی دانست. نزدیک نه اینکه عین آن باشد. نوعی آمیخته‌ای از مذهب و اعتقادات شان با نظام حکومتی شان است. در این جاها برنامه توسعه، یک برنامه ای است که تقریباً همه دولت‌ها، مسؤول آن هستند.

از اینجا یک سطح بالاتر می‌رویم در حکومت جهانی یعنی سازمان ملل. یک کمیسیون ها و یک ساختارهایی درست شده که مثلاً کمیسیون عمران سازمان ملل، مسؤول طرح توسعه است. به اصطلاح توسعه کشورهای جهان سوم. یک ساختارهای اجتماعی هم وجود دارد، مثل سازمان برنامه که در دنیا متعلق به قبول هست. مراکز برنامه‌ریزی و این‌ها برنامه یک، توسعه تکنولوژی در نظرشان هست. دو؛ تعاریفی را که در توسعه دارند. شاهد این مطلب می‌توانید بیاورید ، خیلی هم زیاد است. توسعه را به رشد دائم التزاید اقتصادی که منتهی به تغییر رفتار روحی و ساختارها اجتماعی جامعه بشود، تعریف می‌کنند.

حکومتی که در مفهوم تأمین امنیت و نظم و اجزای، مقررات که آن هم معنای نظم را در سطوح دیگر میدهد، مربوط به یک دوره بوده است دوره تاریخی اش هم مشخص است. قبل از اینکه مفهوم توسعه در کار بیاید، اصلاً حاکم، به این معنی، مسؤول تحول در صنعت نبود. مسؤول تحول در تجارت و زراعت نبود. حداکثر گسترش عمران ، گسترش آبادانی. ولی الان مفهوم توسعه، یک مفهوم پذیرفته شده عقلایی است در موضوع حکومت. حدود بین المللی اش هم مرتباً بحث می‌شود، مثلاً اگر توسعه ارتباطات پیدا می‌شود، حالا مرزهای فرهنگی را چه کارش بکنیم؟ اصلش را نمی‌گویند متوقف کن. حالا اگر مسئله اطلاعات اگر این رقمی شد، ضرر و زیانی که می‌تواند داشته باشد چیست؟ نفعی که می‌تواند داشته باشد چیست؟

تجارت را ، توسعه تجارت را طرح می‌کنند و تغییر تعرفه ها. می‌گویند باید بنشینند یک جایی صحبت کنند و به توافق برسند. و دیگر تجارت به آن صورت سابق که بگوییم کسی سرمایه ای را برمی‌دارد، جنسی را از یک جای عالم به یک جای دیگر می‌برد، نیست. یک تعرفه هایی دارد، به اصطلاح یک مفاهیمی در کنارش قرار دارد. مثلاً محصولات پتروشیمی تناژش چطوری است، محصولات الکترونیکی تناژش چطوری است، تعریف می‌شود. محصولات استراتژی تغذیه چطوری است؟ یک طبقه بندی می‌شود و یک تعرفه هایی درست می‌شود. آنوقت بیمه در دنیا، کرایه در دنیا، یک نرخ های دارد که بر حسب این تعرفه های به اصطلاح ملاحظه می‌شود. یکی این تعرفه ها در کشورها از آنها مالیات بستانند، نستانند چگونه؟ اگر گرفتند، دولتی که در طرف مقابل هست چه کارهایی می‌تواند بکند؟ چون وارداتش به کشور دیگر؟ صادرات از آن کشور به کشور دیگری که وارد می‌شود، چه محدودیت‌های پیدا می‌کند؟ این در مقابلش چه کارهای می‌تواند اعمال بکند؟ این همه‌اش در موضوعاتی هستند که سراغ توسعه می‌رود. نهایت در مقیاس جهانی.

الان دیگر به اصطلاح فقط دستگاه قضایی باشد و مقررات مال مکتب - حالا به رأی مردم یا هر چه - آن مقررات را اجرا کنند نیست. ایجاد حکومت بر فرض که به انتخاب مردم باشد، آن چیزی را که مسوولیت نسبت به آن دارد، روی توازن ارزی مسوولیت دارد. نمی‌تواند بگوید: مردم پول‌تان سبک شد به گردن خودتان. الان یکی از مشکلات بسیار مهم دولت روسیه این است که یک روزی روبل از دلار سنگین تر بود مثلاً ۴ دلار یک روبل بوده، حالا دوهزار روبل یک دلار است. روابط ارزی هم چنین مسئله بانک و نشر اسکناس، اینها وضعیت پول دنیا، وضعیتی است که اگر پول رشد تولید ناخالص ملی یک کشور بالا نرود، آن کشور ورشکست می‌شود. اگر حاکم فقط و فقط مسوول امنیت بود و پیاده کردن قضا، کاری نداشت که پول کم می‌شود یا زیاد می‌شود. یا موضوع حکومت را تغییر داده، یک چیز دیگری شده موضوع حکومت و آن چیزی که واقعیت پیدا کرده و پذیرفته شده و منتقلی به قبول مردم شده در دنیا، بر فرض که ما آن را نپذیریم، بگوییم این مشروع نیست، ولی حتماً اگر کسی تصمیمی درباره‌ی سیاست پولی نگیرد و سیاست ارزی نگیرد، تحت سلطه اقتصادی دیگران قرار می‌گیرد و این کار کاری نیست که افراد بتوانند به آن مبارزه کنند یا بتوانند حفظ حدودش را بکنند. بصری جعل قانون افراد نمی‌توانند. این موضوعی نیست که فرد بتواند قیام بر آن بکند. می‌خواهم بگویم که اختیارات افراد که قانون ما بگذاریم برای اختیارات این افراد و بگوییم که اینها طبق این قانون عمل کنند تا این طوری بشود. اصلاً افراد نمی‌دانند چکار کنند؟ چه قانون بگذاری، چه نگذاری. نظام پولی را افراد نمی‌توانند حفظ کنند. نظام ارزی را نمی‌توانند حفظ کنند.

حجت الاسلام پیروزمند: آنطور که عرض کردم اینها مدعی‌اند که در حکومت دموکراتیک قانون حافظ آزادی فردی است و در واقع در شکل جدید از حکومت دموکراتیک مبارزه می‌شود با اینکه یک مرکزیتی بخواهد برای همه تصمیم بگیرد و همه بخواهند تابع بی‌چون و چرای مرکزیت واحد و تمرکزگرایی باشند، بلکه بیشتر در واقع روحیه جمع‌گرایی...

ج: می‌توانند بگویند که وکلای مردم؟ می‌توانند بگویند مجاری درست می‌کنند، فرد نیست که تصمیم می‌گیرد. می‌توانند بگویند مجری درست می‌شود، مجلس درست می‌شود، برای اینکه تنظیم بکنند وضعیت پولی را و وضعیت ارزی را. مجرا درست شدن، حرف حرف درستی است که ما هم در جای خودش قبول داریم این حرف را. ولی اینکه بگویید، مرکزیت سازمانی هم لازم ندارد، مجرا هم لازم ندارد، افراد بشخصه مجری هستند. نه موضوعاً افراد نمی‌توانند.

س: نه مرکزیت داشتن و سازمان داشتن اش را منکر نیستند منتها اینکه تصمیم گیری چطوری واقع می‌شود؟

ج: آن را بعد می‌آییم سراغش. ابتداءً نمی‌آییم. ما ببینیم موضوعاً چیست؟ کلام ما درباره این است که آن موضوع فقهی ، از پایگاه همان فقه داریم صحبت می‌کنیم. صحبت در باره این است که حکومت موضوعاً با سابق فرق پیدا کرده است ، یعنی نفی سبیل کفار بصورت سازمانی انجام می‌گیرد و نمی‌تواند نفی سبیل کفار بصورت فردی انجام بگیرد به تکالیف فردی. در حقیقت تقصیر کار را به تجار نمی‌توان انداخت در موازنه ارزی. تا یک قانونی بگذاریم وبعد بگوییم آقا طبق این قانون عمل کنید و متخلفش را می‌گیریم. حجم باید معین شود، برای خرید و فروش. شخص مالکیت فرعی دارد. ولی در خارج از حجم، حق خرید ندارد. حق وارد کردن در کشور ندارد. این مسئله‌ی کوچکی نیست. موضوعاً سابق همچون چیزی وجود نداشته. صرف نظر از اینکه بگوییم شرع حالا چه چیزی را مسؤولیت را به عهده دارد و چه چیزی را مسؤولیتش را ندارد. موضوعاً موضوع حکومت و ولایت، ولایت بر توسعه است. و این ولایت بر توسعه که موضوعاً سابق نبوده ، آیا درباره اینها چطوری می‌شود کارکرد؟ آیا می‌شود ادعا کرد که این دست و از امور را مطلقاً، وظیفه کلی اش را دین معین می‌کند، مجری اش را مردم خودشان انتخاب بکنند و به نحو کلی از عباد تکلیف خواسته می‌شود و عباد باید با هم تعاون بکنند بر این مطلب؟ یا اینکه نه؟ یک احکام فقهی داریم مثل: لو خیف علی بیضه الاسلام، یا سلطه سیاسی یا سلطه اقتصادی یا سلطه فرهنگی ، وجب الدفاع، ایّ وسیله ممکنه». ولی اینها بدون سازمان نمی‌تواند انجام بگیرد. بنابراین باید یک حکومتی فرض شود که آن حکومت، موضوع فعلش توسعه است، نه این که موضوع فعلش نظم باشد. این اولین سؤال است که موضوعاً حکومت معنایش فرق پیدا کرده. معنای سابقی نیست و معنای دومی هم مما لامحیص منه است. این هم مهم است. اینطور نیست که شما بگویید تغییر لغتی کرده در عرف، حکم شارع ناظر به مفهوم زمان تشریح است یا زمان متشرعه است. تحقیقاً موضوعی پیدا شده. تحقیقاً موضوع پیدا شده ، شما دیگر نمی‌توانید بگویید که یک حکم ، این معنای این کلمه ، من فرضاً ملتزم به کلامی می‌شوم که زمان شارع بوده یا زمان متشرعه؟ شما بعضی از الفاظ را می‌توانید بگویید این الفاظ تغییر کردند از زمان شارع به زمان ما یا یک مفهوم دیگر ، مفهوم دومی را من به آن کاری ندارم. مفهوم در اطلاق و عدم اطلاق نیست. مفهوم در مقام تحقق ، موجودی وجود ندارد که مجبورید نسبت به آن حکمی داشته باشید. آیا می‌شود توسعه را سپرد دست کفار و بعد گفت که سلطه کفار بر مسلمین نفی می‌شود؟ این محال است. چون مفهوم، مفهوم تحقیقی است. نزاع سیر شمول یک مفهوم ذهنی در دایره‌ی

وسیع تر یا تنگ تر نیست. نزاع سیر ساختارهای نظامات بوجود آمده‌ای است که لازمه اش این است که اگر شما در برابرش موضع نداشته باشید، آنها مسلط بشوند بر شما. آن وقت سؤال این است که حکمی را که فقها از نظر فقهی در امر ولایت داده اند، ناظر به چه مفهومی بوده است؟ خوب! یک اختلافی پیدا شد بین مفهوم حکومت در زمانی که ایشان فتوی از ایشان نقل می‌کنند با حالا بعنوان اختلاف در موضوع حکم.

س: از کی؟ از حضرت امام؟

ج: نه خیر. موضوع حکم، توسعه است الان برای حکومت، چه الهی، چه الحادی چه دموکراسی، چه حزبی، چه اسلامی چه غیر اسلامی. موضوع صرف نظر اینکه کی حاکم باشد چه گونه حاکم باشد. موضوعاً تبدیل موضوع پیدا شده. بیان حکم موضوع دیگری نسبت به این موضوع ولو از علماء حاضر باشد، غلط است. نسبت به چه موضوعی آقایان دارند این حکم را می‌کنند؟ حاکمیت حکومت بر توسعه است یا حکومت بر جریان نظم؟ یعنی جریان حقوق است. از این بالاتر توسعه سراغ اعتقاد می‌آید. سراغ اخلاق می‌آید. سراغ افکار می‌آید. توسعه فقط به ساختن ختم نمی‌شود. فقط به کارخانه ساختن و صنعت ختم نمی‌شود. فقط به موازنه ارزی ختم نمی‌شود. توسعه دارای فرهنگ هست. یعنی فرهنگ حاکم بر توسعه غیر از توسعه فرهنگی است. فرهنگ مادی می‌تواند حاکم بر توسعه باشد می‌تواند فرهنگ الهی باشد. فرهنگ حاکم بر توسعه اگر الهی نباشد حمله به بیضه الاسلام رخ میدهد، چه بشناسیم چه نشناسیم. یعنی توان انحلال عقاید و حالات را دارد. یعنی شرایط تبدیل حال را درست می‌کند. شرایط تبدیل فکر را درست می‌کند اینجا که نمی‌تواند فقه بگوید که من می‌پذیرم شرایط تغییر حال را. کلام این را نمی‌پذیرد. خود فقه هم نمی‌پذیرد. به نظر ما مغالطه است که حکمی را که آقایان نسبت به موضوع دیگری داده اند که گفته اند اسلام در موضوع فرضاً، شیخ انصاری و دیگران گفته اند اسلام نظام حکومتی درست نمی‌کند. نظام به اصطلاح تولی و فتوایی درست می‌کند. مسلمین حکومت درست می‌کنند. این اگر موضوعش توسعه باشد، نمی‌توانند بدهند به مسلمین بدهند. چرا؟ چون سلب اختیار می‌آورد.

س: از کی؟

ج: از آحاد مردم.

س: چرا؟

ج: عرض می‌کنم خدمت تان. شرایط درست می‌کند برای اعمال اختیار. هم مجرا درست می‌کند، هم شرایط. نه فقط وکالت نیست یعنی ملتزم به الزام خود می‌شوید، نه این فقط نیست که در فصل گذشته گفتیم. از اینجا بالاتر است. از این بالاتر یعنی چه؟ یعنی شرایط درست می‌کند برای انتخاب شما، گزینش های خاصی را می‌توانید داشته باشید، در بستر فکری تعیین شده، در بستر روحی تعیین شده، در بستر اقتصادی تعیین شده. حال می‌خواهیم یک کلام بالاتر بگوییم می‌گوییم در نظام سرمایه داری معنا ندارد که شما بگویید: متعاملین تابع سوق هستند. ارزش سوقیه، معین می‌کند قیمت را به تراضی طرفین. انحصارات، کوچه‌ی. .. درست می‌کند برای افراد. یعنی مجرا فقط شما ندارید برای تعیین وکیل. مجرا دارید برای توزیع ثروت. توزیع ثروت، قدرت خرید را معین می‌کند. یعنی تقاضای مؤثر اجتماعی را درست می‌کند. تقاضای مؤثر اجتماعی، اگر بر اساس اصالت سرمایه شد، امکان خرید را سازماندهی می‌کند. این یعنی سلب اختیار. امکان تحرک اقتصادی را سازماندهی می‌کنند.

س: اگر خود مردم در مجاری قانونی به این نوع قانونگذاری رأی داده باشند، چه اشکالی دارد؟

ج: عبارت دیگر شما می‌گویید محدودیت را خودشان می‌پذیرند. ما داریم صحبت می‌کنیم توسعه لوازمی را دارد که نمی‌توانند نپذیرند. عبارت دیگر جاده ای است که اگر بخواهند تهران بروند از این جاده با ماشین می‌تواند بروند. اگر خواست از جاده بیابان برود، ماشین نمی‌رود.

س: یعنی می‌گویید اصلاً قانون درست می‌شود که حافظ آزادی فردی باشد به آن معنی اصلاً محقق نیست.

ج: محقق نمی‌شود. محقق نمی‌شود.

س: یعنی قانون لزوماً اختیاراتی به نفع یک عده ای سلب می‌کند، به یک عده ای دیگر می‌دهد.

ج: در جریان توسعه. در جریان توسعه، بستر اختیار می‌سازد. اختیار در یک بستر تعیین شده ای از طرف نظام واقع می‌شود.

حالا یک پله بالاتر می‌رویم. (یک ستاره بزنیده) ارزش نیروی کار چقدر است؟ ارزش نیروی کار به شرط حفظ افزایش ارزش سرمایه در زمان. وقتی به شرط شد، معنایش این است که سوق همیشه به نفع سرمایه و بر علیه نیروی کار: یعنی چه؟ .. بین کارگرو سرمایه دار می‌گذارند که تضمین سود سرمایه و افزایش کمی او در زمان شده باشد.

خوب! این را بگذاریم چطور می‌شود؟ آنوقت تراضی می‌شود، تراضی مشروط. این تراضی مشروط تا کجا می‌رود؟ تا ایجاد بستر انتخاب سیاسی. یعنی چه؟ یعنی در نظام سرمایه داری صحیح است که بگوییم ریاست جمهوری قیمتش چند است؟ کالایی بشود. می‌گویند یعنی چه قیمتش چند است؟ می‌گوید هزینه جامعه شناسی این جامعه این قدر در می‌آید. هزینه روانشناسی‌اش اینقدر در می‌آید. هزینه‌ی طراحی و برنامه ریزی برای تبلیغاتش این قدر در می‌آید. هزینه‌ی رسانه‌های جمعی که از کوچکترین و ساده‌ترین که اسمش پوستر است که چهره‌ی طرف و عکس طرف را این طرف آن طرف می‌چسباند تا روزنامه، مجله، صدا و سیما. اینها نقشهای بسیار بزرگی دارند، یعنی ابزارهای جلب اعتماد عمومی درست می‌کند. اطلاعاتی را در اختیارش می‌دهد که محرک باشد برای انگیزه. متناسب با وضعیت حساسیت‌های عمومی و خصوصی قسمت‌های مختلف. بنابراین می‌خواهم عرض کنم که سرمایه داری سازمان خدماتی خودش را ایجاد می‌کند، رقم هم می‌آورند. بابا جان این تعارف هم ندارد. می‌گوید سطح تولید ناخالص ملی، ارزش صنعت، ارزش کشاورزی. یک بخش دارند ارزش خدمات. بعد می‌گوییم ارزش خدمات شامل چه چیزهایی می‌شود؟ می‌گوید دکتری می‌شود. از معلمی می‌شود، مشاغل مدیریتی در کلیه بخشهای سیاسی اش هم می‌شود. می‌گویند هزینه خدمات چقدر است؟ خدمات به چه می‌گیرند؟ خدمات را در اقتصاد خرد یعنی در یک شرکت، پولی را که صرف پرسنل می‌کنند، می‌گیرند. می‌گویند: ابزار داریم، مواد داریم، و خدمات. در اقتصاد کلان جای مدیر عامل و پرسنل کاری آنجا، می‌آیند چه کسی را می‌گیرند؟ نظام دولت را می‌گیرند. نظام دانشگاه را می‌گیرند. رسانه‌های را می‌گیرند. بعد تعریف برای مقدارش دارند یعنی می‌گویند حد اکثر هزینه خدماتی باید ۲۵٪ بشود. اگر یک کشور هزینه خدماتی اش بیشتر از ۲۵٪ باشد، بیمار است. بعد پول این را می‌کشند روی سود سرمایه. می‌گویند ارزش خدمات باید از کجا در بیاید؟ سود سرمایه. یعنی دموکراسی، دموکراسی کالایی است. دموکراسی کالایی را کسی نمی‌گوید آزادی مردم است. می‌گوید: آزادی پول. جهل نسبت به فلسفه سیاسی در نظام سرمایه داری است، کسی بگوید آزادی مال افراد است. چون متغیر اصلی سرمایه است. بقیه متغیر تابع‌اند. یعنی شرکت سهامی‌ها اصلند در امکان اقتصادی فعالیت سیاسی احزاب. انتخاب، گزینشی است در خدمت به سرمایه که قوانین سرمایه بر آن حکومت می‌کند.

س: انتخاب چی؟

ج: انتخاب ، هرگونه انتخاب سیاسی. مظهر سرمایه از هر تک حزبی ، تک حزبی تر است. تنوع احزاب، ابزارهای حاکمت مذهب سرمایه است. مثل شعب مختلف یک حزب که یک دسته حزب درست کن هنرمند. حالا یک دسته جذب هنرمندان شود. یکدسته جذب یکدسته دیگری از حزب بشوند. ولی هر چه می کنند در یک حزب دارند می چرخند. س: حالا در پرانتز، در جهت مثبتش، ما هم همین را می خواهیم بگوییم، می خواهیم انجام بدهیم.

ج: تمام بشود مطلب که اصولاً اینطوری نیست که ما تنها این حرف را بزنیم ، کفار هم این را می گویند. تلقی از اختیار اجتماعی بعنوان مشارکت در فضای موهوم ذهنی نیست. مشارکت در فضای واقعی است که بستر دارد این گزینش. شرایط، حاکم دارد. شرایط حاکم، حکومت خودش را تحمیل می کند. اصلاً اینطوری نیست که شما بگویید آزاد بودند مردم و انتخاب کردند و حالا چون آزاد بودند و انتخاب کردند، مشارکت در سرنوشت خویش دارند. مشارکت در گزینش های که کانالیزه شده هست دارند. شرایط حاکم دارد، دارند. حالا ببینیم در یک همچون چیزی شرع می تواند بگوید که حکومت بر شرایط را من نمی خواهم و مشروعیت ندارد، از طرف شرع نیست؟ جهت گیری عیبی ندارد ، مادی باشد؟ س: جهت گیری را قبول دارند که دین معین کند.

ج: تدریجاً می آیم می گوییم بگوییم مجرای کنترل جریان را و هدایت جریان را می سپارد بدست اهواء، می سپارد به دست سرمایه؟ یعنی آن چیزی که قبلاً عرض کردیم تهاجم بر اعتقاد، اینجا داریم نحوه ی جریانش را عرض می کنیم. اینکه می گوییم توسعه فرهنگ دارد، فرهنگ سرمایه حاکم می شود و مجرا هم دارد. یعنی تصمیم گیر دارد. شرکت های سهامی، بالای شرکت های سهامی، رابطه شان با نظام اعتباری یعنی نظام پولی، ساختارهای اجتماعی ایجاد کرد که آنها مجرا دارد. گزینش شخص متناسب با این فرهنگ و این مجرا را انجام می دهد. مردم نمی توانند به وکلای خودشان اختیار بدهند که وکلای خودشان یک آدم غیر مطلع در نظام پولی را بعنوان مسؤل بانک مرکزی انتخاب کنند و او حق ندارد ، معادلات پولی را رعایت نکند. مردم هم تسلیم معادلات پولی هستند، هم اختیار گزینش شخصی را ندارند که آن معادلات را بلد نباشد. یعنی مذهب پول ، فقیه خودش را برمسند تصمیم گیری پول می نشاند. حرف تصمیم گیری را در سیاست گذاری پولی به او می دهد. فرهنگ و جهت، اگر مجرا نداشته باشد، شعار است. ساختار نداشته باشد، در نظام نهاد نداشته باشد، شعار است. تصمیم گیر نداشته باشد می پذیرند، شعار است. مردم هم مذهب پول را پذیرفته اند و هم معادله اش را حاکم می دانند، هم کسی را در آنجا می پذیرند تصمیم بگیرد که آن معادله را

بتوان تطبیق بکند و سیاست‌گذاری کند و عهده دار بشود و بعد که پول ورشکست کرد، بتوانند بیاورند محاکمه‌اش کنند. بگویند چرا اینطور شد؟ مجلس شان بتواند استیضاحش کند. قضیه که اهمال و اجمال ندارد. به اصطلاح خودشان شفاف است. انتخاب آزاد هست نیست. در کار معادله است، معادله که معنای آزادی را نمی‌دهد. قاعده مند است. حالا که از پیچیدگی های مطلب هست که در عین حالی که باید معادله حاکم بشود بر تصمیم‌گیری پولی، ارزی ، حتی موازنه های سیاسی، نام همه را انتخاب می‌گذاریم. بلی ! بفرمایید مشارکت دارند یکدسته جدای از دسته دیگر در این گزینش ها عمل نمی‌کنند. این حرف ، حرف درستی است. اینجوری نیست که یکنفر مثل فهد رئیس باشد، سلطان باشد، نصب بکند یک اقتصاد دان را و او برود سیاست پولی بگذاری برای چاپ ریال سعودی. بعد هم مسؤول باشد در برابر فهد. مشارکت دارند در اینها درست است ولی آن چیزی که حاکم می‌شود، آن یک معادله است با یک تصمیم گیر که مسؤول است.

س: تا اینجا شد تشریح بیشتری همان وضعیت حکومت،

ج: آنوقت می‌خواهیم بگوییم که شما وضعیت موضوع حکومت را حتماً باید نمونه های زیادی، مثالهای زیادی خوب توضیح بدهید که معلوم باشد که حکمی‌را که آقایان می‌گویند این آیا دین دارد یا ندارد، فقیه هست، نیست؟ درباره این موضوع هست. آنوقت سببیت عقلیه تهاجم را هم تمام بکنید. که اگر الهی نباشد، فرهنگ حاکم بر توسعه از مجاری خودش، شرایط تغییر روحی و ذهنی افراد را ایجاد می‌کند. حالا ان قلت: اگر کسی بگوید: سلب اختیار از افراد نمی‌شود، می‌تواند متدین باشد ولی در امریکا باشد. همه این حرفهای را که شما می‌زنید، اظهار مصادیقش آمریکا است. عرض می‌کنیم اقامه‌ی باطل، کسی می‌تواند شریک در آن بشود. مشارکت پیدا کنند متدینین در سه سطح: یک؛ تخلف، فسق؛ دو؛ اشاعه فسق؛ سه؛ اقامه فسق. این مشارکت عمومی در آراء و حتی شرکت نکردن نسبت به امر اقامه است. آیا بی تفاوتی نسبت به اقامه را اسلام می‌پذیرد؟ ولو اقامه‌ی فساد باشد؟ آنوقت بگوییم این حکومت در اسلام نیست؟ یا اگر نگویید اقامه در به اصطلاح سلاح را تکلیف نیست. پیش‌گیری از فساد را که همه قبول دارند که وظیفه است. تنها چیزی که اینجا روشن شد که ایشان هی رفرنس شاهد می‌آورد هیچ طایفه‌ای از مسلمین از بزرگان و اباکار، گفتند وی آن موضوع، اسلام ندارد.

تبدل موضوع واقع شده. امر حکومت، در آن تبدل موضوع واقع شده. احکامی را که از آقایان نقل می‌کنند احکامی است که ابتداءً آنچه را آدم موافق با انصاف است باید بگوید حکومت های از صد سال به بالا. آنچه را که یقینی است که می‌تواند صحبت کند از بعد از جنگ بین الملل که علم برنامه درست شد و علم توسعه درست شد، ریاضیاتش درست شد، قاعده‌مند شد و سازمانها و ساختارهای جهانی داخل همه کشورها پیدا کرد. این قسمت دوم آدم یقینی می‌تواند بگوید تبدیل موضوع پیدا شده. از اول مشروطه هم می‌تواند بگوید ولی تبدل موضوع، قاعده‌مند شدن نظام پولی، نظام آماري و کلیه ساختارهای که فعلاً وجود دارد. اصلاً پول، پشتوانه‌اش رشد تولید ناخالص ملی شد. کلاً تعریف پیدا کرد، تعرفه های تجارتي جهانی و کلیه ساختارهای فرهنگی. ارگانیزه شد ساختارهای حکومتی. یعنی از صد سال اخیر شروع شده، در پنجاه سال اخیر ساختارهای اجتماعی متناسب و ابزارها و معادلات متناسب اش را هم پیدا کرده. یعنی الان آدم قطعاً می‌تواند بگوید این موضوع، آن موضوع نیست. موضوع حکم شیخ انصاری و آقایان اگر موضوع نظر شیخ را موضوع قرار بدهند یعنی همین الان، دیگر آن موضوع مبتلا به روز نیست. حکمی است نسبت به یک موضوع دیگری که علی فرض تحقق، سر جای خودش بحث کنیم که صحیح است یا نیست.

س: مانع ارتکازی اش این است که آقایان اخیری که دفاع می‌کنند با حفظ همان موضوع دارند دفاع می‌کنند.

ج: بله! مهم همین است که ما نشان بدهیم این، آن موضوع نیست. تحققاً آن موضوع نیست.

س: خوب حالا ما در این جنبه توصیفی که می‌کنیم طبیعتاً معنایش این است که در نظام اسلامی و حکومت اسلامی...

ج: یک تبدل موضوع پیدا شده. این تبدل موضوع جهات متعددی دارد، احکام متعدد فقهی بر آن ناظر است. تغییر اخلاق، اقامه و امثال اینها در آن هست. احکام عدم تعاون بر اثم و عدوان، احکام وجوب دفاع برایش صادق است، در این تبدل موضوعی که پیدا شده. احکام ضرورت اینکه شما هم ابزاری، معادله ای پیدا کنید که حالا هم مجبوریم این دستگاه در تحقق باشد، این به اصطلاح درش اصل قرار ندهد حاکمیت سرمایه را. حاکمیت دین این را اصل قرا بدهد. حالا ما این تبدل موضوع را اولاً باید خیلی به رخ آقایان مخالفین که حمله می‌کنند، بکشیم. شما مغالطه دارید می‌کنید. مسئله تهاجم بر بیضه‌ی اسلام است. «والله اسلام درخطر است» آقای خمینی را می‌شود آورد. مسئله‌ی حکومت بر زمان و مکان را می‌شود آورد. اینها را یک مقدار باید گفت شما به اصطلاح عوام، با کور... می‌خورید. این حرفها یعنی چه؟ جاهای ساختاری اش، معادلاتش، همه چیزش مشخص است. نقل کدام آزادی را می‌گویید؟ آزادی

مال دوره انقلاب کبیر فرانسه را می‌گویید؟ که اصلاً سرمایه مثل الان قاعده مند نشده؟ نقل چه چه هست؟ آنوقت در همین جا باید تازاند به امثال حسین عظیمی و اینها. شما نمی‌دانید؟ مطلع نیستید صحبت از آزادی، آزادی می‌کنید؟ فرهنگ بر توسعه چه چه هست؟ بعد گفت این موضوع مثل همه موضوعاتی که تبدل می‌شود، احکام دیگری آنها ناظر است. موضوع دیگر حکم دیگری دارد به فتوای همه سابقین. ما اگر رجوع کنیم به فتوای همه سابقین، وجوب دفاع و حرمت معاونت بر اثم و عدوان را از همه می‌بینیم. و حرمت اکل و ایکال مال بر باطل را از همه می‌بینیم. و حرمت دعوت الی النار را، دعوت به حرص را، در کلام عرفا می‌بینیم. سلب اختیار عباد، بستر درست کردن، اینها را می‌بینید. سلب اختیار عباد در جهت اینکه اضطرار ایجاد کنید، اکراه ایجاد کنید برای معاملات. در همه ابواب معاملات. اینکه ما اجبار بکنیم شخص را به خرید، عن تراض نباشد. هیچ فرقی ندارد که کسی را شمشیر بالای سرش بگیرند و بگویند بخر و پولت را بده یا بین اینکه کانالیزه بکنند جامعه را وضعیتی که ایشان نتوانند امکان دیگری داشته باشد.

س: خوب حالا همین جا بیاییم در جنبه مثبتش، در نظام اسلامی و نظام ولایت فقیه اینجا هم طبیعتاً

ج: اینجا ندارد آن معادلات را هنوز. فقدان آن معادلات این را ایجاب نمی‌کند که بنابراین لازم نیست معادلاتی یا فقیه‌ی. باید فقیه‌ی حاکم بشود تا بعد امکان پیدایش معادلات درست شود.

س: دقیقاً همینطور است. حالا عرضم این است که دفاعی که می‌خواهیم بکنیم و دورنما که می‌خواهیم ارائه بدهیم اگر می‌خواهیم بگوییم جریان اختیارات درست کردن کاریست که موضوعاً حکومت می‌کند و باید بکند. منتها آنها در جهت فاسد می‌کنند. ما باید در نظام اسلامی. این بود که ما در جنبه اثباتی اش ولو اینکه ابزارش را بگوییم فعلاً نداریم، می‌خواهیم بگوییم جامعه اسلامی هم...

ج: مسؤول دارد، بستر اختیارات دارد یعنی هم، توسعه اصولاً بدون بستر نمی‌شود.

س: نه اینکه مثلاً سلب اختیار علما گفته اند نباید بشود، حالا لابد منه است.

ج: بله! بعبارت دیگر اصلاً آن بحث سلب اختیار مال حکومتی است که با تلقی دیگری باشد. در این تلقی مثل این است که بگوییم جنگ صف آرایی نداشته باشد. میمنه و میسر و قلب و جناح نداشته باشد. شما هم می‌توانید بگویید نوعش، ساختارش، طرزش فرق می‌کند، معادله اش، اینها فرق می‌کند.

س: اما در دوره قبل بحث، بحث اصل عدم ولایت را با توجه به همین احکامی که اشاره کردید، زیر سوال می‌بردید.

ج: بله!

س: لازم است که اصل عدم ولایت را چون یکی از در واقع موانع عمده جا افتادن بحث ولایت همین اصل است که این را. ...

ج: این اصولاً موضوع بحث اختیارات فردی در نظام حکومتی سابق است. که در نظام حکومتی فعلی با تبدل موضوعش امکان پذیر نیست.

س: اصل عدم ولایت؟

ج: شما حتماً ولایتِ پولی دارید. ولایتِ پولی، پول را سبک و سنگین می‌کند. و لو طلا و نقره باشد. در انتشارش مجبور هستیم، مسئله موازنه ارزی را رعایت کنیم. یعنی در تبدل موضوع کلاً یک چیزهای دیگری طرح می‌شود. بعبارت دیگر نظام احکام طرح می‌شود و اهم و مهم بودن که سلطه کفار بر بازار ملمسین باشد یا اینکه نظام داشته باشیم، موازنه ارزی، کدامشان؟ اصلاً موضوعاً، موضوع دیگری است حکومت که باید در آن طبقه‌بندی کرد اختیار را. اختیاراتی که الاصل عدم الولاية، این در محدوده خاصی می‌تواند جریان پیدا کند در این موضوع جدید.

س: یعنی در فقه فردی هنوز این اصل به قوت خودش باقی است.

ج: در فقه فردی در محدوده توزیع ثروت، اختیار وامثال ذالک مثل اختیارات اجتماعی اش مثل سابق نیست. اختیار را یک اختیار را فردی داریم در حوزه فردی، یک اختیارات اجتماعی داریم.

س: چون آنها می‌آیند بحث ولایت را، فقهی اش می‌کنند بعد می‌گویند در فقه هم اصل عدم ولایت است مگر خلافش ثابت شود.

ج: نه! خیر! اختیارات اجتماعی غیر از اختیارات فردی است و بستر معین میکند برای اختیارات فردی. در اختیارات اجتماعی سابقاً نظام، معادله، تکامل نداشته؛ حالا پیدا شده. اینها ایجاد شرایط می‌کند. اینها شرایط حاکم درست می‌کند. شرایط حاکم معنی ندارد در آنجا بگوییم فرد اختیار دارد، تا بعد بگوییم اصل، عدم ولایت است. فرد در آنجا می‌تواند مشارکت داشته باشد نه اختیار، در ایجاد شرایط. آنوقت معنای انتخاب هم مشارکت در ایجاد شرایط است. ایجاد شرایط هم در آنجا معادله بر آن حاکم است. در گزینش فقیه امین می‌تواند حضور داشته باشد. در الگوی گزینش می‌تواند حضور داشته باشد، نه در معادله اجراء. در نظام گزینش،

اعتقاد در آن اصل می‌شود، اختیار اول ، در انتخاب متناسب. اگر اختیار اول ، پرستش خدا باشد، انتخاب متناسب می‌شود. در الگوی گزینش کسی را انتخاب نکنیم. که متناسب با این اختیار هست. اگر انتخاب دنیا باشد، انتخاب و گزینش متناسب برای دنیا می‌شود. بنابراین مشارکت پیدا می‌کنیم بوسیله انتخاب ، انتخابی که در جهت خاص است. طبیعتاً حاکم کسی که منتخب شد حکومت می‌کند. یعنی چه؟ یعنی آن معادله را اجرا می‌کند. حاکمش اصلاً مردم نیستند.

س: حاکم آن معادله، حاکم تعیین معادله تصمیم

ج: معادله تصمیم، طبیعی است که حاکمش آن نیست، قانون است. یک قانونی است طبیعی، که ان شاء الله بدست بیاید، قانونی است که یک طرفش باید برگردد به اصول توصیفی که خدای متعال فرموده و تکلیفی که فرموده و اداره عینیت. یعنی یک قانون است در حقیقت. قانون را مردم در اینجا معین نمی‌کنند. این از نکاتی است که باید خوب مشخص بشود. قانون پولی را مردم معین نمی‌کنند. قانون پولی برخاسته از تئوری یک تئورسین هست که بر اساس یک فلسفه خاص و یک پیش فرض‌های خاص، اکسیوم‌های خاص، تنظیم نسبت‌های خاص، به یک معادله‌ای دست یافته است. مجلس نمی‌تواند قانون پولی معین کند، مثل اینکه مجلس نمی‌تواند قانون برق را معین کند، قوانین جریان هیدرولیک و فشار آب را معین کند، معنی ندارد. مال مجلس نیست. حق مجلس نیست، نظر دادن درباره‌اش. اگر قانونش تمام شد که مال مردم نیست و مشارکت در او ندارند،

س: مشارکت در گزینش فقط است.

ج: گزینش شخصی که عالم به این قانون باشد، هر گزینشی هم نمی‌تواند. این قانون را خوب بتواند تطبیق کند، خوب بتواند اجرا کند. به عبارت دیگر دانای امین، فقیه عادل، نسبت به این علم. آن وقت طبق قوانین سرمایه که گفتیم اصولاً همین کار را هم نمی‌توانند انجام بدهند. یعنی همین هم به دلیل اینکه سنگینی سرمایه، دایم افزایش، کلیه امکاناتی که ارتباطات اجتماعی را اداره می‌کند که نمی‌تواند مسئله رأی بدون آن امکانات، حدوث پیدا کند، جز حدوث تخیلی. کلیه مقدرات را نظام سرمایه تخصیص می‌دهد.

س: حالا در بحث نظام ولایت فقیه دو تا جنبه را باید بیشتر روشن کنیم. یکی اینکه گزینش را که می‌فرمایید الگوی گزینش می‌شود گزینشی، خصوصیاتش را کی معین میکنند؟ عقلی معین می‌شود؟ کی الگوی گزینش را کی معین می‌کند؟ خصوصیات گزینش را؟ یکی هم مردم نقش شان چی می‌شود؟

ج: حالا الگوی گزینش در دستگاه سرمایه داری که پیداست. سرمایه است که معین می‌کند و بستر همه ساختارش را معین می‌کند. یعنی نظام حزبی، نظام تبلیغات، همه چیزش را معین می‌کند. یعنی مردم کاندیداهایی را که امکان ارتباط با آنها وجود اجتماعی پیدا می‌کند، تحقق اجتماعی پیدا می‌کند مثل تقاضای مؤثر اجتماعی، مثل نرخ مزد و نرخ کالا. قدرت خرید چطوری درست می‌شود؟ قدرت هزینه هم در تخصیص نظام سرمایه درست می‌شود. امکانش در غیر این صورت، مردم ارتباطی بهش ندارند. بنابراین یک امکان ارتباطی ما داریم که کلیه شرایط امکان ارتباطات که طبیعتاً از چاپ یک پوستر تا حضور در روابط عمومی بزرگ تا نحوه‌ی اطلاع رسانی به آن و بیان اینکه حساسیت‌های مردم چطوری است و چطوری می‌تواند ارتباط برقرار کند که پیروز بشود. اینها همه هزینه‌ای اند، هزینه‌اش هم پیدا است چطوری می‌دهند، چیزهای مخفی هم نیست در عالم. پس در آنجا گزینش هم حتی قبلاً انجام می‌گیرد. یعنی دایره گزینش می‌آید در مثل ده نفر، پنج نفر، شش نفر. آن وقت آنکه کدامش بچربد تا یک حدی زیاد هدایت می‌شود. یک گزینش محدود پیدا می‌شود برای مردم. اصلاً معنای خواب و خیال اختیار خیلی زیاد است، خیلی مشارکت داریم، از این خبرها نیست.

آنوقت در نظام اسلامی، الگوی گزینش چی چی است؟ الگوی گزینش باید بینیم شرع چه می‌گوید؟ طبیعی است که اینجا هم ساختارهای متناسبی پیدا می‌کند، روی انگیزه مذهبی هم می‌آید. معنای اعتماد را به عدالت بر می‌گرداند. امین در دین بودن، در هدایت توسعه‌ی اجتماعی، سرپرستی تکامل اجتماعی. طبیعتاً فقاقت و امانت دو شرط اصلی الگوی گزینش از طرف شرع می‌شود.

س: اینجا موکة دعواست. ما شرط فقاقت را داریم می‌گوییم که...

ج: یعنی قانون باید حاکم باشد. معادله باید حاکم باشد. معادله باید حاکم باشد، معادله‌ای که یک سرش به احکام توصیفی شرع باشد. در آنجایی که معادله می‌خواهد سرش به احکام توصیفی شرع باشد، ما الان اجتهادی نشده نسبت به این موضوع که بخواهد بگوید. ولی اگر از بنده سوال بکنند که آیا شرع چه چه دارد اگر بخواهیم رجوع کنیم؟

می‌گوییم کلیه دلایلی که ولایت را نسبت به طاغوت می‌گوید ، خصوصیت ذکر می‌کند که هوی نباید حاکم بشود. بعد نسبت به تقوایش که نگاه کنیم، می‌بینیم که شما در قضاوت های جزئی ، خیلی عجیب است! مثل «لاتقل لها اف» بعد بگویند که من اصلاً اوف نگفتم قربان صدقه‌اش می‌رفتم ولگدش می‌زدم. همه عالم می‌گوید که خورد و خمیرش کرده پدرش را، چیزی باقی نمانده ، حالا قربان صدقه اش می‌رود. آیه قرآن گفته «لا تقل لهما اف» لگدش می‌زده تندتند می‌گفته من نوکرت هستم. دوستت دارم. این حرفا ها چیه؟ ما در قضاوت بین متخاصمین، شرط فقاقت را از شرع داریم، چطوری می‌شود در قضاوت نسبت به توسعه، شرط فقاقت دخیل نباشد.

س: حالا نکته همین جاست که من فکر می‌کنم ما بنابر استدلال خودمان...

ج: هر جا مصلحت و غبطه آمده و حضور شخص مختار نبوده ، شرع فقیه را آورده. هر جا بوده. برای مصلحت طفل، قیم را باید فقیه نصب کند. نمی‌گوید ریش سفید قوم بنشیند تصمیم بگیرند.

س: من نکته ای را که می‌خواهم روشن شود که بعد روی همان تکیه کنیم. دو جور می‌شود این شرط فقاقت را برای ولایت اجتماعی ثابت کرد، یکی اینکه بیاییم در فروعات یعنی بگوییم آقا ادله چه چیزی به فقها و علما سپرده، حالا یا به دلیل خاصی تکیه کنیم، بگوییم این دلیل خاص می‌فهماند منصب مدیریت اجتماعی هم دلیل ناظر بر آن هست یا به قول شما استظهاری عمل کنیم یعنی بگوییم چون قضاوت را گفته آن را هم بطریق اولی آن را هم مثلاً فلان. یا چون،

ج: نصیب قیم را گفته، در امور حسبه کلاً.

س: این شکل است. یک شکل دیگر این است که

ج: این فقیه،

س: یک شکل دیگر این است که ما بحثی را که فرمودید حکومت موضوعاً چطور شده، مدیریت در سطح توسعه و تقابل یک کل با کل دیگر، موضوع ولایت اجتماعی هست، این تا اینجا؛ بعد بیاییم اینکه این سطح از مدیریت لزوماً با دین پیوند دارد این را ثابت کنیم. وقتی این را ثابت کردیم، طبیعتاً مؤونه‌ای نمی‌برد که بگوییم طبیعتاً چون آنها نقطه عطف بحث...

ج: یعنی حاکمیت فرهنگ توسعه بر جریان توسعه.

س: بر جریان توسعه، می‌گوییم این مسلط‌ترین فرد است به اینکه معادلات حاکمیت فرهنگ الهی چیست؟ لذا باید باشد. یعنی در واقع در تصمیم‌گیری‌اش، در تدبیر اجتماعی‌اش، در نفس تصمیم‌گیری‌اش دخیل قرار دادیم دین را. لذا اصلاً نمی‌تواند تفکیک بشود. به نظرم قوی‌ترین دفاع از این مسئله است.

ج: خوب! الا اینکه آنها ممکن است این را بگویند که یک نفر آدم امین باشد مثل احمد توکلی، مقلد باشد، که آنوقت مهمترین مطلب این است که هم عدالت در اینجا عدالت مهم باید باشد و هم اطلاعش و قدرت تطبیق حکم به مصداقش مثل حاکم در موضع تصمیم‌گیری؛ یعنی تردید بردار نیست. یعنی احکام کلی در آنجا باید مفروض باشد، به تعداد حوادثی که پیدا میشود. در اینجا باید نه، شخص در ملاحظه، حکم را قدرت رجوع و فهم داشته باشد.

س: در کجا؟

ج: در ولایت فقیه؛ نه ولایت عادل. بتواند بلافاصله در کوتاه‌ترین زمان، قدرت رجوع و فهم و تصمیم را داشته باشد. از اینجا یک پا بالاتر است. پس یک مسئله عدالت است. یک مسئله علم است. یک مسئله به اصطلاح نبودن تردید و ضرورت جزم است، که آن یک حرف دیگر است، غیر از حرف علم است. یعنی به عبارت دیگر تنفیذ، حکم سه چیزش بکنید یک حکم «حکمت» بگیرید؛ یک قدرت رجوع به منابع با تنوع شرایط؛ تشخیص را بگیرید، یک قاطعیت اجرایی. گیرم که شخصی تقوا داشت در حد در برابر کفر ایستادن. آدمی است که مرتباً ریاضیات شرعی را دارد. گیرم که یک فقیه کنار دستش باشد که تا حادثه برایش باشد بگوید به من رجوع بکنید که چه چیه؟ دو تا شده. یکی هم نفوذ اراده و عهده‌گیری. قاضی می‌گوید حکمت و بعد هم به عهده می‌گیرد.

س: خوب آن غیر فقیه به عهده می‌گیرد.

ج: نه! شما درباره قاضی این را نمی‌گویید. درباره قاضی نمی‌گویید که یک نفر، یک مجتهد مشاور داشته باشد. بگوید حکم این مطلب این است.

س: اصلاً قاضی را می‌گویید مانص خاص داریم. با نص تمام می‌کنند.

ج: نه! نه! مطلب همین جاست که نفوذ حکم در قاضی برای چیست؟

س: برای هرچه باشد، شارع گفته اینجوری. ما هم می‌گوییم چشم.

ج: نه! سوال این است که پس از نفوذ حکم ما به النزاع قرار نمی‌گیرد، تنفیذ حاکم مبدا قضیه قرار می‌گیرد نمی‌شود مثل نسخه دکتر که دکتر دیگری بگوید نه. لذا حق رجوع به قاضی دیگر هم نیست. (عنایت بکنید به این نکته‌ای که می‌گویم) یک عدالت داریم که از آن قاطعیت اجرایی را خواستیم، روی هوی کار نکند. یک علم داریم که می‌تواند مشاور داشته باشد. یک حق تنفیذ داریم. این حق اگر برداشته شود، متخصصین حق دارند، مثل رجوعی که به یک دکتر دیگر دارند، تا ابد بین قاضی‌ها بچرخند.

س: حق تنفیذ را می‌دهید به آن کسی که فقیه نیست نه اینکه بگویم کسی لازم نیست کسی حق تنفیذ را داشته باشد. مدیر به هر حال لازم است.

ج: حق تنفیذ که فصل خصومت می‌کند در امر حکومتی، چون و چرا را بر می‌دارد. حالا اگر این حق تنفیذ که معنای ولایت همین است، معنای ولایت در توسعه همین است یعنی مسئول توسعه. اگر این مسئول توسعه غیر فقیه باشد در کلیه مواردی که تنفیذ داریم در شرع، همه‌اش

س: می‌گویید زیر سؤال می‌رود؟

ج: نه، بدون استثناء آنها در کلیه موارد فقه را شرط کرده. گفته برای نصب قیم، برای متخصصین، برای دخالت در انفال، برای خیلی از چیزها. آنها را مجاری امور بدانید و بگویید بدست علما بالله است. و بعد هم بگویید مخالفتش کفر است. بعد این امر که تنفیذ نسبت به کل است این را به غیر فقیه بسپارید.

س: ببین دو تا مقدمه است یک آنها نص خاص دارند، این ندارد. دو این کار،

ج: البته در این کار، خیلی صحبت داریم. درباره این که نص خاص نداریم، باید خیلی با تساهل پایین بیاییم تا بگوییم نص خاص نداریم. یعنی چه نص خاص نداریم؟ از اول تا آخر قرآن نص خاص است. شما بالعکس می‌فهمید.

س: به هر حال فقها روی ادله خاصی دست گذاشته‌اند، آن ادله همه خدشه دارد

ج: این موضوع، آن موضوع نیست. در موضوع خودشان که یک چیز دیگری را آقایان،

س: شما فرض کنید در قرآن آمده که کفار نباید مسلط بر مسلمین شوند، از جمله ادله می‌خواهید استفاده کنید.

ج: نه! کلیه انبیا که لشکر راه انداخته‌اند، کشور راه انداختند، چه کاره است این منصبشان؟ اصلاً منصب امامت کلاً به جانب خلیل الرحمن داده شده، چه منصبی است؟

س: پس رفتیم تو مبحث امامت، از فقه بیرون آمدیم.

ج: ببینید به عبارت دیگر من می‌خواهم بگویم که اصلاً مثلاً در قضیه داوود: «یا داوود انا جعلناک فی الارض خلیفه ، فاحکم بین الناس» تازه قاضی را هم بعنوان ولایت می‌شناسد. قاضی از شئون ولایت است نه اینکه قاضی چیز دیگری در کنار ولایت است. یعنی یکی از شاخه های ولایت قضاست. این «اولیائهم الطاغوت» را که از اول تا آخر قرآن می‌گوید این اولیا یعنی چی؟ این ولایت الهیه «الله ولی الذین آمنوا» این قطع می‌شود؟ یک جور دیگری می‌شود؟ یا ولایت الهیه، ولایت دینی می‌آید پایین تا به مجرای اجتماعی برسد؟

س: اینها همه بحث کلامی است.

ج: به نظر ما بحث را از کلام نگاه نکنیم، واضح واضح می‌بینیم. از فقه که نگاه کنیم، اصول استنباط احکام حکومتی می‌خواهد تا بگوید این سی تا آیه دلالت بر این دارد. از فقه نگاه کنیم از فروع؟

س: نه! ما موضوعاً بحث را اگر گفتیم کلامی است ، دیگر چه دلیلی دارد، فرض فقهی ثابت شود.؟ ..

ج: موضوعاً کلامی است. موضوعاً این فرمایش امام خمینی را اینجا می‌توان ملاحظه کرد.

س: آن وقت اگر شد، ثمره زیادی دارد فقهی بودن یا نبودن ، کلامی بودن یا نبودنش. وقتی کلامی شد، بحث عدم تراحمش می‌آید، بحث اصلاً احتیاجی به ادله نقلی نداریم در اینکه اثبات بکنیم باید ولی فقیه باشد تصدی را. ..

ج: البته از این راه بیایید راحت تر است. مخصوصاً همین نکته‌اش که ما الان در شرایط فعلی ، دفتر کار فقهاتی روی آیات و روایات نکرده، چون کار نکرده ، اصول استنباط احکام حکومتی را معین نکرده. ولی دستش پر است. اینکه موضوع را کلامی طرح کند. موضوع حکومت، غیر از آن حکومتی که در فقه گفته شده. موضوع بحث کلام ، موضوع سرپرستی کل است.

س: یعنی ما از دو طرف بحث را بهم پیوند می‌دهیم. از پایین می‌آییم و می‌گوییم حکومت الان موضوعاً بحثش، بحثش سرپرستی است، بحث توسعه است. از بالا هم می‌گوییم امامت کار اصلی‌اش رسالت اصلی‌اش سرپرستی و توسعه است.

ج: سرپرستی تکامل تاریخ است.

س: واین سرپرستی فنونی دارد، مثلاً ولایت تکوینی، تاریخی اجتماعی را مطرح بکنیم و بعد بگوییم ولایت اجتماعی تعطیل بردار نیست و بنابراین استمرار بحث امامت این است که سرپرستی تعطیل نماند، بنابراین باید حاکم دینی وجود داشته باشد، به ضمیمه این مطلب که این نوع از سرپرستی اجتماعی نمی‌تواند، بریده از دین باشد.

ج: بریده از فرهنگ حاکم بر آن باشد و فرهنگ حاکم هم مجرا می‌خواهد.

س: مجرا می‌خواهد. بنابراین باید فقیه باشد. آنوقت فقیه بودنش را عقلاً ثابت می‌کنیم؟

ج: بلی. می‌گوییم دانای به یک مکتب و امین در یک مکتب، حق تنفیذ دارد. اگر حکومت تنفیذ نداشته باشد، معنایش این است که باز محل خلاف بشود کارها.

س: پس معنایش این شد از این راه که می‌آییم، ولایت ولی فقیه انتصابی است.

ج: نه! معقول است، معقولیت ولایت فقیه... ولایت دینی تمام می‌شود. نه به معنای انتصابی.

س: معقولیت را که ثابت کنیم، مشروعیت را چکار می‌کنیم؟

ج: عبارت دیگر آن دلیلی را که این آقایان بخواهند بگویند ولایت دموکراسی مشروعیت اش را از جامعه می‌گیرد این را باید منتهی کنند به عقل، والا اگر به عقل منتهی نشود مشروعیت پیدا نمی‌کند.

س: نه آنها می‌گویند می‌آوریم تحت یکی از عقود اسلامی می‌گویید قرار داد اجتماعی، شرط ضمن عقد است و از این حرفهای اینطوری شرعی‌اش می‌کنیم. لذا اصرار دارند که تحت کدام عقد اسلامی است. این وکالت است، از باب قدر متیقن جواز در تصرف دارد. یا اینکه شرط لازم ضمن عقد است. شرط ضمن عقدش هم این است که شرط می‌کنند به اینکه او ملزم به قانون اساسی باشد، لذا اگر تخطی از قانون اساسی کند این عقد به هم می‌خورد، کاملاً در چهار چوب قرارداد فقهی می‌خواهند بگنجانند و مشروعیت اش به این ترتیب تمام بکند.

ج: شما اصلاً زیر آبش را می‌زنید این اصلاً جز عقود متعاقدين نیست.

س: بعد مشروعیت اش را چه کار می‌کنید؟

ج: ... عدم مشروعیت آن را تمام می‌کنیم که این از قبیل هیچ یک از عقود اسلامی نیست. پس بنابراین آن مشروعیت نمی‌آورد برای او. اوّل آن زده می‌شود. این طرفش آیا مشروعیت ادامه امامت،

س: یعنی مشروعیت ولایت ائمه اطهار(ع) چطور تمام می‌شود؟

ج: مشروعیت اش به دو نحوه تمام می‌شود. یک ضرورت ولایت تاریخی. عقلی است. مثل ولایت خدای متعال. ولایت خدا مشروعیت اش از کجاست؟

س: درباره آن می‌گویند ولایت حقیقه دارد. سیطره است.

ج: دارید به عقل بحث می‌کنید یعنی ولایت عقلیه است.

س: ولی نسبت به خدای متعال فقط بحث هست

ج: ولایت عقلیه دارید تمام می‌کنید. ولایت عقلیه است. ولایت نبی هم ولایت عقلیه است.

س: ولایت خدا اصلاً مشروعیت بردار نیست.

ج: معقولیت بردار است. پس مبنایتان ولایت عقلی است. یعنی یعنی مشروعیت ولایت ربوبی را هم عقلی تمام می‌کنید.

س: پس، نفس اصل مسئله را خط بزنیم که احتیاج به اثبات مشروعیت ندارد.

ج: یعنی اصول عقاید در آنجای که در بحث‌های عامه به عقل بر می‌گردد، مشروعیت ولایت حضرت حق جلت عظمته عقلی است.

س: صحیح است اسم مشروعیت بیاوریم؟

ج: مشروعیت عقلی دارد، یعنی معقولیت دارد این معقولیت درباره نبوت عامه هم تمام است. درباره ولایت عامه تاریخی

هم تام است غیر از تعیین شخص خاص. ولایت عامه تاریخی. درباره ولایت عامه فقیه هم تام است، ولایت عامه. عامه

یعنی تعیین شخص خاص نکنیم. اگر خواستیم مثل نبوت بگوییم شخص خاصی خاتم النبیین است، بلی دلیل نقلی

می‌خواهد. اگر خواستیم بگوییم دوازده امام ولی تاریخی هستند بصورت خاص، دلیل می‌خواهد. اگر خواستیم بگوییم

فقیه متعین خاصی نصب شده، دلیل نقلی می‌خواهد. ولی ولایت تکوینی، ربوبیت تکوینی عام، معقول است. ولایت

تاریخی، عام است معقول است. ولایت اجتماعی، عامش معقول است.

س: پس حق ولایتش با معقولیتش ثابت می‌شود؟

ج: بله!

س: کاری به رای مردم هم ندارد. رای مردم تعیین مصداق می‌کند؟

ج: نه!

س: ببینید حقا نیتش دیگر.

ج: نه! حقانیت در الگوی گزینش اش، شما برگردانید به اینکه ما این معادله را کی باید تمام بکند، به نحو عام یکی از فقها. به تحقق، آن فقیهی که تولی به او پیدا شده است. یعنی غیر فقیه را نمی تواند معین بکند.

س: غیر فقیه را نمی تواند، عقلاً

ج: عقلاً، آن فقیه تعین خاص پیدا می کند با تعیین مردم.

س: بله همین که می گویم از باب تعیین مصداق پیدا می شود یعنی همین

ج: یعنی به عبارت اخری مثل این که قاضی باید شما نزد فقیه بروید، قضاوت کند. کدام قاضی؟ دست خودتان هست. متخصصین توافق کردند می روند پهلوی قاضی. معین می شود بعد هم نمی توانند به هم برنند. تعیین عام دارد. تعیین خاص ندارد. تعیین خاصش را متخصصین می کنند. متخصصین می توانند پهلوی ی قاضی بروند می توانند پهلوی قاضی مجتهد دیگر بروند.

س: پس نقش مردم از نظر ما جز معنی تولی ورزیدن و پذیرش ولایت شخص خاصی در نظام سیاسی چیست؟

ج: حضورشان و مسؤولیت شان.

س: در تعیین خود ولی فقیه که چیزی بیشتر از این نیست. ولی در نظام تصمیم گیری هر کدام در سطح خودشان حضور دارند.

ج: مسؤول هستند نسبت به کل.

« و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ »

ولایت فقیه

۳۳۱۳

۷۷/۷/۴

جلسه ۷

معنای ولایت مطلقه

مقدمه: لزوم باز گرداندن بحث مشروعیت به معقولیت

حجت الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی: بحث درباره‌ی مسئله تعریف مطلقه بودن ولایت فقیه است. باید در نظر داشته باشیم که محور اثباتی ما، محور معقولیت ولایت فقیه است. اینکه معقولیت ولایت مطلقه فقیه، چیست ما متکفل آن هستیم. هر چند یک جوابهای نقضی به کسانی که نه از پایگاه معقولیت سخن می‌گویند، بلکه نوعاً از پایگاه مشروعیت آن هم در یک سطح خاصی، نسبت به موضوع خاصی، مثلاً موضوع را یک موضوع فقهی یا کلامی، عرفانی) ملاحظه می‌کنند و آن هم موضوع مطرح شده در نزد فقها، عرفا و متکلمین یعنی به زبان اصطلاحی قوم نظر می‌کنند و بینند در آن زبان، مفهوم ولایت فقیه به چه چیزی اطلاق می‌شود؟ و چه حکم و نسبتی را درباره آن می‌دهند؟ در حالی که در بحث معقولیت، یک موضوع دیگری بود که در سه سطح عرفان، کلام و فقه از یک منظر دیگری (می‌توان) نظر کرد. یعنی حاکم در آن عقل و معقولیت است و موضوع در آن، موضوع دیگری است غیر از موضوع کلام آقایان. نمی‌خواهیم اینجا درباره اصل آن صحبت کنیم. بلکه درباره اینکه حدود وظایف و اختیارات او چیست صحبت می‌کنیم. حجة الاسلام پیروزمند: در جلسه قبل درباره مشروعیت اشاره کردید. یعنی در واقع اولاً مشروعیت را طرح نکنیم یا می‌گوئیم مشروعیت آن به همین معقولیت ثابت می‌شود؟ یعنی بگوئیم مشروعیت یعنی اثبات حق، چون در اصطلاح سیاسی مشروعیت را به معنای اثبات حق می‌گیرند.

ج: اثبات حق. ولی اثبات حق تکاملی است. یعنی، معنایش اینطور می‌شد: حقانیت فلسفه سیاسی نظام ولایت فقیه

س: که این حقانیت به عقل تمام می‌شود نه به شرع

ج: حقانیت نظری که این حقانیت نظری یعنی حقانیت عقلی که این روبرو کلمه «معمای لاینحل ولایت فقیه» که حاج شیخ مهدی حائری از پایگاه معقولیت وارد شده و دسته بندیهای منطقی صوری را انجام داده، این دقیقاً مقابل آن است. به نظر من می‌آید ابتداء حدود وظایف و اختیارات را ذکر کنیم. بعد بر می‌گردیم به سئوالاتی که در کل دارید و باید منظم کرده باشید، بپردازیم.

۱ - تکامل اجتماعی موضوع ولایت فقیه

حالا ببینیم موضوعاً موضوع ولایت فقیه، تکامل اجتماعی شد. یعنی توسعه و تکامل اجتماعی. قید این تکامل چیست؟ قبلاً گفته شد موضوعاً تکامل یا الحادی است، یا الهی است و یا التقاطی است.

۲ - حضور در تکامل جهانی از طریق ایجاد ساختارهای اجتماعی و تغییر آنها از الحادی و التقاطی به اسلامی

این الهی بودن یا الحادی بودن و یا التقاطی بودن، متناسب با مراحل تکامل جامعه ساختارهای جدیدی را پیدا می‌کند. یعنی نسبت الهی بودن باید مرتباً برنسبت التقاطی بودن و نسبت التقاطی بودن بر الحادی بودن توسعه پیدا کند. یعنی چه؟

۳ - وجود سه سطح «الهی، التقاطی، الحادی» در تعاریف، احکام و ساختارهای جهانی

یعنی ما در جامعه جهانی زندگی می‌کنیم و منتجهی غالب که تعاریف، احکام و تطبیق جهانی را به عهده دارد، به دست ما نیست به صورت اینکه یک جهت بر آن حاکم باشد.

س: یعنی چه بدست ما نیست؟

ج: منتجهی تکامل جهانی. طبیعتاً در تکامل جامعه جهانی کفار هستند یعنی آنهایی که جهتگیری تکامل شان مادی است، هستند. ما هم متکفل جهتگیری الهی هستیم التقاطی هم هستیم. این بدین معنا نیست که فقط در منتجه اینطوری است. در کلیه نظاماتی که تحت این منتجهی جهانی قرار دارند که این منتجه جهانی چی درست می‌کند؟ این منتجهی جهانی حالات و اخلاق جدید جهانی درست می‌کند، افکار جدید درست می‌کند و به احکام جدید منتهی می‌شود. احکامش چه چیزهایی هستند؟ احکامش، تعاریف بین المللی است.

س: احکام چه؟

ج: احکام جهانی، یک تعاریفی درست می‌کند نسبت به آن تعاریف. یعنی یک حکم‌های تعریفی دارد و یک حکم‌هایی دارد که نسبت به آن تعاریف نسبت‌هایی را معین می‌کند و یک ساختارهایی را برای تطبیق آنها. حاصل آن این می‌شود که این استانداردها و تعریف‌های برسمیت شناخته شده‌ی بین‌المللی در کلیه‌ی سطوح و تناسباتی که بین‌شان هست کتابِ قضاءِ کارشناسی جهانی را درست می‌کند نه قضاءِ دیوان لاهه. روابط جهانی، روابط بین‌المللی در این فضا درست می‌شود.

۴ - حضور منتجه جهانی از طریق ایجاد فضا توسط روابط بین‌الملل در منتها و کشورها

پس حضور در منتجه‌ی تکامل که ترکیبی از این سه مؤلفه، سه جهت‌گیری است، وحدتی از این سه تا هست، در درون آن کثرتی را که پیدا می‌کند، اولاً تعاریف، احکام و ساختارهای تطبیقی جهانی است. ثانیاً در این فضا روابط بین‌المللی، قدرت جریان پیدا می‌کند. حضور در روابط بین‌المللی، پایین‌تر می‌آید. یعنی آن وحدت منتجه از طریق این ایجاد فضا، حضور در ملت‌ها کشورها و نظام‌ها پیدا می‌کند.

۵ - ضرورت حضور معادلات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جهانی با ابعاد الهی، التقاطی، الحادی در نظام اسلامی

بنابراین معادلات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جهان با ابعاد الهی، التقاطی و الحادی که دارد، در درون کشورها وارد می‌شود و تعریفِ نیازمندیها و جریان تکامل آن را بدست می‌گیرد. تعریف اقتدار، انتظار و ارتباطات داخلی یک کشور بدست می‌گیرد. بنابراین در درون نظام اسلامی حضور تأثیر سیاسی، فرهنگ و اقتصاد کفار به نسبت ضروری می‌شود.

۶ - حضور و تأثیر در نظام الحادی به نسبت حضور در منتجه جهانی

همانطوری که به نسبتی که ما در نظام سیاسی جهان یعنی در منتجه مؤثر باشیم، به همان نسبت حضور ما در نظام الحادی از نظر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، تأثیر ما در آنجا در خود کشور‌هایشان نیز ظهور پیدا می‌کند.

۷ - جدا بودن توسعه کشور از نحوه توسعه جهانی به علت وابستگی به نظام جهانی و منتجه حاکم

بنابراین وابستگی هر نظام به نظام جهانی و منتجه حاکم در جریان تکامل الزام می‌کند که مسئله توسعه‌ی یک کشور بریده از نحوه توسعه و تکامل جهانی نیست. موضوع توسعه و تکامل موضوعاً متناسب با مرحله اطلاق دارد به نسبت. قیدش صرف جهت است. به نسبتی که در مرحله توسعه‌ی جهانی فعلی ممکن است.

۸ - موضوع ولایت: کلیه روابط و ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی

بنابراین موضوع تحت ولایت موضوعاً کلیه روابط و ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را می پوشاند.

۹ - محدودیت ولایت: نظام الحاد و التقاط

محدودیت آن، نظام الحاد، التقاط، یا شرک است. ما با کفر و شرک بین المللی درگیری پیدا می کنیم. همانطوری که آنها با ما درگیری هستند. کفر و الحاد، شرک و التقاط.

۱۰ - درگیری نظام ولایت با جامعه جهانی محدوده عینی (نه منطقی و عقلی)

ولی درگیری ما در یک محدودیتی انجام می گیرد که حد آن حد عینی است نه حد منطقی و عقلی. یعنی اگر ما باشیم و معقولیت نظام بگوئیم آیا اگر مردم جهان بپذیرند،

۱۱ - لزوم اطلاق مکانی و زمانی حضور ولایت

دایرهی ولایت شما تا کجاست؟ می گوئیم تا هر بشر هست. یعنی برای کفار هم چه می گوئید؟ شما اولاً برای نظام اسلامی و ساختاری را که دارید بعد برای امت اسلامی بعد امم مستضعف. اسلام؛ هیچ مکتبی نمی تواند مدعی تکامل باشد و محدوده جغرافیایی برای خودش تعریف کند. مرزهای سیاسی و جغرافیایی نمی توانند حد عقلی حقانیت یک چیز باشند. پس اطلاق مکانی دارد. هر جا که امکان عینی پیدا شود، ولایت معقول حضورش را در آنجا مشروع می داند. بعبارت دیگر کافر محارب نباشد، کافر تحت ذمه باشد و تسلیم باشد برای او هم، ولایت او را برای خودش قایل است. یعنی می گوید هماهنگ سازی تکامل بشر در هر دسته از عقیده که قرار گیرد و در هر دسته ای که از فکر قرار بگیرد. اطلاق زمانی هم دارد. نمی گوید من تا این مرحله عقلاً متکفل هستم. مرحله دیگر را نمی توانم. اسلام ممکن است بگوید زمان ظهور، این ولایتی را که من می گویم به نحو اتم به دست وجود مبارک حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هست. ولی می گوید تا آدم هست من هستم. خصوصیات ولی را می تواند بگوید ولایت در زمان ظهور به دست ولی تاریخی؛ ولایت اجتماعی هم در همه بخشها با نصب حضرت انجام می گیرد. ولی نمی تواند بگویند زماناً اسلام ولایت نباید داشته باشد. اسلام باید در همه زمانها ولایت داشته باشد. از اول بعثت رسول نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و انبیاء از اول تاریخ، ولایت شان اگر موضوعاً عقلی شد، ولایت اجتماعی شان باید باشد یعنی زمانش همزمان با تکامل تاریخ بشر است. اطلاق زمانی دارد، اگر معقولیتش تمام شد. محدودیت، تحقیقی است نه زمانی و مکانی. زمان به معنای عقل نظری و مکان به معنای عقل نظری، موضوعاً اطلاق دارد. هر جا بشر هست. هر زمانی که

فرضِ عدل و ظلم دارد. هر جا که جامعه باشد. هر زمانی که فرضِ عدل و ظلم دارد. همه را می‌پوشاند یعنی کل تاریخ تکامل جامعه را می‌پوشاند. از نظر عقلی، زماناً و مکاناً تا اینجا که مطلب

۱۲ - پذیرش مشروط مانع جریان اطلاق ولایت

س: حالا باید جریانش بدهیم در جامعه

ج: حالا یک قدم پائین‌تر بیاییم ببینیم آیا اطلاق موضوعی آن، از نظر فرض نظری تمام است؟ محدودیت آن چیست؟ محدودیت آن در مسئله پذیرش بوجود می‌آید که در چه مقیاسی پذیرش است؟ در چه مقیاسی مقابله است؟ و در چه مقیاسی یک نحوه برخوردی است که نه می‌شود آنرا مستقیماً مقابله با پذیرش مطلق دانست؟ بعبارت دیگر پذیرش مشروط است. پذیرش مطلق، پذیرش مشروط و مخالفت مطلق. این، دایره تحقق را در موضوع محدود می‌کند.

۱۳ - وظیفه آن مردم: توسعه سهم تأثیر جریان تکامل اسلامی در برابر سهم تأثیر الحادی و التقاطی

وظیفه ولی فقیه این است که درصد این محدودیت را در صدش را کم کند. یعنی گسترش محدوده‌ی ولایت را به طرف اطلاقِ زمانی و مکانی بدهد.

س: اگر نمی‌گرفت می‌گویم اینها می‌گویند که پس می‌فرمایی هم مثل پیش دنبال شما را می‌باشند هرکار بگویند بگویند چشم.

ج: در همه جا هست بنابراین که موظف است توسعه سهم تأثیر جریان تکامل اسلامی در برابر سهم تأثیر الحادی و التقاطی یعنی کفر و شرک جهانی را بوجود بیاورد. یعنی سهم تأثیر کفر و نفاق بین المللی را در تکامل کم کند. این فقط وظیفه ولی فقیه نیست، بلکه وظیفه کل آحاد ملت و امت اسلامی است.

۱۴ - ولی فقیه مسئول محور توسعه سهم تأثیر جریان تکامل اسلامی

نهایت این است که این وظیفه محور تحول و توسعه آن کجاست؟ محور توسعه کجاست؟ محور اصلی توسعه، مسئول وحدت کل در برابر وحدت کل الحادی و التقاطی است. یعنی قطب محوری تحقق اسلام در برابر قطب محوری تکامل کفر بین این دو تا که در نتیجه باید سهم تأثیر اسلام مرتباً غلبه پیدا کند و نسبت آن افزایش پیدا کند. این عالیترین سطح مسئولیت برای عالیترین فرد و عالیترین اختیار است و الا همه باید اینکار بکنند. هر کسی باید در منصب و

جایگاه خودش در بالا بردن توسعه تأثیر اسلام نسبت به کفر و شرک داشته باشد حتی در وجود خودش، حتی در عواطف و زیبایی شناسی خودش، تعریف نیازهای خودش.

۱۵ - تبدیل آزادی مدنی به آزادی تاریخی در سیر توسعه

بنابراین اصلاً تعریف مقوله آزادی و محدودیت از آزادی مدنی به آزادی تاریخی تبدیل می‌شود.

س: یعنی چه؟

۱۶ - تصویر سه نوع آزادی: آزادی طبیعی، آزاد مدنی، آزادی تاریخی

۱۷ - لزوم محدودیتهای طبیعی در آزادی طبیعی

ج: ما می‌توانیم سه نوع آزادی فرض کنیم:

۱ - آزادی طبیعی، که یک انسان با مقدرات شخصی که خودش در یک جنگل دور از آدمهای دیگر یک آزادیهای را دارد. مثلاً می‌تواند میوه درخت بخورد و خلاصه در رفع کلیه نیازمندی‌هایش یک آزادی دارد و یک محدودیتهای طبیعی هم دارد. در همانجا آدم، چه در رفع نیاز و چه در انجام فعالیت‌هایی که به دلیل رفع نیاز باید انجام بدهد. نیاز به خواب دارد و نمی‌تواند نخوابد و نمی‌تواند هم‌اش بیدار باشد. چون باید بخوابد لازمه اش اینست که اگر کلبه‌ای را در جنگل درست کرده، وقتی خواب، خودش را به آن کلبه برساند اگر دری دارد، آنرا ببندد که حیوانات او را اذیت نکند و اگر غاری هست باید در غار را ببندد تا اذیت نشود. وقت بیداری و وقت خوابش فرق دارد، یک محدودیت طبیعی در دفع خطرها. اگر با آن کلبه آب فاصله دارد، باید این راه را برود. یعنی یک محدودیتهای طبیعی وجود دارد که در آنجا بصورت مطلق آزاد نیست. درگیری با جنگل، موانع و خطرات نسبت به جلب منافع و دفع ضررها و دفع خطرات یک محدودیتهای دارد که مجبور است آنها را رعایت کند. مجبور است از راهی که پرت نشود، پایین بیاید. نمی‌تواند هر راهی را که خواست انتخاب کند.

۱۸ - تعریف محدوده اختیار از نتیجه دو محور قدرت و وضعیت شرایط

قدرت او با شرایط او چه نسبتی دارد؟ حدود آزادی و محدودیت را تعریف می‌کند. نسبت قدرت و ظرفیت قدرت چقدر است؟ شرایط و نیاز چیست؟ نیاز، یک محور است. قدرت تعمیم، یک محور است. وضعیت شرایط، یک محور است.

منتجه‌ی اینها، محدودیت اختیارش را تعریف می‌کند. آزادی طبیعی هم یک آزادی مطلق نیست.

۱۹ - تغییر تعریف قدرت و وضعیت و شرایط تبیین محدودیتهای آزادی مدنی

حالا در آزادی شهر می‌آید. یعنی حدود و حقوق‌اش.

س: که مدنی است.

ج: بله. حدود اختیارات و عمل او در اینجا در یک شرایط دیگری عمل می‌کند. شرایط پذیرفتن حقوق دیگران؛ قدرتش هم یک تعریف دیگری پیدا می‌کند. قدرت تأمین نیازمندیها به قدرت اجتماعی تأمین نیاز. قدرت اجتماعی تأمین نیاز دیگر. مفهوم تقاضای مؤثر و امثال این. تقاضای طبیعی کنار می‌رود. تقاضای مؤثر جایش می‌آید. نیاز تعریف شده اجتماعی. قدرت تأمین تعریف شده اجتماعی. شرایطی هم که در اینجا برای او نسبت به قدرت تأمین نیاز و نیاز طرح می‌شود. آن شرایط شهر هست که باید در این شرایط نسبتی را تنظیم کند. در یک مرحله ای از تکامل قرار دارند. در زمانی که مثلاً وسیله ارتباطی عمومی شده در سطوح مختلف جامعه رسیده یا نرسیده است؟ اصلاً در این جامعه تلفن وجود دارد یا ندارد؟ سطح تکاملی اجتماعی چگونه است و چه وضعیتی دارد؟

۲۰ - لزوم پذیرش نظام سیاسی و حقوقی جامعه

جامعه یک پذیرفته شده‌ها و یک روابط و یک اعتقاداتی دارد در آن جامعه تنفس می‌کند. نمی‌تواند فرهنگ آن جامعه را ندیده بگیرد. نمی‌تواند نظام سیاسی و نظام حقوقی آن جامعه را ندیده بگیرد. جامعه یک مجاری را برسمیت شناخته،

۲۱ - لزوم پذیرش مجاری برسمیت شناخته شده برای ایجاد تغییر و اثبات حقانیت

اگر بخواهد در تغییر چیزی، مشارکت بکند، باید آنچه را آن جامعه برسمیت شناخته، بپذیرد. اگر بخواهد پذیرش آنجا را تغییر بدهد؛ یک فیلسوفی است، یک فلسفه را تأسیس کرده که یک مشکلات و محرومیت‌هایی را حل می‌کند، این باید به پذیرش جامعه برسد تا اثر اجتماعی خودش را بکند. به حرف اثبات حقانیت یک مطلب برای خودش، اینطوری نیست که در آن جامعه بدون برخورد و اصطکاک و تفاهم به افکار دیگر فرهنگ را ندیده بگیرد. بگوید حق برای من ثابت شده که باید که ماشینها مثلاً از طرف سمت راست حرکت نکنند. بلکه از سمت چپ حرکت کند. این اگر به پذیرش اجتماعی نرسیده باشد، ایشان نمی‌تواند وقتی صبح از خواب بلند شد، از سمت چپ خیابان راه برود. باید جریان اجتماعی پیدا کند. بنابراین تئوریسین‌های دیگری هم هستند و تئوری ایشان هم هست. باید این تئوریه‌ها با هم

برخورد کنند. نوع شرایط جنگل فرق پیدا کرده است. اینجا حیوانات روبرویی او نیستند. تئوریسین‌ها و ابزارهای دیگر هستند. نظام ارزشی جامعه وجود دارد. شما بخواهید این نظام جامعه را تغییر بدهید، یا برای شما چیز دیگری به صورت دیگر ارزش داشته باشد. نمی‌توانید نظام ارزشی جامعه را نادیده بگیرید. پایگاههای تفاهم اجتماعی را نمی‌توان نادیده گرفت. اینکه ببینیم یعنی آیا کلاً درباره اش حرف نزنیم یا بشناسیم چگونه ورود و خروج کنیم تا امکان تفاهم و هماهنگی بین ما و جامعه برقرار شود. اینجا برای هماهنگی یک ابزار بنام منطق لازم است. یک منطقِ صحتی داریم که برای خودتان کافی است. یک منطق تفاهم و هماهنگ شدن نظرات شما با نظرات دیگران هم لازم است. در جای خودش، منطق شدن و منطق عمل اجتماعی می‌گوئیم.

۲۲ - محدودیتهای تاریخی در تحقق آزادی مدنی

از اینجا یک قدم بالاتر می‌رویم و می‌گوئیم. محدودیت جامعه (اختیاراتِ مدنی) ضرورتاً به محدودیت تکامل تاریخی است. علت آن واضح است.

س: محدودیت تکامل تاریخی یعنی محدودیت میزان تکاملی که میتوان در آن مقطع تاریخ داشت؟

۲۳ - لزوم توجه به معادله تکامل تاریخی در تنظیم نظامات اجتماعی

ج: یعنی هیچ جامعه ای نمی‌تواند نظام خودش را بر معادله تکامل استوار نکند. یعنی به گردش و توقف و در جا زدن نمی‌تواند اکتفا کند. در قوانین باید بگونه ای ایجاد تناسب شود که امکان ارتقاء به مرحله دوم را بدهد، امکان توسعه را بدهد و امکان تکاملِ موضوعات، روابط و ساختارها را بدهد. ساختارهای اخلاقی و ارزشی، ساختارهای منطقی و تفاهم و ساختارهای عملی و تعاون باید مرتباً کلاسه‌اش بالا برود. موضوعات جدید و روابط و کیفیت جدید در آن طرح شود. نظامات جدید اجتماعی ایجاد شود. نظامات ابزاری جدید ایجاد شود. نظامات حساسیت و تعلق و نیاز مندی جدید طرح شود. یعنی توسعه‌ی انتظار، ارتباط و اقتدار پیدا شود. اگر چنین چیزی پیدا نشود، آن جامعه محکوم به این است که جبراً آن که حاکم می‌شود، آن که تکامل پیدا می‌کند، غلبه پیدا کند.

۲۴ - حکومت قواعد آزادی تاریخی بر آزادی ملی و آزادی ملی بر آزادی فردی
به اصطلاح قواعد آزادی ملی بر قواعد آزادی فردی در آزادی مدنی حاکم است.

س: آزادی ملی همان آزادی مدنی نیست؟

ج: آزادی ملی به نسبتی است که حضور در تکامل تاریخ پیدا می‌کند. به هر نسبت که حضور در تکامل داشته باشید، آزادی ملی دارید. به هر نسبت که نداشته باشید اسارت ملی یا وابستگی و محدودیت ملی دارید. آزادی مدنی در فضای آزادی ملی تعریف می‌شود.

۲۵ - بازگشت تعریف آزادی مدنی به حضور در نسبت تکامل (نه به رعایت حدود حقوق دیگران)

بازگشت تعریف آزادی مدنی به حدود و حقوق و رعایت دیگران نیست. بلکه به حضور در نسبت تکامل است. سهم تأثیر در تکامل، سهم تأثیر حاکم بر تعریف آزادی ملی است. در این جهت مطلق است.

س: معمولاً آزادی ملی را به توسعه حضور در بیرون جامعه نمی‌گیرند. آزادی ملی یعنی اینکه مردم در جامعه خودشان چقدر حق مانور و تحرک دارند.

ج: سؤال همین است که این تعریف را بینیم چطوری است. آزادی مدنی با آزادی ملی چه فرق دارد؟ اگر یک ملت وابسته باشد، هر چند در درون خودش در آزادی فردی آزاد باشند؛ در مشارکت سیاسی باشند.

س: اسم مشارکت سیاسی را آزادی فردی می‌گذارید؟

ج: بله! ایشان مشارکت می‌کند، رئیس جمهور عوض می‌کند می‌آورد، می‌برد. ولکن کلیه دستگاههایی که انگیزش اخلاقی او را دارد، دیگران دارند درست می‌کنند. یعنی تعریف از انسان مودب. در اینجا چند مثال برای فهم آسان تر ذکر می‌کنم: شما ماشین پاکستانی‌ها را مانند یک امام زاده درست می‌کنند و یک حوض وسط آن می‌سازند، نمی‌پسندید. چرا نمی‌پسندیدند؟ لباسهای خاص محلی روستائیان، پاکستانی‌ها یا هندیها را نمی‌پسندید. چرا؟ پسندید؟ چرا آنها را کلاسه عقب‌تری می‌دانید؟ اخلاق آنها را در تفاهم و سازماندهی کارهایشان عقب‌تر می‌دانید. چرا؟ شما خنده‌تان می‌گیرد. غذاهای آنها را نمی‌پسندید. یک دسته‌ای از عربها هستند، وقتی شما مهمان آنها می‌شوید، پلو می‌پزند، بجای سینی یک حصیر خرمایی گردی پهن می‌کنند. پلو را روی آن می‌ریزند. چرا شما نمی‌پسندید. با دست هم می‌خورند. فرض کنید یک گوسفندی را پخته، وسط می‌گذارند. چرا الان من که دارم صحبت می‌کنم برای شما مضحک به نظر می‌رسد؟ چرا این طوری درست می‌دانید که گوشت گوسفند را قطعه قطعه کنند، مثلاً کباب برگ سلطانی مخصوص در بشقاب چینی بچینند و با قاشق و چنگال بیاورند و نوشابه و... در کنارش بگذارد. حتی اگر یک ساندیس یا یک نوشابه ای که در آن بسته باشد، برای شما بهتر است. چرا؟ این فرهنگی است که شما پذیرفتید. در

نحوه‌ی حرف زدن‌شان، اداره کردن‌شان، کلاسه‌ی آنها را عقب تر می‌دانید. حتی در موسیقی و هنرشان آنها را عقب‌تر می‌دانید. چرا؟ چه چیزی را فرق می‌گذارید؟

اینها حتماً سهم تأثیرشان در تسخیر نیروهای مادی یعنی ارتباط با جهان حتماً کمتر از اروپاست. این واضح است در سازماندهی خودشان و ارتباطات شان هم تنوع موضوع نمی‌تواند آن قزر داشته باشد. وابستگی یک ملت به ملت دیگر کی انجام می‌گیرد؟

وقتی که وحدت و کثرت موضوعات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی‌اش عقب‌تر باشد. قدرت اجتماعی آن کمتر است.

س: یعنی این وابستگی هر چه کمتر باشد، می‌گویید آزادی ملی بیشتر است؟

ج: بله! وابستگی هر چه بیشتر باشد، محدودیت بیشتر است. محدودیت یک ملت در بین سایر ملتها در کلیه روابطش. محدودیت ملت به وزن مخصوص آن در نتیجه تکامل تعریف می‌شود. به سهم تأثیرش در نتیجه تکامل تعریف می‌شود.

س: خوب این روشن شد. فرمودید: آزادی طبیعی، آزادی مدنی و

ج: آزادی که حضور در تکامل باشد. حضور در تکامل برای همه افراد وظیفه هست حضورش در تکامل، اختیارات مدنی او را تعریف می‌کند. یعنی هر اختیار ناسازگار با تکامل حد می‌خورد و محدود می‌شود. اگر اینطوری است، تکامل در جریان اختیارات موضوعاً مطلقه است.

۲۶ - تعریف آزادی مدنی تابع تکامل تاریخی است

س: یعنی چه تکامل مطلقه است؟

ج: یعنی تکامل نسبت به مادون خودش که اختیارات مدنی است، موضوعاً قابلیت تراحم ندارد. یعنی معیارِ صحتِ تنظیم اختیارات مدنی حضور در تکامل تاریخی است.

س: با ولایت مطلقه چه ارتباطی پیدا کرد؟

ج: اختیار دارید. موضوع آنرا درست کردید. حالا بعد اصطلاح صاحب منصب آنرا می‌گوئیم.

س: نه کاری به صاحب منصب آن نداریم

ج: نظام ولایت، حکومت بر ولایت مدنی پیدا کرد. چه چیز از آن؟ تعریف از آزادی آن. مقوله‌ی آزادی مدنی حول محور تکامل تاریخی قابلیت تعریف پیدا می‌کند و الا یک تخیل است.

س: تکامل تاریخی؛ یعنی آزادی مدنی، تابع تکامل تاریخی تعریف می‌شود.

۲۷ - تعریف آزادی فردی به مشارکت در تکامل تاریخی

ج: معلوم شد که دیگر آزادی فردی کاره ای نیست. اینکه فرد آزاد است، نه خیر! چنین چیزی نیست. فرد در تولید قانون تکامل حضور دارد. در آن چارچوب و بستر، متناسب با این دستگاه، آزادی و محدودیت آن تعریف می‌شود. مفهوم مشارکت، مشارکت در تکامل تاریخی است که می‌تواند مشارکت مدنی را در کلیه سطوح تعریف کند و می‌تواند حد آنرا بیان کند. من آزاد هستم. فقیه انتخاب کنم یا غیر فقیه، به تکامل چه چیزی سازگار است؟ اگر به تکامل فقیه می‌سازد شما آزاد نیستید، غیر فقیه انتخاب کنید.

س: چه کسی می‌گوید می‌سازد یا نمی‌سازد؟

ج: حالا آن را باید بعد بگوییم. ما فعلاً یک معیار تعریف کردیم برای مفهوم مقوله آزادی.

س: در واقع معیار تعریف کردیم برای مفهوم مقوله آزادی.

س: د واقع معیار محدودیت آزادی را گفتید نه اینکه معیار. ..

ج: یعنی وحدت نظام را کی دارد؟ همه مسئول هستیم. کثرت چگونه است؟ میانه یعنی دولت چه گونه است؟ وحدت نظام چگونه است؟ مشکله‌ی ما مشکله‌ی چیز دیگر است. مشکله این است که برای هماهنگ سازی جامعه دوگانگی منطقی داریم. این درد مهم ماست. یعنی منطق اداره جامعه؛ در حقیقت صحیح است بگوئیم منطق توسعه و منطق شدن، منطق دانشگاه است با مطلق گرایی حسی در پیش فرض ها و روش منطقی و محاسبه. منطق اعتقادات و حاکمیت و حکومت شما منطق انتزاعی است.

خلاء منطق شدن در جامعه این را بوجود آورده است. و این را کسی نمی‌گذارد نه اینطرف می‌گذارند کسی حرفش را بزند و نه آنطرف.

س: و دقیقاً همانطوری که می‌فرمایید، آن که منطق شدن را دارد حرفش را، عمل می‌کنند.

ج: در عمل، شدن با باید دست او باشد. «و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین»

ولایت فقیه

۳۳۱۴

۷۷/۷/۵

جلسه ۸

ولایت فقیه

حجت الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی: بحث اختیارات طبیعی، مدنی و ملی، موضوع اختیار بود. در این جلسه باید اثر آنرا بیان کنیم. اثر آن در اختیارات طبیعی، دست یابی به اهداف خرد است. صحیح است از آن «ارضاء نیازمندیها» تعبیر شود چه روحی، ذهنی و یا عینی باشد. اختیار مدنی، مشارکت در اختیارات کلان است. یعنی چه؟ نظام عدالت اجتماعی که عملاً توزیع ثروت، توزیع قدرت و توزیع اطلاع را متکفل است، اثر اختیارات مدنی است. اثر اختیارات ملی، توسعه اجتماعی و تکامل است و به همین معنا هم شناخته می‌شود یعنی این شاخصه تشخیص آن است.

طبیعتاً اختیار برای دستیابی به هدفش، بستر گزینش لازم دارد. بستر گزینش اختیارات طبیعی، خرد است. نظام حاکم بر آن، اختیارات مدنی است که طبیعتاً ارضای نیاز اجتماعی است از دو جانب. هم از جانب تنظیم نظام عدالت یا موازنه و هم از محصولاتش. نظام موازنه، محصولات اجتماعی دارد. آنوقت آن نیازمندیهای طبیعی در جامعه با قدرت جمع و با قدرت نظام عدالت، امکان همکاری جمعی است؛ در عین حال شرایط محدودیت هم هست. ولی بهره وریش خیلی بیشتر از بهره وری اختیارات طبیعی است که در جنگل است. در اختیارات توسعه یا اختیارات ملی که اثرش توسعه و تکامل اجتماعی است، عوض شدن کل نظام عدالت در موضوعات و روابط و قرار گرفتن در موازنه‌ی جدید، اثرش هست. یعنی توسعه‌ی یک وحدت و کثرت جدید پیدا شدن، موضوعات جدید طرح شدن، هم در ساختار عدالت و هم در محصولات و بهره‌وری. آنوقت اختیار به معنای گزینش، گزینش خارج از بستر، جز یک امر ذهنی چیز دیگری نیست.

حجت الاسلام پیروزمند: گزینش چه؟

ج: یعنی گزینش دز محدودیت است. اختیار در محدودیت است. انتخاب در محدوده‌ی ما فقط یک اختیار داریم که اطلاق من جمیع الجوانب دارد. چون وجودش احدیت دارد. مشیت الهی به دلیل اینکه احدیت مختص ذات مبارک او هست، مشیت او ابداً محدودیت ندارد. اما اینکه کسی فرض کند، ظلم از ناحیه حضرتش هست، اصلاً ظلم تناسب با احدیت ندارد. ظلم برخاسته از نیاز است و نیاز ناشی از حد است. ظلم آنجا فرض ندارد موضوعاً فرض ندارد. وقتی تنزیه می‌کنیم و می‌گوئیم خدا عادل است، ظالم نیست یعنی صفت فعل خداوند، صفت افعال ما نمی‌تواند باشد. فرض ظلم در آنجا نیست. ظالم عاجز است از اینکه بخواهد چیزی را داشته باشد که بخواهد چیزی را از کسی بگیرد.

س: مهم هم در ولایت مطلقه همین است که آیا حق اعمال ولایت او، مطلق است یا نه؟ اعتراض آنها به این نیست که آیا در اعمال اختیار محدودیت دارد یا ندارد. همه می‌گویند دارد و کسی دعو ندارد. ولی صحبت سر این است اینستکه آیا حق حاکمیت او،

ج: حق حاکمیتش برابر با اختیارات توسعه است. اختیارات توسعه موضوعاً اطلاق دارد. حدش زمان و مکان است که ما قبلاً بحث زمان و مکان آن را گفتیم. ذات اختیار ولایت در حد تکامل نمی‌تواند برای خود مکتب مقید به مکان باشد، و نمی‌تواند مقید به زمان باشد. اما برای ولی اینطوری نیست. برای ولی حتماً مشروط به زمان و مکان است.

س: یعنی به حد عینی حد می‌خورد یعنی حق اعمال حاکمیتش محدود نمی‌شود.

ج: محدود نمی‌شود باید در جهت توسعه تلاش کند. محدودیتش یعنی سطح اختیارش نسبت به وحدت و کل است. شما نمی‌توانید سطح آن را قید بزنید. هر حدی را بزنید حد به توسعه زدید. حد توسعه دیگر معنا ندارد برایش حد بزنید. حد توسعه زمان و مکان است.

س: در این جا دو جنبه قضیه را روشن کنیم. یکی این که همان بحثی که در جلسه قبل فرمودید جامعه برای این که بسط قدرت در اختیارات توسعه بوجود بیاید، باید پذیرش آن میل به اطلاق پیدا کند. یعنی پذیرش آن مشروط نباشد و اطلاق در پذیرش داشته باشد. از بحث‌های حساس و بحث برانگیز همین است که می‌گویند شما بر مردم می‌گویید که فقط حرف گوش کنید.

ج: نه! مهم‌ترین مطلب این است که،

س: پذیرش مطلق داشته باشید. فقط گوش به زنگ باشید که چه به شما می‌گویند، گوش بدهید.

ج: نه، چند مطلب است که مهم است. باید روشن شود. یکی این که اختیارات مطلقاً را که می‌گوییم موضوع وظیفه ولی فقیه چیست؟ تکامل اجتماعی است. یعنی بالا بردن سهم تأثیر اسلام در برابر کفر. این موضوع وظیفه کل‌آمد را معین می‌کند نه فقط ولی فقیه. یعنی حضور در تکامل مربوط به همه است نه تنها مربوط به ولی فقیه باشد. نهایت هر کسی متناسب با منزلتش در نظام. ولی فقیه چون ولایت بر کل. به عنوان یک وحدت دارد، سنگین‌ترین وظیفه را پیدا می‌کند. درگیری با کل کفر، وحدت کفر است. متناسب با قدرت پیشرفت او، امکان وظیفه برای دیگران پیدا می‌شود که هر کسی در منزلت خودش انجام وظیفه کند.

س: انجام وظیفه کند یعنی فقط حرف گوش کند یا در محدوده خودش تصمیم گیر است؟

ج: در محدوده خودش، همه مراتب حتماً سه بخش دارند: در یک سطح نسبت به موضوع کار خودشان، ولایت محوری دارند. در یک سطح به اصطلاح اصلی، فرعی، تبعی. در سطح موضوع کار خودشان، ولایت اصلی دارند در تناسب آن به کل، تولی دارند و تبعی هستند. در تحقق تصرفشان، فرعی هستند. به عبارت دیگر از این بحث یک کمی بالاتر می‌رویم و بر می‌گردیم شما به تکوین، در نظام کل‌عالم، مجبورید قوانین طبیعی را بپذیرید. یعنی تبعیت کنید. معادلات طبیعی، نسبت بین کیفیت‌ها را تبعیت کنید. هر چند به وسیله یک ولایت و تصمیم‌گیری بالاتر به وجود آمده است. اگر کسی قایل باشد که خدا خلق کرده است. معنایش این است که نسبت به مشیت او در ایجاد قوانین، شما تابع هستید. تولی آن هم در یک سطحی کافر و مسلم ندارد. به عبارت دیگر قوانین فیزیک که شما اصل آن را نمی‌توانید تغییر بدهید. به اصطلاح دیگر در بهره‌وری از آن می‌توانید بهره‌ی متناسب ببرید. نسبت به اصل قوانین تابع هستید. دقیقاً اجتماع نسبت به تکامل همین طور است. ولی فقیه هم نسبت به مرحله تکاملی مجبور به تبعیت است. در درون احکام توسن هم، نظام موازنه عدالت، شما مشارکت دارید، یعنی در آن محور هستید از جهت منزلت خودتان. ولی در تناسب نظام عدالت به مرحله تکاملی، تابع هستید.

س: در مورد «محور هستید از نظر منزلت» توضیح بدهید یعنی چه؟

ج: یعنی اختیارات قطعاً برابر با وظایف توزیع می‌شود. در اعمال اختیار یعنی اختیاراتِ اجرائی شما، تصمیم‌گیری شما در بهینه است که عمل را بهینه می‌کند. هر چند نظام حاکم بر این تصمیم شما نمی‌تواند مستقل از جامعه وجود داشته باشد.

س: پس اینکه می‌گوئیم مردم بپذیرند و پذیرش‌شان، پذیرش مطلق شود، به معنای این که تصمیم‌گیری‌های آن‌ها مقلدانه بشود و..

ج: اصلاً تقلید در امور انتزاعی ممکن است. در امور عینی تقلید نیست. یکی از چیزهایی باید کاملاً روشن شود در امور انتزاعی و احکام و التزامات کلی نیست. تازه تولی و تقلید در التزامات کلی، در تطبیق به موضوع و انتخاب موضوع، اختیارات شخص مطلق است. یعنی اگر ۲۰ باب اقتصادی در ابواب فقه فرض کنیم اینکه من کدام یک از این‌ها را عمل کنم، آیا به دنبال خرید، اجاره، رهن و.. بردم، مجتهد چیزی نمی‌گوید. می‌گویید هر کدام را انتخاب کردید، در این چارچوب عمل کنید. کدام‌شان را عمل کن، فقط یک منهیاتی، محدودیت‌های شما در تقلید است؛ تازه آن منهیات در اضطرار اجازه داده می‌شود. این طوری نیست. تقلید مقلدانه بودن شما در آن‌ها معنای این را بدهد که من مثلاً فقط بیع کنم.

س: یعنی اینکه وقتی می‌گوییم این پذیرش را تا ترکیب می‌خواهیم بکنیم؛ تصرف،

ج: می‌خواهیم بگوییم در تحقق تقلید ممتنع است اولاً این جبر می‌شود که آن جبر در اسلام نیست. من مجبور بکنم کسی را خرید یا اجاره و رهن یک چیزی یا امثال ذلک این چنین چیزی در تقلید هم نیست. بله، برای محجورین که می‌گوئید اختیار از آن‌ها سلب می‌شود. یک حرف دیگری است که اصلاً موضوع این بحث نیست و به میان آوردن آن مغالطه است. ولی فقیه نسبت به کل مسئولیت دارد. حالا اگر خودِ ولی فقیه نسبت به کل تخلف کند، حتماً ملت بر او نظارت دارد. شکی ندارد.

س: یعنی ملت، قدرت این تشخیص را دارد که ولی فقیه در موازنه درست عمل می‌کند یا نه؟

ج: به عبارت دیگر، مجرا درست می‌کند. اصلاً برای کل احکام کلان و توسعه مجبور به مجرا درست کردن باشد. علتش هم این است که پیدایش اطلاعات، تحلیل و تصمیم آن، فردی محال است که بشود گرفت و عموم به معنای جمع کمی نه نظام کل، معنا ندارد که بتوانند بدون اطلاعات کافی، جمع‌بندهای لازم و ملاحظه‌ی نسبتها حتی مدعی حکم دادن

از نظر عقلی برای خودشان باشند. مثلاً بنده اینجا نشسته ام از متوسط مردم اینطور نیست که چرا در عموم جزء یکی از افراد کمیت جامعه بگذارند. قدرت تشخیص من از متوسط مردم ایران کمتر باشد. متوسط مردم ایران هم مثل من می‌فهمند. من اطلاعاتی را که در امر توازن بین المللی نداشته باشم و مدل آن را نداشته باشم؛ حتی مدل آنرا داشته باشم اطلاعات عینی آنرا نداشته باشم و نتوانیم شاخصه‌بندی بکنیم، نمی‌توانم عقلاً در این که ما نسبت به فلان موضع‌گیری آمریکا چکار کنیم، حکمی داشته باشم.

س: پس قدرت نظارت ما ناشی از چه هست؟

ج: پس قدرت نظارت‌مان (عموم) را می‌توانیم تفویض کنیم، به یک مجاری که نظام دار هست که به صورت نظام ارزیابی می‌کند. پس از ارزیابی، موفق به، یعنی اول نمونه‌گیری، گزارش آماری دارد. بعد نسبت سنجی و قدرت تحلیل دارد. بعد می‌گوید حالا وضعیت چگونه است. حالا در بستر چنین چیزی می‌توان گفت که چگونه باید تصمیم گرفت؟ حالا اگر اطلاعات عینی بدستم نرسد، هر چند مدل هم داشته باشیم؛ نمی‌توانم این کار را بکنم. برای اینکه مدل باید بتواند تغییرات را در بدترین وضعیت تا بهترین وضعیت ببیند. حتماً در بدترین وضعیت حکمش غیر از بهترین وضعیت است.

س: حتی اگر، مجاری قایل شویم و بگوئیم یک مراکزی، قدرت مدل دارند و قدرت ملاحظه نسبت دارند؛ یعنی قایل شدیم که یک نهادی که مسئول سرپرستی کل نیست، نسبت به این موضوع، موضوعاً حق قضاوت و نظارت دارد.

ج: مثلاً خبرگان کمیسیون دارد و آن کمیسیون وظایف رهبری و کمیسیون اصل ۱۱۱ است و اصل ۱۱۱ باید افرادی در آن باشند تا بتوانند با شورای مصلحت صحبت کنند. شورای مصلحت هم در شکل خودش شکل واقعی آن باید تئورسین‌های مسلطی باشند تا بتوانند مطلب را درست مشخص کنند.

س: به هر حال یک عده ای هستند که با یک شرایطی موضوعاً در موضوع کار ولی فقیه می‌تواند صاحب نظر باشند.

ج: که یک دسته شان مشاوره و یک دسته شان صاحب نظر هستند. مشاورین کسانی هستند که در شورای مصلحت هستند و در حقیقت باید آن‌ها بستر تشخیص را درست کنند. به نظر من مرکز تحقیقات استراتژیک باید وابسته به آن‌ها باشد و آن‌ها باید تحقیقات عینی داشته باشند و همین طوری حرف نزنند. آن‌ها کادر نهاد مشاوره رهبری در تأمین بستر تشخیص هستند. حالا در تصمیم، ولی فقیه تصمیمی را که می‌گیرد، باید حتماً کمیسیون خبرگان و کمیسیون

۱۱۱ با این بستر تشخیص ارتباط داشته باشند. آنها می‌توانند همینطوری بگویند که ایشان از عدالت خارج شد و تصمیم لازم را نگرفت. آن‌ها هستند که نظارت بر تصمیم داشته باشند. نظارت بر تصمیم بدون تشخیص محال است این کار را بکند.

س: این از جانب مردم. ما از یک طرف می‌گوئیم مردم، جمع بین دو مصلحت را بکنیم که باید پذیرش داشته باشند و پذیرش شان مشروط نباشد، از طرف دیگر می‌خواهیم بگوئیم که خودتان هستید که تصمیم می‌گیرید.

ج: خودشان هستند که در دو جهت تصمیم می‌گیرند: ۱ - قوت ولی فقیه در برخورد به کفر نسبت به تصمیم مردم در تولی بر می‌گردد. پس اگر تولی مردمی، تولی شرک یا التقاطی و یا کفر شد، ولی فقیه قدرتی ندارد. قدرت تحقیقی ندارد. این قسمت اول. ۲ - قدرت نظارت هم دارند. یعنی وقتی تفویض قدرت می‌کنند، قدرت نظارت هم دارند.

نظارت شان دو شأن دارد: یک شأن کارشناسی دارد که شورای مصلحت، بستر تشخیص را درست می‌کند. یکی شان مکتبی دارد که بستر تکامل را نگاه می‌کند. یعنی می‌گوید این تشخیصی که داده شد، بر اساس تولی به ولایت تاریخی، تصمیم درباره آن باید چه باشد. حالا انجام شده یا نشده است؟

س: یعنی اگر ما بگوئیم مردم نسبت به جهتگیری تابع باشند و نسبت به ساختارها تابع باشند.

ج: نه! مردم چون تکامل الهی را اختیار کرده اند، برای تحقق این مطلب، خبرگان را فرستادند.

حجت الاسلام جمالی: یعنی آیا خبرگان می‌توانند بر منتهجه تصمیم، نظارت داشته باشند یا نسبت به خود تصمیم؟ چون جایگاه منصبی که ولی فقیه، دارد خبرگان ندارد؟

ج: چون تکامل الهی را اختیار کرده‌اند، آن وقت کمال الهی کمال آرمانی و مکتبی است و منطقاً هم ارگانیزه شده و تعیین شده است و حوزه‌ی هم مفروض ما هم در این فرض مطلوب طبیعتاً این است که احکام فقه حکومتی، احکام فلسفه تاریخ و تکامل را می‌شناسد. کسانی را آنجا می‌فرستند که این خصوصیات را داشته باشند. اگر نظام ما منطقاً مقنن باشد، به نظر من دو سوم این اشکالات اصلاً وارد نمی‌شود. یعنی هر جایش تعیین شده است. کسی که بخواهد در خبرگان رهبری باشد، باید رابطه بین مکتب یعنی تکامل تاریخ و توسعه‌ای را که وظیفه ولی فقیه است، یعنی عهده داری تکامل تاریخ در مقطع زمانی خاص خودش؛ این را باید تشخیص بدهد. اساس معیار انطباق و عدم انطباق رهبری هم همین است. شما عدالتی را که در آن جا می‌خواهید، (عدالت‌های مراتب نازلتر آن هست نه این که نیست) ولی آن

عدالتی که در موضوع کار هست، عدالت در موضوع کار معنایش این است که رابطه‌ی بین توسعه و تکامل را در تطبیق و عمل بتواند محقق کند.

حجت الاسلام پیروزمند: در توسعه و تکامل یک طرف آن مردم هستند و طرف دیگر آن این است که وقتی می‌خواهد توسعه را رهبری کند، معیار تشخیص برای خودش چیست؟

ج: معیار تشخیص برای خودش همان منطقی است از اول جهانبینی تا آخر کار و تحقیقات میدانی می‌آید. یعنی و بدون معیار که نمی‌تواند باشد این که خیلی بد است کسی بگوید هرج و مرج در تشخیص است.

س: یعنی معیارش فقه است ولو فقه حکومتی و فقه اقامه است؟

ج: بله! فقه توسعه است نه فقه حکومتی، فقه حکومتی را وقتی بیاورید، اصول حکومتی، نوعاً احکام موازنه را ذکر می‌کند نه فقه توسعه‌ی فقه توسعه دینی معیارش است. توسعه‌ی جامع دین می‌شود.

س: آن وقت بگوئیم فقط فقه یعنی حاکمیت فقه است؟

ج: آنوقت معنای فقه در اینجا اصلاً جدا از فقه توسعه، هر جا فقه را برای نسخه دادن آوردید با فقه موجود موضوعاً یک اختلافاتی دارد. هم موضوع شناسی باید در آن بیاید. هم ارزش و مطلوب در آن بیاید. هم توصیف از عالم براساس اسلام در آن بیاید. فقه به معنای رایج نیست.

س: یعنی فقهی بودنش از این باب هست که

ج: دینی،

س: نه: می‌خواهم بگویم فقهی، تلقی خاصی از فقه یعنی مستند به منابع بودن.

ج: مستند به منابع توصیفی عالم، تکوینی عالم و ارزشی عالم در موضوع تکامل. زمین تا آسمان با فقه مصطلح فرق پیدا می‌کند. شما در فقه مصطلح اصلاً مسئول تکامل نیستید. ولی در اینجا مسئول تکامل است در روانشناسی مان فقهی که دارد مسئول بهبودی است نه مکلف به یک دستورات خاصی؛ قبل از اینکه به نتیجه تکلیف داشته باشد. تبیین خودش این مطلب اهمیت دارد.

«وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين»

ولایت فقیه

۳۳۱۵

۷۷/۷/۵

جلسه ۹

ولایت فقیه

حجت الاسلام المسلمین حسینی الهاشمی: وقتی معقولیت توسعه دینی جامعه تمام شد طبیعتاً حضور انتخاب تکاملی به دو گونه انجام می‌گیرد: ۱- حضور در اجرا، اجراء در مرحله کلان و خرد؛ ۲- حضور در اجراء تکامل و توسعه.

اجراء تکامل و توسعه از طرف مکتب، باید هدایت تکامل را به عهده بگیرد ساختارش هم طبیعتاً انتخابات مذهبی و مکتبی است که ولی فقیه را انتخاب می‌کند و در مرحله کلان و خرد که مجرای جریان آن چیزی است که مسئولیت کل توسعه آن به عهده ولی فقیه است، در داخل نظام به عهده ریاست جمهور می‌شود. یعنی بر محور آن هدایت و توسعه و بالا بردن سهم تأثیر تطبیق می‌شود و در عینیت جریان پیدا می‌کند.

حجت الاسلام پیروزمند: یعنی چرا این تفکیک می‌شود اگر بناست دینی باشد که باید دین جاری شود؟ اگر بناست نباشد

ج: یعنی جاری شدنش موضوعاً تفکیک می‌شود. موضوعاً دو تا هست. موضوعاً یک کسی حاکم بر جریان توسعه دینی است. موضوعش وحدت کل است. یک کسی این وحدت کل را باید در ساختار توازن بیاورد. یک سطح پایین‌تر موضوع است. سطح توازن است و اختیارات سه سطح داشته است. عموم مردم در سطح پائین، خودشان هستند. در سطح موازنه رئیس جمهور است. یعنی دولت که در رأس آن رئیس جمهور است. در سطح تکامل، رهبر هست. در حقیقت دولت مجرا است ولی با حفظ اختیاراتی که در توازن حضور دارد و می‌تواند بهینه کیفیت کند. اختیارات بهینه ای در

نظام توازن سیاسی، فرهنگی، اقتصادی یعنی عدالت این راه، نظام و ساختارهای این را مسئولیتش به عهده رئیس جمهور و دولت می‌شود.

س: یعنی این که در سطح کلان که دولت می‌گویید، معلوم است که تنظیم ساختارها را می‌کند. در سطح خرد معلوم است که افراد مسئول رفتار فردی خودشان هستند.

ج: در عین حالی که مسئول رفتار خودشان هستند، رفتار سه دسته دارد که یکی از رفتارهایشان از مجرای دولت در کلان است و توسط از مجرای ولی فقیه است. آن وقت مجرای توسعه، استراتژیستین است. یعنی محور هماهنگ‌سازی کلیه سیاستهای برنامه ای را ولی فقیه می‌گذارد. هم سیاست گذاری اش و هم اعمالش یعنی در برابر کفر موضعگیری می‌کند.

س: در واقع موضوع تصرف ولی فقیه چیست؟ چه چیزی اضافه بر آن ساختار که در آن تصرف است و اعمال حاکمیت می‌کند؟

ج: استراتژی که سیاستهای برنامه را حتی سیاستهای ساختار سازی را معین می‌کند، مربوط به ولی فقیه است. قانون اساسی هم همین را می‌گوید. یعنی مردم سه نحوه حضور دارند:

- ۱ - حضور در محدوده‌ی فعالیت‌های فردی و شخصی و لو در امور اجتماعی مثل معاملات، امور فرهنگی و امثال این‌ها؛
- ۲ - یک نحوه از مجرای نظام موازنه که رئیس جمهور و هیئت دولت است؛
- ۳ - یک نحوه حضور برای انتخاب بستری که تکامل مذهبی را پیاده می‌کند، دارد. یعنی استراتژی را معین می‌کند. یعنی موضع گیری محوری کل نظام را برابر نظام کفر می‌کند.

آن وقت، خاصیت استراتژی ۱. ابزار هماهنگ سازی سیاست های مرحله‌ای است؛ ۲. بر اساس این قدرت هماهنگ سازی سیاست های مرحله‌ای، خود سیاستها تبیین می‌شود و بر اساس آن است که نظام ها و ساختارها معین می‌شود. س: حالا از بالا بیائیم یعنی اگر فرض را بر این بگذاریم که بناست احکام اسلام جاری شوند و یا به تعبیر دیگر دین حاکم شود.

ج: نه! حکومت دین غیر از جریان احکام است. دو تا است. ضد همدیگر دارید می‌گویید. حکومت دین، بالا بردن سهم تأثیر قدرت است. موضوع این، مربوط به ولی فقیه است. جریان، متناسب با پیدایش جریان قدرت در ساختارها، امکان

تحقق پیدا می‌کند و الا امکان ندارد. اگر زور شما بالا برود، ساختارهای متناسبی به نسبت بسازید که ساختارها در مطلق به دست شما نمی‌آیند،

س: بر عکس هم می‌توان گفت یعنی زور از این ساختارها به دست بیاید.

ج: ابدأ، ابدأ، ابدأ

س: چنان چه عملاً هم چون ساختارهای اجتماعی شما هماهنگ عمل نمی‌کند، زور شما کم می‌شود.

ج: شاه همه ساختارها را داشت ولی نافرمانی عمومی پیدا شد، رها شد. همه اختیارات را داشت، مجلس و هیئت وزیران را هم داشت. حضور مردم در سه سطح، منشأ این می‌شود که امکان پیدا کند که بنزین این دستگاه پیدا شود تا ماشین آن بتواند حرکت کند. بنزین‌اش و قوه‌اش بالا درست می‌شود.

س: چگونه درست می‌شود؟

ج: وقتی مردم تظاهرات می‌کنند، می‌تواند ولی فقیه روبروی آمریکا بایستد ساختارها هم نافرمانی می‌کند. ساختارها لوله می‌شود. اصلاً قانون آن چیزی است که زورش اول در جامعه پیدا می‌شود. به عبارت دیگر شایسته و ناشایسته اجتماعی است که باید و نباید و ساختار اجرایی را معین می‌کند. انگیزش جامعه هست، انگیزه مردم در الهی شدن توسعه پیدا می‌کند، ولی فقیه (قیامت) به قدرت تمام می‌تواند کار کند. اصلاً امام (ره) به زور ساختارها کار نمی‌کرد.

س: توسعه چگونه پیدا می‌شود؟

ج: توسعه به وسیله موضع‌گیری شخص ولی فقیه تبیین فرهنگی و عملی بشود. به عبارت دیگر ساختاری که ولی فقیه را حمایت می‌کند، ساختار منطقی است که می‌گوید کارش درست است منزلتش حق است. تا انگیزه عمومی و مبارزه‌ها و موضع‌گیری خودش که منشأ بالا رفتن شود، مجرای جریان در ذهنیت جامعه بشود. الان آن چیزی که دولت آمریکا می‌خواهد در جامعه به وجود بیاورد، تردید را؛ همه ساختارهای برای آقای خامنه‌ای باشد، کلیه مدیران مسئول هم باشند، تردید را بتواند در ملت جاری کند،

س: نسبت به؟

ج: نسبت به این که ایشان حق دارد، دین حق دارد یا ندارد؟ همین کاری که الان دارند می‌کنند. اگر این تردید بیاید آقای یزدی دیگر نمی‌توانند بر علیه روزنامه‌ها قضاوت کند. چون تردید هنوز شایع نشده می‌تواند. اگر شب که روزنامه

را بگیرد، صبح آنروز تظاهرات شود. نمی‌تواند بگیرد. باید قبل از ظهر آزاد کند. آن وقت آن حالت روحی که از موضع گیری ولی فقیه برابر کفر پیدا می‌شود، اگر لجستیک فرهنگی نشود، حتماً دیرپا نیست. ساختاری که او را باید حمایت کند ساختار برهانی مطلب است. فلسفه نظام سیاسی، نظام فکری خودتان و معقولیت خود نظام سیاسی، این‌ها باید تمام شوند. یعنی یک ساختارهای اجرائی ما داریم که تقابل با کفر اگر در تقابل فرهنگی با کفر نیاید یعنی تقابل سیاسی باید در تقابل فرهنگی بیاید، ساختارهای اجتماعی آن ساخته بشود.

س: آدم احساس می‌کند که این خلاف تز آقای خاتمی دارد پیش می‌برد یعنی اصلاً حرف از مبارزه و دعوا جنگ و.. نمی‌زند.

ج: لاقلاً ایشان می‌گویند تفاهم هم نکنید. لاقلاً معتقد است اگر ما موضع برتر داریم، بیایید میدان و نشان دهید. حرف شما درست‌تر است، میدان بیایید. این از یک جهت در عین حال بهتر است. یعنی این که خواب خرگوشی حوزه بهم می‌خورد.

س: از این بحث ما چگونه نتیجه می‌گیریم که باید ولی فقیه تصدی حکومت را داشته باشد؟
ج: اگر بنا شد که تکامل،

س: معنایش در مقابل احتمال دیگری که دارد؟

ج: بله، احتمال دیگری را ما قبلاً صحبت کردیم درباره این که تولی علمی و فتوایی نمی‌تواند ولایت اجتماعی را بدست بگیرد. ولایت، تصمیم می‌خواهد.

س: چرا تصمیم گیرنده آن ولی فقیه باشد؟ یا آدم شخصی هم اگر باشد، طبق فتوای

ج: مشاور داشته باشد، این را بحث کردیم، اگر یک آدم شخصی را برای مشاوره بگذارند و بگویند شما تصمیم بگیر. این عین این است که بگوئیم یک آدم عادی را برای قضاوت بگذارند. مشاوره داشته باشد. این علاوه بر فحوای اولویتی که سر جای خودش محفوظ است، نظر ما این است که علماً قدرت تطبیق، نه اینکه اگر و اما بگویند یعنی اگر این حالت شد، اینطوری تصمیم بگیرد و اگر آن حالت شد اینطوری تصمیم بگیر چون معنای مشاوره این است که اگر این حالت شد، اینطوری تصمیم بگیر. اگر آن حالت شد، اینطوری تصمیم بگیر. احراز نمی‌آورد. یعنی قاطعیت اجرائی را می‌شکند.

به عبارت دیگر الان کار فتوا مثل فقه فردی برای شما نسبت به تصمیم گیری خرید و فروش شماسست. کار فتوا نهایتش این می شود که صُورِ مختلفِ مفروضِ کلی را قرار بدهد و بگوید کدامش بود، همان را عمل کن.

س: یعنی آنجایی که مستقیم فقه می آید عبادات را اینطوری انجام بده تجزّم می آورد ولو دارم تقلید می کنم.

ج: این غیر از این است که شدن را در اختیار داشته باشید. در همان عبادات اگر شما مسئول شدن باشید،

س: چون فقّهش نرفته، فقه شدن بشود. اگر می شد،

ج: احسنت! فقه شدن، دکتر می خواهد. طب دو تا شاخه دارد: یکی دارو ساختن؛ یکی نسخه دادن. نسخه دادن یعنی

تصرّف می کند. تصمیم می گیرد. نبض مریض را می گیرد. نسخه می دهد. ولی یک کتاب بخوانیم (نسخ). یک کتاب هم بخوانیم ادویه. دکتر نمی شویم.

س: چرا باید نسخه پیچ فقیه باشد؟

ج: اگر طبِ نسخه علی حده شد، یک عامی باید بتواند تجویز کند. یک دارو یک طب درمان و یک دکتر داریم اگر دکتر

فاقد علمِ نسخه باشد، نمی تواند کتاب ورق بزند، بعد یکی را انتخاب کند. چون نمی تواند احراز کند که این نسخه برای این خوب است.

س: اما مشروعیت این تصدی را به همان معقولیتش ثابت می کنید؟

ج: حتماً اصلاً بحث ما بحث معقولیت است

س: نه، علاوه بر معقولیت، مشروعیت آنرا هم بر پایه معقولیت است. چون معقول است مشروع است؟ چون مشروعیت در اصطلاح به معنای عام می گیرد، به معنای حقانیت.

ج: ما فلسفه علوم سیاسی را میگوئیم نه فقه علوم سیاسی. فقه علوم سیاسی یک کاری است باید یک جا دیگر انجام بگیرد.

س: مهم اینستکه این حق حاکمیت این از کجا آمده است؟

ج: ما معقولیت را تمام می کنیم. می گوئیم مگر شما نمی گوئید که معقولیت همه نظام های دنیا به عقل آمده است. عقل

دو نوع معقولیت، دو مشروعیت دارد:

۱ - نوع الحادی برای آن کسانی که اهل دنیا پرستی هستند؛

۲ - کسانی که الهی هستند. این دستگاه را برایش می‌گوییم.

س: چون این بحث از نظر این طرفی‌ها که جنبه دفاع از ولایت فقیه را گرفته‌اند، چیزهای حساسیت برانگیز است که می‌گویند ولایت حقیقی مال خداست و او ولایت تشریحی دارد. بقیه حق ولایت ندارند مگر خدای متعال این ولایت را به کسی داده باشد.

ج: چرا؟ چرا خداوند حق ولایت دارد؟

س: بخاطر اینکه او مالک مطلق است.

ج: نه! آیا مالکیت را برای مشروعیت اساس قرار می‌دهند؟ خودش اول کلام است. مگر برای مالک، حق تصرف مالکیت در مال خودش مطلق است؟ شما خودتان می‌گویید صفت فعل مقید به عدل است، معنایش این است که شرط می‌گذارید. این حرف سست است

س: نه! سلب حق مالکیت از او نمی‌کند

ج: نه! مشروط می‌کند یعنی مطلقه بودنش را می‌گیرد. مگر اینکه از راه ما بیاید که آن یک حرف دیگر است

س: به هر حال اینها اینطوری می‌گویند

ج: نه! به هر حال از هر جای سستی پا بگذارید بیاید، هیچ جا را نمی‌توانید ثابت کنید. موضوعاً یک چیزی را گفتیم شما موضوعاً این موضوع را ندیدید. چون ندیدید اینطوری گفتید. اگر موضوعاً گفتید که مال دین نیست، مال کفر می‌شود. این ولایت اینطوری نیست که بی‌سرپرست باشد. موضوعاً بحث تکامل را کردیم، این را حل کردیم. یعنی مجبورند بپذیرند که موضوعاً باید شرعی باشد والا عدل و ظلم حکم می‌کند. یعنی باید از عدلیه دست بردارند. موضوعاً اختیار، الاصل عدم الولاية نیست. موضوعاً موضوع تکامل باید سرپرستی آن یا الهی باشد و یا الحادی. چون آقایان موضوع را در حد فرد ملاحظه می‌کنند، آنوقت این صحبتها مطرح می‌شود. یعنی اختیار مردم به تکامل است. بخواهیم یا نخواهیم. مشروع بدانید یا ندانید. شما که عدلیه هستید باید عدالت در تکامل را قبول کنید والا اگر عدالت در تکامل نباشد. باید ظلم در تکامل را بپذیرید. دین نمی‌تواند آنجا نظر نداشته باشد.

س: یعنی اینها می‌گویند استمرار ولایت تشریحی خداوند است

ج: نقل تشریحی گفتیم اگر اجراء نداشته باشد فایده ندارد. یعنی نسخه دادن و دکتر می‌خواهد. من کتاب نسخه نوشتن برو خودت بخوان شاید فهمیدی که ندارد.

س: یعنی پس ما ولایت فقیه را از ولایت تشریحی جدا کنیم و ولایت اجتماعی را ثابت کنیم؟

ج: حتماً! یعنی شما برای یک بیمار نمی‌توانید بگویید در داروخانه دارو خیلی هست. برود خوب بشود. بگوییم نسخه می‌خواهد. بگویید یک کتاب نسخه نوشتیم. پانصد نسخه برای همه مرضها هست. می‌گوییم ده هزار تا نسخه باشد. چه کسی احراز کند و تصمیم بگیرد؟

س: فقیه زنده احراز می‌کند

ج: احراز چه چیزی می‌کند، حکم کلی یا تطبیق؟

س: تطبیق نمی‌کند.

ج: اگر تطبیق کرد. ولی فقیه می‌شود. اگر تطبیق کرد و احراز کرد که این اصل باید. .. که این یعنی عینیت را هم دیده است.

س: چه لزومی دارد که مدیر اجرا او (ولی فقیه) باشد؟

ج: این دیگر مدیر اجرا شد. برای طرف تخلف را از او قبول می‌کنید یا نمی‌کنید؟

س: بله! درست است

ج: در روانشناسی هم اقطاب همین را مدعی می‌شوند. نهایت به حجّت نمی‌توانند برسانند. یعنی چون قطب تشخیص می‌دهد ولی ما می‌گوئیم اولاً چار چوبه نسخه دادن معلوم نیست. خود حجیت این مطلب. یعنی به اصطلاح خودمان اصول استنباط احکام حکومتی ندارید. ثانیاً حجیت منصب شما تمام نیست. به چه دلیل، چه نسخه‌ای، چه دوائی با چه ترکیباتی، چه نسخه‌ای به چه دلیل تو می‌دهی؟ جواب آنها این است که اساس دنیا بر اعتماد است. اگر اعتماد نباشد، بهم می‌خورد. پس اگر کسی با کسی رفت و آمد کرد، اعتماد می‌کند. آنوقت صحیح است که ما در اینجا جواب بدهیم که مگر همه اعتمادها صحیح است. خدا رحمت کند وقتی این را از حاج شیخ حسنعلی (نجابت) سؤال کردیم این جواب را گفت. گفتیم از کجا می‌آید (می‌بیند) و گفت می‌بیند. گفتیم او که می‌بیند برای من چگونه حجت می‌شود؟ گفت با

اعتماد. اعتماد را بردارید، دنیا بهم می خورد. گفتم اعتماد با چه حاصل می شود؟ گفت با رفت و آمد نشست و برخاست گفتم این با جوکی ها هم همین طور می شود. گفت: ها

گفتم آن باطل است؟ گفت: (بله)؟ بعد خندید

س: چیزی دیگری که مخالفین خیلی روی آن بحث می کنند این است که آیا ولایت با فقه است یا نیست؟
ج: خیر با فقه نیست.

س: یعنی آیا بین ولایت فقهی و ولایت دینی تفکیک است یا نه؟

ج: بله! یعنی موضوع ولایت فقیه (اجراء احکام فقهی که در مرتبه پایین تر است). مرتبه نظام موازنه است به میزانی که قدرت پیدا بشود و در این وحدت نسبت به وحدت طرف مقابل آن ایجاد شود یعنی در نسبت تأثیر به میزانی که من جلو بردم اجازه ساختار سازی پیدا می کنم. ساختارها بطور مطلق بدست من نیست. نه ساختار پولی، نه ساختار اقتصادی، به نسبت یعنی آنها در ساختار سازی ما حضور دارد. ما به نسبتی که می توانیم، جلو بردیم و قدرت پیدا شد، تازه اول کلام. برای مرحله بالاتر، قدرت پیدا می شود.

س: یعنی مگر نمی خواهیم خود تصمیم گیری ولی فقیه بر محور فقه تکاملی است؟

ج: بر محور فقه تکاملی نسبت به کل است. فقه توسعه است. فقه توسعه چه ربطی با فقه پایین تر دارد. حالا فقه توسعه آمد فقه توسعه برای ولی فقیه چارچوب معین می کند نه تطبیق می دهد

س: تطبیق به چه؟

ج: به عینیت وضعیت آمریکا و وضعیت ایران. این کسی که تطبیق می دهد، احراز می کند این معنای ولایت فقه نمی شود. صحیح است شما بگوئید علم طب هست. دارو هم هست. فقه همیشه مثل دارو در داروخانه می ماند. قفسه داروهای پایین را خرد بگیری. قفسه داروهای وسط را مال توازن بگیری: قفسه داروهای بالا را مال توسعه و تکامل بگیری.

این دوا هست ولی تا برای دکتر محرز نشود، تنفید نکند، اصلاً قابل پیاده شدن نیست. چارچوبه او را هم نمی کند. الان چه ترکیبی از اینها درست کنم؟

س: این درست آن چیزی که ملاک تصمیم این قرار می‌دهید ولو می‌گویید اینجا او تنها عم نمی‌کند تشخیص این هم در این میان هست. این موضوع شناسی او است. این درست. این را نمی‌خواهم نفی کنم.

ج: اول طبقه‌بندی تا کاملاً روشن بشود که احکام فقهی فردی، موضوع اینکار نیست. این دشمنان و مخالفین را ساکت می‌کند. نمی‌شود گفت با این فقه نمی‌توان اداره کرد. موضوع اینکار فقه توسعه است. فقه توسعه با ابزار خودش استنباط می‌شود ابزاری که بتواند به حجیت برسد. برای هر حالتی دارویی معین می‌کند نه اینکه یک دارو، یک مجموعه درست می‌کند که در ترکیبات مختلف امکان مقابله های مختلف را می‌دهد. ترکیب آن مال شخصی است که احراز می‌کند. صد تا دوا درست کرده است. این صد ضرب صد، اگر ده هزار نوع ترکیب داشته باشد، الان چه نوع ترکیب بکند. آن نسخه بده. اینکار را می‌کند.

س: یکی مثل آقای سروش می‌گوید دین در فقه خلاصه نمی‌شود.

ج: نه، این معنای فقه اصلاً آنطوری نیست

س: و دین دارای گوهری به اسم ایمان است و خصوصیات این ایمان با فقه فرق می‌کند. ایمان مربوط به دل است مربوطه به جان. آن مربوط به جسم است. مربوط به دنیاست. وقتی ولایت فقیه را آوردید و ولایت فقهی را آوردید یعنی آن جنبه دنیایی و جنبه جسمی و جنبه ناسوتی قضیه را دارید سرپرستی می‌کنید و احکامش بیان می‌کنید و از این جنبه غافل شدید.

ج: اصولاً این نحوه بیان کردن اشکالات مختلفی دارد. ولی فقه این نیست که فقهی شما می‌گویید. فقه یعنی مناسکِ اجراء

س: ما صحیح است بگوئیم احکام اخلاقی و اعتقادی و

ج: که سه تای اینها هم سه تا سطح دارد. که آن ایمانی را که ایشان می‌گویند با ایمان اجتماعی زمین تا آسمان فرق می‌کند. عرفانی را که ایشان می‌گویند با عرفانی اجتماعی زمین تا آسمان فرق می‌کند. تازه با عرفان فقه موازنه هم فرق دارد.

س: یعنی آیا درست که عرفان هم فقهی می‌شود؟

ج: در توسعه، عرفان جزء مقدمات فقه می‌شود. در نسخه دادن هم همینطور است. وقتی می‌خواهی نسخه بدهی باید احکام توصیفی، تکلیفی و ارزشی باشند. یک نفر روانشناس می‌خواهد به یک نفر نسخه بدهد، بهینه‌اش کند، باید شناسایی کند

س: حکمی که می‌شود یعنی حکم توصیفی هم فقهی می‌شود؟ فقهی به معنای اینکه استنباطی است؟

ج: فقه نسخه، با فقه کلی زمین تا آسمان فرق دارد. فقه نسخه برای تک فرد هم باشد نمی‌تواند حکم کلی بدهد. باید بگوید این شخص باید احکام توصیفی این شخص را داشته باشد.

س: آن فقهش آن کسی که می‌خواهد تطبیق کند، باید بگوید این شخص

ج: نه! باید یک علم اصول استنباط درباره شدن فرد داشته باشد که بگوید باید خودش این درجه باشد، فلان او این درجه باشد، او را این درجه باشد، تا به او نسخه بدهیم. این باید اصول احکام استنباطی حکومتی باشد و معادله‌اش هم برای تحقیقات میدانی باشد، این آخر کار می‌تواند اینکارها را انجام بدهد. مدل تشخیص یعنی مدل شاخصه اش هم باشد. آخر کار می‌تواند تشخیص بدهد. یعنی ما هرگز در روانشناسی نمی‌گوئیم کتاب اخلاق، تو را علاج می‌کند یا کتاب فقه تو را علاج می‌کند یا کتاب عرفان

س: اگر اخلاق ما هم بخواهد به حجیت برسد به معنای فقهی شدنش نیست؟

ج: نه! باید و نباید، فقه می‌شود. اگر می‌خواهید فقه را تعمیم بدهید از کلمه تکلیف خارج کنید، عیبی ندارد. بگویید تفقه در دین این است که که قدرت نسخه دادن باشد.

س، نه می‌خواهم بگویم ابزار استنباط احکام تکلیفی با توصیفی دو تا می‌شود یا یکی؟

ج: باید حتماً یک علم اصولی داشته باشید که ممکن بعضی از قواعد آن در تکلیف با بعضی از قواعد در توصیف فرق کند.

س: باید یکی بعنوان فقیه یک عمل استنباطی انجام ولو ابزارش چی باشد؟

ج: حتماً باید انجام بدهد و لکن آن فقیه، فقیه نیست که

مصطلح است. یعنی فقاقت در زمان و مکان. باید اول فقاقت را تفکیک کنید. وقتی در مفاهیم انتزاعی می‌روید التزامات کلی، احکام کلی، رفتار عمومی. حقوق عمومی هم در همه دنیا هست. حالا شما می‌خواهید رانندگی کنید یک آیین

نامه عمومی برای راهنمایی و رانندگی دارند. این را همه می‌خوانند و اجراء هم می‌کنند آن عمومی ربطی به نسخه دادن ندارد. نسخه دادن آنجایی است که سرپرستی شدن را به عهده بگیرد. سرپرستی شدن حتماً احراز می‌خواهد. حتماً ترکیب های جدید می‌تواند درست کند. اگر صد تا دوا دارد، ضرب درصد می‌کند، صد نوع ترکیب درست می‌کند. از این بیشتر کردن از آن کمتر کردن. یعنی صد ضرب صد، ده هزار نسخه می‌تواند بدهد. این حتماً باید احراز هم بشود. هیچ فرق ندارد که موضوعش نسبت به فرد باشد. میکروفون موضوع تغییر و تکامل باشد یا جامعه موضوع تغییر و تکامل باشد. شدن حتماً یک چنین کاری دارد. هم در آن توصیف ضرورت دارد و هم ارزش ضرورت دارد یعنی باید حتماً وضعیت چیست؟ یعنی توصیف، ارزش چیست؟ آنچیزی که می‌خواهیم به طرف او برویم یعنی هدف. تا بتوانیم برنامه ریزی و نسخه نویسی کنیم.

س: باید چه بکنیم تکلیف می‌شود؟

ج: بله در هر سه تا باید فقاقت داشته باشد.

س: حالا یک نکته دیگر اینکه سرپرستی کل کار فقیه می‌شود. این سرپرستی کل، مدیریت در این سطح بگوئیم مدیریتی کاملاً دینی است. به معنای اینکه برآمده از همان فقه متناسب با خودش است. یعنی برای کارشناسی در این سطح آیا ما زاد بر آنچه که او را فقیه کرده است.

ج: تفقه در دین نه فقه دینی. تفقه در دین و رسیدن به فقه توسعه

س: یعنی همان ابراز تصرفش هست.

ج: بله! یعنی دواهایش هست نه اینکه خودش

س: کارشناسی آن،

ج: کارشناسی دو بخش دارد: یک بخش دارد که این دواها را دین داده است. اما برای این مریض چه ترکیبی کنم، یک حرف دیگر است.

س: این را دین نمی‌دهد؟

ج: نه!

س: دین نمی‌دهد نه اینکه حالا خودش مستقل است

ج: یعنی معادله‌ی تغییر می‌خواهد. یعنی بخش فتوای اصول استنباط

س: ربط این معادله با دین چیست؟

ج: آن یک کار دیگری است. کارشناسی دوّمی لازم دارد. اصول توصیفی را بگیرد، برایش بارم بندی تغییر کند کنترل کند، نه معادله‌ی تغییر برسد.

س: اینکه من بحث را به اینجا آوردم برای چیست؟ برای این است که یکی از بحثهای مهم این است که شما می‌خواهید ولی فقیه را مدیر اجرا کنید و تدبیر به او بدهید، این تدبیر علمی لازم دارد غیر از فقهت

ج: آن یک حرف دیگر است باید هر دو تا در فقیه جمع باشد. یعنی فقیه باید بداند مبانی این چیست؟ معادلاتش چیست؟ بعد هم موضوعش چیست؟ تصمیم بگیرد. از طرف دین هم قضای دینی بر کل هست.

س: اگر این را به یک شکل طرح کنیم، حرف اینها درست در می‌آید که علم تدبیر یک علم جدای از فقهت است.

ج: تدبیر را اسلام یک اضافه ای دارد یا ندارد؟ دکتری اسلامی است یا دکتری مجرد از اسلام؟

س: دکتری اسلامی اگر به این معناست که یک کسی فقهت کرده و یک دوایی درست کرده و یک کسی دیگر با یک علم دیگر،

ج: یعنی یک عده مراجع احکام کلی آن را گفتند، آقای خامنه ای در جریان بوده، توانسته به یک ادراکات اجرایی برسد.

بله مال ایشان است. آقای که فقط التزامات کلی را می‌آورد که

س: بعد می‌گویند این علم تدبیر هم در دنیا چیز (معادله) دارد.

ج: نه ببینید! در اینجا مغالطه شد. خودتان هم می‌دانید که دارید مغالطه می‌کنید. در دنیا آنچه را اسلام می‌خواهد اجرا

شود. می‌خواهند مردم به طرف خدا بروند؟ اگر در دنیا مردم را به طرف خدا ببرند پس ببرند. حرفی نیست. علم آچار

فرانسه نیست که به هر مهره ای بخورد. ما مجبور هستیم یک راههای برویم که به مبانی آقایان برخورد نکنیم. این

مشکل ترین مطلب است.

س: با خیلی از موضوعات این بحث برمی‌خورد.

ج: این بحث حتماً بر می‌خورد. این بعبارت دیگر حکومت یعنی شما توسعه سیاسی ایجاد کردید. ولی توسعه فرهنگی

متناسب آن نشده است. با ابزارهای قبلی هم، این توسعه به بن بست می‌خورد، یعنی واقعاً این مسئله تحجرو انفعالی را

.....

که آقا می‌گویند درد بی‌درمان جامعه است. انفعال یعنی آنهایی که براحتی آن طرف خط می‌ایستند. تحجرش را هم این طرف هستند. یعنی شما هم نمی‌توانید هر دو طرف را با حفظ احترامات بگویید دانشگاه علم مدیریت دارد و حوزه هم الحمدالله فقاقت دارد. ولایت فقیه برای چه می‌خواهید.

«و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین»

بسمه تعالی

۳۳۱۶

مبانی ولایت فقیه

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: جنگ فرهنگی بین کفر و ایمان، همیشه متناسب با مرحله‌ی بلوغ تاریخی است. تا قبل از اینکه کفر به ایجاد یک مکتب و نظام و تعریفی از حق و باطل برسد. تا نرسیده است، شما جنگ با عناصر کافر و مزاحمت‌های آنها دارید، به عبارت دیگر، نظام کار نمی‌کند، به نیت کفر، کار می‌کند. نظام تولی و ولایتشان مقنن شده و معادله یافته، نشده است. دلها به هم گره خورده است، یک دل سیاه سیاه درست شده است و یک ائمه‌ی نور و ناری، ولی نظام نار و نور درست نشده است. نظام اجتماعی‌اش. که می‌گویند این فقط بیاید برود. ما تا دویست سال قبل، شرکتی در اروپا نداشتیم. ما را شرکت اولین سازمان یک نظام کوچکی می‌دانیم، که بعد بزرگ می‌شود، شکل و فرمی به خودش می‌گیرد تا جهانی شود. این را شما نداشتید؛ یعنی به یک معنا اسمش را بگذاریم، پیدایش یک خانواده، برای سرمایه، یک هسته، یک سلول، که بعد ارگانیزه که می‌شود، واحد می‌شود و بعد نظم بزرگ حاکم بر کل جامعه که پیدا می‌کند می‌شود، معادله‌ی برنامه. اصلاً چنین چیزی وجود نداشت. وجود یک نفر مثلاً اگر یک کافری ثروتمند می‌شد، چه از راه تجارت، چه کشاورزی، چه صنعت وقتی این می‌مُرد مالش تقسیم می‌شد، یک هویت مستقل از انسان، آدم بیاید داخلش و برود، آن بتواند رشد کند، مدیر عامل عوض شود، آن بتواند رشد کند، وگرنه کل مجمع عمومی افرادتان عوض شوند. وارثان آنها هم آنها باشند، می‌تواند هویت مستقل داشته باشد، یک دولت مالی داشته باشد، یک دولت مادی شود. این سابقه‌ی زیاد تاریخی ندارد. به همین دلیل هم، اگر شما عنایت بفرمایید در این مطلب، آن وقت می‌بینید که نظام‌های آنجا فردی اداره شده است. یعنی اسباب تصمیم سازی آنها، آنها مشاور داشتند، آنها منشی داشتند، همه‌ی اینها بوده است، ولی غلظت روحی فرد بود توانسته است اینها را دور هم جمع کند. ولكن وقتی به صورت فردی باشد غلبه‌ای که پیدا می‌شود، برابرش این طرف، شما برای خود مکتب، مکتب

ذاتاً در اصول عرض می‌کنیم، ربطی است که یک نظام ولایت و تولی مقننی است، نسبیتی دارد که در آنجا در جای خودش بحث می‌کنیم، بنابراین نظام نمی‌تواند عمل کند، مگر با یکی، دو نفر خود فرهنگش چه طوری می‌شود؟ فرهنگش، طبیعتاً فرهنگ غربی می‌شود. فرهنگش، فرهنگ سازمان غربی است. در طول دوره‌ی غلبه کفر که باشد، یک چیز دیگری می‌شود، هم فرهنگ غربی می‌شود، هم جنگ گره دار می‌شود. جنگ گره دار یعنی کار جمعی هم دیگر نمی‌شود انجام داد، یعنی یک سازمان فرهنگی نمی‌تواند تشکیل شود، به راحتی منحلش می‌کنند. سازمان فرهنگی نیست، فرهنگ هم نباید به صورت سازمانی تولید شود. فرهنگ اگر نخواهد به صورت سازمانی تولید شود، مجبور است به اینکه فرهنگ، به صورت فردی تولید شود. حتماً ابزارش هم به نحوه‌ی سنجش‌هایش بر می‌گردد به جدا جدا بودن، این به دلیل عدم بلوغ فرهنگی است. سطحش، منطق سطح انتزاع باقی می‌ماند، انتزاع را حتماً حالا هم داریم، ولی انتزاع همیشه مثالش را عرض می‌کنم، انتزاع را ظرف بگیرد مجموعه‌نگری را بگیرد مظلوف ظرف را معین می‌کند، تکامل را تغییر محتواها بگیرد که به تبعش تغییر ظرفها هم صورت می‌گیرد. در آن جا حتماً باید منطقش، منطق تکامل باشد. منطق چگونگی، منطق تکامل. کفر هم به منزله چگونگی [؟] کفر هم تا سازمانی شد و منطق چگونگی پیدا کرد، خیلی طول کشید. این بلوغها یک مقطع تاریخی است ابزارش این طوری شود، معنای توسعه‌ی حکومت، در زمان ساسانی گرفته، اشکانی گرفته تا اروپا گرفته، روم گرفته، امثال ذلک، این معنایش، معنای گسترش سلطه‌ی اینهاست نه اینکه پیدایش یک نظام، که خود آن نظام مرتباً، توسعه در تأثیرش را در عالم ایجاد می‌کند صد هزار غلام [برده] کشته می‌شد، [تا] اهرام [مصر] درست می‌شد، تخت جمشید درست می‌شود.

دکتر میرباقری: ولی گسترش کیفی نداشته است، گسترش کمی داشته است.

(ج) ابدأ؛ یعنی به عبارت دیگر می‌گوییم که یک تکنولوژی که همه‌ی مردم بتوانند از منزل مانند ساختمان تخت جمشید بخواهند استفاده کنند یا خیلی کلی‌تر از آن یا همه مردم بتوانند در سرعت حمل و نقل، کارهایی که الان نمی‌توانند انجام دهند، نوع صنعتشان هم منطقاً، منطق برای تکامل اجتماعی نمی‌توانسته باشد. آن وقت ادراک دینی هم، همین طور می‌شود. در بستر جدیدی که خیلی هم طول کشیده است تا یک چنین بلوغ تاریخی پیدا شده است، که عناصر در آن فرعی تلقی شوند. هر چند عنصر هم اثر دارد ولی اثر فرعی. ممکن است کسی بگوید در انقلاب ایران، اگر امام نبود، انقلاب نمی‌شد، به دنبالش مقنن نشود و سازمانی نشود و وابسته به عنصر باشد، باید با رفتن ایشان،

تدریجاً [؟] حالا اگر مقنن شود، آئین تکامل اجتماعی بر مبنای اسلام شود، اول، فرد پرورش می‌دهد، دوم، گزینش فرد، سوم، شرایط تصمیم ایجاد می‌کند، آن وقت هویت فردی به چیزی که معنی عینی بودن جامعه را نشان می‌دهد. بر می‌گردد من به نظرم می‌آید که خود ادراکی که آقایان جامعه را هم اعتبار می‌دانند از تبعات همان منطق انتزاعی است که متعلق به یک مرحله‌ی خاص تاریخی است.

خیلی خوب این مطلب فقط یک نوع [؟] که دارد فلسفه چرایی در عین حال محترم بودنش بر یک جایی ولکن این اصلاً به عبارت دیگر فلسفه به معنی اولی به درد چگونگی در این مرحله نمی‌خورد این فرهنگ هم تولی به ولایت خدای متعال و ائمه طاهرین (ع) تغییر چگونگی اجتماعی نیست. هکذا کلامتان، مطلب شما، یعنی به عبارت دیگر ارتباط حوزه به دین، شایستگی هدایت جامعه را ندارد. دیگر نمی‌گوییم چه طور

(س) یعنی باید به شکلی باشد که جنبه دفاع از علماء داشته باشد به معنای اینکه آنها مکلف به چنین چیزی بودند.

(ج) و جنبه تحقیر موضوعی را هم بگویید، اینها؛

(س) دفاع کنیم از موجودیت حوزه بگوییم در مراحل بلوغ تاریخی باید تولید شود؛ یعنی مسأله‌ی اینکه اصلاً منطق مجموعه‌ها و ایجاد مجموعه وجود نداشته، نه نظام کفر نه نظام ایمان، برخوردها برخوردهای عنصری بوده است، موضوعی بوده است، یک موضوع مستقل از کل موضوعات، هدایت مجموعه و سازماندهی مجموعه وجود نداشته است، طبیعتاً دولت کفر هم همین طور، دولت ایمان هم، یعنی علم دینی بیش از ادراک معقول برایشان ندارد.

(ج) یکی آدم خیلی خوبی شده محقق به او اجازه می‌داده است،

(س) ادراک از حکومت به معنی هماهنگ سازی کل در جهت یک هدف وجود نداشته است،

(ج) یعنی به عبارت دیگر تکامل کل در کار نبوده است. تکامل فرد در کار بوده است. حالا به اصطلاح عرفا این است،

تکامل فرد [؟] در شئون خاصی بخواهد فرد در ارتباط با جامعه تکامل پیدا کند این حق است،

(س) حاج آقا فقط دفاع کلی این همیشه، [؟] همیشه اگر دقت کنید مسأله‌ی حوزه که می‌شود دو سال است که

مجاهده [؟] هر بار از سیره علماء دفاع می‌کردند، خط مشی علماء را دفاع می‌کردند، از یک خط ناب به عنوان آب

باریکه دفاع می‌کردند، مقابلش یک [؟] یعنی اگر چنانچه ما فقط و فقط می‌گفتیم این حوزه درست عمل کرده مقابلش

گفته است، خودش درست عمل کرده است.

ج) یک مسأله این است که من جواب نقضی شما را می‌فهمم و آن را نقض می‌کنم. شما می‌گویید نگو راه نیست. او اگر راه هم نباشد، تسلیم هم نمی‌شود. خدا رحمت کند [؟] در یکی از صحبت‌هایشان فرمودند مردم ایران حاضرند دست از ماشین بردارند، حاضرند زندگی قبل را انجام بدهیم ولی حاضر نیست زیر زور کفار برود. ما اگر هیچ نداشته باشیم، هیچ وسیله‌ای نداشته باشیم، تسلیم نمی‌شویم. قبول دارم که این را باید بگوییم هیچ جا مردش نیست که بگوییم تسلیم ولایت کفر می‌شود گرسنگی را ترجیح می‌دهیم بر تسلیم شدن در برابر کفر ولی برای خود همین پذیرش ایجاد کردن در جامعه، همین حرف هم به نظرم می‌آید خود همین هم برنامه ریزی می‌خواهد. شما می‌گویید ما می‌خواهیم یک کاری بکنیم که ملت این طوری شود، ملت عادت کند، مثلاً روزی یک ساعت اول شروع کند کولر خاموش کردن، بعد روزی دو ساعت، بعد روزی پنج ساعت بعد مثلاً شبها اصلاً کولر روشن نکند [؟] بعد مثلاً طرف ظهر دو ساعت بکنند بعد همان را هم قطع کند، بگویند برگردیم به پنکه، بعد بگویند پنکه را هم قطع می‌کنند بر می‌گردیم به بادبزنی خود همین برنامه می‌خواهد.

س) [؟] عاداتهای اجتماعی رشد می‌کند مقاومت جسمی کردن در دستگاه درست کردن ژنتیکی هم نگاه کنید، آدم‌ها دوباره عوض شده‌اند یعنی آدم‌ها، بنده در دهات به دنیا آمده‌ام.

ج) با کولر هم نبوده است؟

س ۲) کولر هم نبوده است، یخچال هم نبوده است، هیچ چیزی نبوده است، ولی الان که نگاه می‌کنیم بچه‌هایی آمدند، اصلاً آن موقع [؟] که بنده دارم، بنده در اتاق کولر را خاموش می‌کنم، مجبورم دریچه را ببندم، بچه‌ها اصلاً نمی‌توانند، الان در این سرما آنها کولر را روشن می‌کنند، اصلاً به لحاظ فیزیکی بدن، دو رقم فیزیک است [؟] یعنی این بطور طبیعی زمان می‌برد، بعد هفت تومان حساب کردیم، که اون زمان به حساب تأثیرات جوی و تأثیرات برق و الکترونیک این همه امواج نمی‌شود که اثر می‌گذارد می‌گویم مجموعه این مجموعه را اگر بتوانیم به یک نسبتی عوض کنیم، چه نسبتی عوض کنیم و با چه سرعتی و چه زمانی؟ حالا برویم برنامه‌ی انتقالی چه قدر دارد؟

ج) حالا به هر حال بگذریم، مطلب این است که به جامعه برسیم،

س ۱) بله اولین پله‌ای که رفتیم، می‌گویند شما برای عصر حجر هستید می‌خواهید مردم را برگردانید به دوره خر سواری و از این حرفها. یعنی اصلاً تغییر بنا شده که ما می‌خواهیم توسعه تکنولوژی را ببریم تکنولوژی برتر می‌خواهیم

پیدا کنیم، که این عوارض را نداشته باشد دنیا که به شما نمی‌دهد. ما می‌گوییم نه می‌خواهیم تکنولوژی برتری نسبت به شما داشته باشیم. این را می‌پذیرد. تکنولوژی برتر داشته باشیم، سرعت بیشتری ولی سرعت هماهنگ می‌خواهیم. این همان حرفها را می‌زند ولی در قالب این است که ما می‌خواهیم حرف جدیدتری بزنیم، دنیا هر چی به عقب برگردیم که، حتی نسبت به مسأله‌ی امر ولایت فقیه می‌خواهد گفته شود مثلاً حاج آقای میرباقری و دوستان دیگر اگر واقعاً حرف و افق جدیدتری نسبت به دنیا دارند، ولایت فقیه دامنه اش این است، حالا ولو طرح خیلی‌ها بگیرد، قدیمی‌ها به یک دلایلی،

ج) اگر برگردیم به آن طرف در یک مشکلی [؟] حالا بگذریم از این مطلب. بیاییم سراغ بحث ولایت فقیه، کلیاتی که جنابعالی چهارتا گفتید چه شد؟

س ۱) ۱ - بحث دین حداقل و حداکثر ، ۲ - بحث نسبت عقل و وحی ، ۳ - -

ج) یعنی به عبارت دیگر در تعریف [؟] دخالت کنیم [؟] معنای حرفمان این است سنجشی که متعبد باشد، سنجش متعبد حتماً در مقنن کردن تعبد کار می‌کند و در توسعه‌ی جریانش است. این [؟] مؤیدش را جنود عقل و وحی و همه چیزش.

س ۱) سومین بحثی که بحث قابل تحلیل است، بحث تعریف از حکومت است.

ج) این خیلی پیچیده است.

س ۲) حکومت یعنی چی؟ یعنی ایجاد نظم یا ایجاد تکامل اجتماعی هماهنگ به مفهوم جدید آن، دولت مدرن.

ج) یعنی شرایط پرورش می‌تواند، آیا می‌تواند شرایط پرورش خدایی نباشد؟ و پرورش الحادی باشد؟ و ما بتوانیم بگوییم شرع نیست؟

س ۱) یعنی آنها حاج آقا، تمام حرفم این است که ما باید، که ما سکولار یعنی غیر دینی نداریم، یا ضد دینی است، یا دینی است. آنها می‌گویند نه دینی است و نه غیر دینی. تمام حرفشان این است.

مسأله چهارم، مسأله پایگاه مشروعیت حکومت است، بعد از [؟] بعد از آن باید بحث کنیم که پایگاه مشروعیت حکومت به خدای متعال بر می‌گردد یا به خود مردم بر می‌گردد. این بحث چهارم، بحث پنجم هم بحث ساختارهاست.

ج) [؟] بگوییم یا بر می‌گردد به منتهی احواء، یعنی تولی به ولایت فرض شدنی نیست، احواء رفتارش طغیان است، نتیجه‌ی علمی‌اش در تاریخ بشر تا الان است. تحمیل جهل، فقر، استضعاف، یعنی یک عده بر یک عده‌ی دیگر حاکم شده‌اند. استکبار،

س ۱) یعنی بگوییم مشروعیت را به زیباشناسی اجتماعی بر گردانیم، می‌گوییم این زیبا شناسی یا زیبا شناسی یا بر محور احواء است، احواء ریاست طاغوت را من عرض کردم،

ج) وحی می‌شود، طرف این سکه‌اش دعوت به شهوات است، این طرفش که مفهوم غضب می‌شود، غضب در در شکل سازمان یافته تحمیل محرومیت است، یعنی... محرومیت یعنی این طرف مجبور است انگیزش ایجاد کند، با طبقاتی که [؟] این طرف نتیجه‌اش کسانی که [نمی‌خواهند بپذیرند] از آنها قدرتها را سلب می‌کنند، هم قدرت مالی را سلب می‌کند، هم قدرت سیاسی اختیارات فردی، هم قدرت اطلاعات فردی را حذف می‌کند؛ یعنی یک عده را به نفع یک عده‌ی دیگر به کار کشیده‌اند، این مسأله‌ی استضعاف و استکبار را شما خیلی خوب رویش تأکید کنید. بعد بیایید مقابله کنید. اما این طرف نظام عدالتی که در توزیع اطلاع، توزیع ثروت، توزیع اختیارات است، این را عرض کنم همه را در جهت تکامل سیستم را به نفع امور قرار می‌دهد، نه امور در یک زمان، امور در کل قرار بدهید نه فقط در کار در این دنیا، برای تمام مراتبی که بشر برایش خلق شده است، یعنی در آنجا رغبت و تمایل تحقیر می‌شود، نه اینکه از بین می‌رود، تحقیر می‌شود. محبتی را که شما در مناجات مؤمنین، ملاحظه می‌کنید محبتی است که زیاد می‌شود، محبت که کم نمی‌شود [؟] خیلی زیاد می‌شود. نتیجه‌ی دنیایی و آخرتی‌اش این است که ناهنجاری‌های درون سیستمی ندارد. و درگیر به بهینه‌سازی شرایط جهان هم نمی‌شود. قوی‌ترین تکنولوژی را هم ایجاد می‌کنید برای خدمت کردن، نه برای مسلط شدن. نه برای بار کشیدن. برای بار دیگران را برداشتن. نه بار به دوش دیگران گذاشتن، برای انسانیت [؟]

س ۱) آن وقت مشروعیت که ما بگوییم مشروعیت همان به معنی سیاسی دیگر، نه مشروعیت دینی، [؟] مشروعیت دین،

ج) ما می‌گوییم از نظر دین حق حاکمیت به کجا بر می‌گردد؟ حقانیت حکومت پایگاهش کجاست؟

س ۲) می‌گوییم به ربوبیت.

ج) ربوبیت معنایش این است که رب تکامل بنده را می‌خواهد، تکامل جامعه را می‌خواهد تکامل ابتهاج را اصلاً می‌خواهد، رب تکامل قرب را می‌خواهد... یعنی شما در جای دیگر می‌توانید برای خوشی به رحمت دیگری دست پیدا کنید، خوشی کاذب از ساحت مقدسش نعمت دور است [؟] لذت [؟] از دستگاه ربوبی می‌کنید، لذتی که هست، لذت حقیقی دائم تزییدی است، خوب آن وقت مشروعیتی که ما مشروعیت [؟] ولکن این معاذالله نفعش به خدای متعال بر می‌گردد [؟] ما مگر شما خوشی نمی‌خواهید، خوشی بسیار خوب و درجه‌ی یک، به اصطلاح بالندگی که در کل تاریخ تکوین، می‌تواند بالندگی داشته باشد، [؟] خوشی که این طرف صفحه اش خوشی است، آن طرف صفحه اش ظلم است. و بنابراین اصلاً خوشی نیست، دور نمای خوشی است، خوشی کاذب اهواء آن طرف است. شیطان [؟]

س ۱) [؟] حضرت حق و ربوبیت و اینکه [؟] خودب توصیف نمی‌شود از آن طرف،

ج) خیال می‌کنند مشروعیت الهی یعنی خشونی [؟] تکلیف، سختی، این طرف مهم مناجات خمس عشر که می‌خوانید، به اصطلاح شوق را علت عدم عصیان می‌گیرد. نه خوف را.

س ۲) لم یمت شوقاً لم. .. الی فراقک و [؟] یا اسئلک الی قریبک. ..

ج) این شوقی که به اشتیاق معصیت نمی‌کند، نه اینکه بترسم کتکم بزنی،

س ۱) خشوع الایمان قبل خشوع الظلم.

ج) آن وقت خشوع در ایمان همراه لذیذ مناجات است، خستگی را برطرف می‌کند، نه منشاء خستگی شود، امید را ایجاد می‌کند حالا این چهار تا تمام می‌شود.

س ۱) بعد می‌گوید آن وقت ساختار قدرت.

ج) آن وقت می‌گویم عرض کردم

ج) سه طیف نظری وجود دارد در این

[؟] که می‌گویید حداکثر خوب است عیبی ندارد.

سه طیف نظریه در بینش عرض کردم، در هر یک از این چهار مورد سه طیف نظریه است، طیف حداقلی ها، طیف

حداکثری‌ها و طیف متوسط [؟] طیف حداقلی‌ها و حداکثری‌ها من عرض کردم،

ج) حوزه می‌شود.

س ۱) حداقلی‌ها مثل آقای سروش، حداکثری‌ها نظریه خود ما، حد متوسط حوزویان، که عرض کردم چه طوری است. حداقلی‌ها و حداکثری‌ها از نسبت بین بایسته‌های دینی و امر معیشت آغاز می‌کند، چه نسبتی بین حکومت و بایسته‌های دینی است؟ آنها می‌گویند بایسته‌های دینی اصلاً ربطی به معیشت بشر و حکومت ندارد، سعادت کاری با معیشت ندارد، بعد لذا، آنجایی که در باب معارف دینی سخن از بحث معیشت است، می‌گویند مقوله بالعرض دینی است، جمله‌ی معترضه است، بحث دینی نیست. آقای سروش صریحاً آخرین مقاله‌ای که دارد می‌گوید بالعرض بالذات است، می‌گوید آنچه در دین آمده است، دو دسته است، یک دسته اش بالارض است، یک دسته اش بالذات است، پس [؟]

ج) خوب این مفهوم بالذات چی است؟

س) آن که مربوط به سعادت اخروی و فردی و هیروتی است،

ج) خوب این که به اصطلاح بالعرض است چی است؟

س ۱) هر چه مربوط به معیشت مربوط به بالعرض است.

ج) یعنی باب بیع و اینها،

س ۱) می‌گویند اینها جزو دین نیست. مقولات بالعرض دینی، آنچه در یک علمی از یک علم دیگر بحث شود، صحت و بطلانش هم به عهده‌ی علم نیست. [؟] حاج آقا چون از مسأله‌ی بایسته‌ها بحث می‌کند، بایسته‌های دینی در زمینه‌ی سعادت است، سعادت هم ربطی به معیشت ندارد، این هم که در حوزه‌ی معارف آمده است، بالعرض بالذات مسأله اش را حل می‌کند. ما هم از آن طرف می‌گوییم بایسته‌های دینی فراگیر است، بیایید معرفت دینی تان تکامل بدهید.

من یک سؤال دارم [؟] ایشان که [؟] به اینها چه کار دارد؟

ج) حلال محمد حلال الی یوم القیامه حوزه حلال و حرام اصلاً کجاست؟

س ۱) می‌گویند حوزه حلال، بحث را اول می‌برد از نگاه [؟] عرض همین بود که آیا ما اصلاً در دین حداقل و حداکثر باید [؟]

علیکم میتة می‌گویند حاج آقا یک معرفت دینی ما قبل از این مگر حضرتعالی نمی‌فرمودید حد فقه کجا تعریف می‌شود، حد فقه که در معرفت دینی، حد فقه را در کلام اول تعریف می‌کند، بعد می‌گوید حد فقه این است، بالعرض

است. در کیهان شناسی دین چه کار دارد حرف بزند، حرف بالعرض است. بطلان و صحت اصلاً به عهده‌ی دین نیست، حرفی را از یک جای دیگر نقل کرده است.

ج) [؟]

س ۱) می‌گوید مطلق کاری به این کارها ندارد.

ج)

س ۱) می‌گوید این‌ها پیش اصلاً ربطی به حقیقت دین ندارد، آن که حقیقت دین است، ثابت است و گناه آن بخشش است.

ج) [؟]

س ۱) حقیقتش که همین است. نه می‌گویند معرفت بشری این است، نه حاج آقا اصل دین را مثال می‌زند، می‌گوید این مقوله بالعرض است، از این بالاتر مسأله‌ی امامت و اینها را مسائل تاریخی می‌داند، تاریخ به پیغمبر ختم می‌شود مال تاریخ دین است، می‌گوید تاریخ دین [؟] یعنی شما تاریخ عملکرد دین [؟]

ج) نه یعنی ما الان [؟] داریم یا نداریم؟

س ۱) می‌گویند این‌ها تاریخ دین است،

ج) یعنی چه تاریخ دین است؟

س ۱) حاج آقا این‌ها دین را به یک چیزی معنا می‌کنند که ولایت [؟]

س ۱) بعد حاج آقا این را عرض کنم کتاب اللّهی است، اگر بخواهد بگویند، [؟] خوب حاج آقا من عرض این بود که در این سه طیف نظریه،

ج) ایشان واقعاً باید از شیعه بودن دست بکشند. به مفهومی که ما می‌گوییم،

س ۱) حاج آقا وقتی بیاید بحث تجارب دینی را مطرح می‌کند، مولوی را خاتم العرفا می‌داند،

ج) علی ابن ابی طالب و یازده فرزند عزیزش(ع)، امام هستند، بر هم عالم تکوینی، هم تشریحی، هم الان بر تک تک ما هستند.

س ۱) مولوی را وقتی خاتم العرفاء می‌داند، [؟] این آخرش همین است، حاج آقا این که خود خدا می‌فرمایند، انی تارک فیکم الثقلین، دو تا وزنه برایشان نمی‌گذارم، کسی که دیگران برایشان وزنه شده اند، همین است دیگر. ضیق روح خودشان است که موقعیتش بزرگ می‌شود [؟]

س ۲) آقا بر مبنای خودش که به خود مولوی هم نباید معتقد باشد، نباید که بایستد.

س ۱) نه نمی‌ایستد، [؟] شاید می‌خواهد بگوید من رو دست او می‌خواهم حرف بیاورم. حاج آقا علی ای حال من عرضم این بود که سه طیف نظریه، نظریه اول و سوم که حداقل و حداکثری می‌رساند با بسته‌ها و دومی هم در واقع دانسته‌ها و یافته‌های دینی قضاوت می‌کنند، می‌گویند این که ما یافتیم در این هست و نقش دین نظارتی است، در عمل حکومتی چون اینها را دارد، اینها که می‌گویند هست، به ما چه مربوط، دین که گفته است، ما که نمی‌توانیم از خودمان به دین کم و اضافه کنیم، چون به معرفت دینی [؟]

ج) یا بگویم همان حداقل را بیاوریم [؟]

س ۱) حداقلی را که نه، می‌گویند، هیچ جا بالعرض است، اگر هم گفته بالعرض است، دین نیست. آخر خط هم که ما می‌گوییم دین هدایتی است، هدایت و ولایت دارد، این وسط می‌گویند، نظارت، دلیلشان هم این است که به یافته هایشان تکیه می‌کنند، نه به بایسته‌های معرفت دینی، که بگویند حالا منطق معرفت دینی را تکامل بدانیم. می‌گویند که دین [؟] نظام اثباتی ما نیافتیم، این که یافتیم نظارت دین است.

س ۳) [؟]

س ۱) نه. معرفت دینی را، معرفت پیشینی یافته‌های معرفت دینی را مبنای قضاوت قرار می‌دهند، آن وقت عرض ما این بود که این باید اول بحثی که باید حل و فصل شود، که ما باید در بحث دین حداقل و حداکثر به یافته هایمان تکیه کنیم یا به بایسته‌ها؟

ج) یعنی در اصول اعتقادات...

س ۱) بله.

ج) آن وقت بحث ولایت فقیه، که ما از اینجا اشاره می‌کنیم، همین است که اصولاً [؟] همین را بیان می‌کند. یعنی ولایت را در همه‌ی سطوح ذکر می‌کند، ولایت فقیه را موضوعاً، [؟] معنایش این است که از موضوعات فقه نیست.

موضوعاً قابلیت تزامم ندارد، غیر از این است که حکماً بگوییم قابلیت تزامم ندارد. موضوعاً وقتی که داخل یک [؟] قابلیت تزامم ندارد. یا موضوعاً قابلیت تزامم فکر می‌کنم حکماً می‌شود تزامم باشد، می‌شود نباشد. موضوعاً قابلیت تزامم ندارد، یعنی اصلاً از فقه خارج شده است. معنایش این است که ولایتی را که ما برای معصومین ذر می‌کنیم از ولایت ربوبیه آغاز می‌شود تا ولایت اجتماعی در همه‌ی مراتب ولایت اجتماعی

س (۱) خوب حاج آقا اگر، صلاح بدانید من یک دوره می‌گویم اگر جایی به مشکل خورد می‌آییم خدمتتان، آن وقت دیگر نتیجتاً در ذهن من بود که یک بحث دیگر هم بالاجمال اشاره کنیم و آن آخر کار نقد همان حکومت‌های غیر دینی است. که حکومت غیر دینی که حکومت اهواء است، این طی چه لوازمی می‌شود، به تعبیر حضرتعالی، یک روی سکه اش شهوات است و آن روی سکه غضب است، که نتیجه اش می‌شود محرومیت [؟]

ج) به حضورتان عرض کنم که یعنی همه‌ی به نظر ما این طور می‌آید که الان تنوع بیماری‌ها در عالم زیاد است. ما این بیماری‌ها را اصولاً مقدار خیلی کمش را بر می‌گردانیم [؟]

ج) یعنی به نظرم این طوری می‌آید که نظام ولایت کفر هماهنگ حساسیت‌ها را تحریک نمی‌کند، نمی‌تواند رغبت‌ها ارگانیزه کند. را به عبارت دیگر ولایت جاهلانه بر رغبا می‌گذارد، ولایت جاهلانه با رغبات ارگانیزم را ناقص مشغول کار می‌کند، و حتماً مولد بیماری می‌شود و مولد ارگان جدید می‌شود، یعنی چه؟ یعنی میکروب جدید می‌سازد. بیماری جدید می‌سازد. یعنی به نظر می‌آید که اگر ولایت فقیه صحیح باشد، موضوعاً یک دسته از بیماری‌ها وجود خارجی در عالم پیدا نمی‌کند، غیر از این که شما [؟] سموم منشأ بیماری می‌شود که آن هم قسمت دومش است، ولی در سطح بالاتر آن. اول ویروس روحی پیدا نمی‌شود، چون ویروس روحی پیدا نمی‌شود، سلسله اعصاب کار خودش را انجام می‌دهد، بیماری‌ها نسبتش بسیار بسیار کم می‌شود، بعد ویروس ذهنی هم باز مسأله‌ی خیلی مهمی است که شخص دچار سرگشتگی‌ها و اضطراب‌های باطل نمی‌شود. این هم یک دسته از امراض که مال این دسته است. بعد این که شما سمومی را درست می‌کنید، این مرحله‌ی سوم است. یعنی کل دستگاه ولایت کفر مرض خیز است. همان طور که به نظر بنده می‌آید سرجای خودش باید مورد دقت قرار بگیرد جهل خیز است. انسان را به غرور به این عالم مبتلا می‌کند و نمی‌گذارد معرفت تشکیل شود، یعنی چیزی را علم حساب می‌کند که واقعاً علم نیست، چیزی را ابتهاج حساب می‌کند که واقعاً هیچ ابتهاج به اصطلاح قابلیت استمرار داشته باشد و تکامل داشته باشد، نیست، چیزی را منشأ ابتهاج

معین می‌کند که در کنهش مثل کسی یک بسته هروئین بزند برای خوشی، که از فردا به اصطلاح تمام این دستگاه بدنش از بین برود این که خوشی نمی‌شود، یک قرص هایی درست کرده اند که سلسله اعصاب را تحریک می‌کند الان در آلمان ظاهراً فروش دارد، این را دم رقاص خانه‌ها می‌فروشند، این را یک نفر که بخورد بلا به نسبت مثل یک حیوانی [؟] این‌ها یک مرتبه می‌بینید دوازده ساعت، هیجده ساعت همه اش می‌رقصند، و در حالت خوشی هستند، ولی عمر مطلب این بسیار کوتاه است. این یک نفر است، یک خواهری است از آلمان آمده است، فوق لیسانس مغز و اعصاب دارد، دکترا را در روانشناسی اسلامی می‌خواهد بگیرد، به بنده معرفی شده است، یک جلسه آمد پیش ما رساله شان را هم من دیدم، که ایشان آمده توبه و طهارت یک دسته از امور را که به نظر خودش به نسبتی کار قوی نکرده [؟] عمیق‌تر از آن کاری که در ایران داشته است، آمده مقایسه نظریات [؟] را دیده است، جمع آوری کرده است، خود آلمان هم رساله را قبول کرده است که بر این اساس [؟] ولی آنها خواستند به او بگویند تو فقط کتابخانه‌ای می‌توانی کار کنی، [؟] اسلام می‌گویی، به مدل کنترل میدانی و کنترل تغییر نمی‌توانی، شاید بتوانی یک نمونه‌هایی برایمان بیاوری که این دسته از مردم این طوری سالم‌ترند. ولی به او گفتم نه، ما به عنایت خدای متعال اگر فرصتی کنیم، مدتش را می‌دهیم برای یک تحقیق میدانی و کنترل [؟] ممکن است بدهیم برای او هم خیلی جالب [؟] به هر حال، این را گفتم [؟] صحبت می‌کردم [؟] من به او گفتم که خوب ایشان، دکتر مغز و اعصاب و فوق لیسانس فیزیک این باید خیلی اثر بگذارد [؟] خوب چرا شانس بیاورد، [؟] گفتم چرا؟ گفت برای اینکه تحریک بشوند فلج می‌شود؛ خوب این یک رقم خوشی، یک رقم دیگر خوشی ابتهاج به اسماء الهی، اسماء معصومین را [؟] دقیقاً کلیه‌ی عوارضی را که اینها در دستگاهشان به نام تعریف افسردگی دارند، اینجا نداریم،

س (۱) و ذات بالرب

ج) مناجات این طرفش گریه آخرش است این طرف نشاط روز را بالا می‌برد، غیر از این که آدم متذکر هم است، یعنی به عبارت دیگر، حالا تعبیر دیگری بخواهم بکنم ترنمی که در باغ دارد، این ترنم را در روز هر وقت بیکار باشد، به همان جملات به همان [؟] یعنی خوش است، دلخوشی پیدا می‌کند، و دلخوشی‌های ما یقین داریم ساختگی، مصنوعی، تلقینی نیست، به آدم عالم حقایق آدم ارتباط دارد، غیر از دلخوشی که اونها درست می‌کنند و کاذب است، بنابراین ما بیماری‌ها را اصولاً به نظام کفر بر می‌گردانیم. غیر از تحمیل فقر که یک عده را در حسد می‌سوزاند، یک عده‌ی دیگر را

هم در حرص می‌سوزاند، آتش حرص که کمتر از آتش حسد نیست، ولی آتشش فقط آتش این که بگوییم حرص و حسد به اصطلاح [؟] نیست، این ارگانیزم می‌شود، ارگانیزم می‌شود جناب میکروب، جناب میکروب فعالیت می‌کند می‌شود غده، می‌شود انواع بیماری‌ها. انواع بیماری که نوع به نوع در می‌آید.

س (۱) روایت مبارک در خاطر مبارکتان هست که گناه جدید مریض جدید می‌آورد.

ج) آن وقت این نظام گناه ساز است، یعنی خصلت خود نظام روابط است، اگر کسی متولی به آن نظام نشود، موضع بگیرد، من به نظرم این است که [؟] کسی به آمریکا رفته است نپسندیده نظم آنها را تشکیلات آنها را موضع بگیرد؛ یعنی با هدف این کار را بکنند. ولو رفتیم آنجا ولی آمد پسندید، یعنی تسلیم شد، یعنی دلش نرم شد، به عبارت دیگر اگر ما یک فضای جاذبه درست کنیم که یک موجود بتواند در این فضای جاذبه حرکت کند می‌تواند در این برود، که رفت اراده اش در این فضای جاذبه بیماری‌ها روی این اثر می‌کند و ما بیماری‌های آن جا را در جمیع مراتب و خیلی زیادتر و خیلی خطرناکتر [؟] می‌گوییم به میزانی که آلودگی پیدا کردند بینشان مرض جدید پیدا شد، یعنی یک حالت التقاطی پیدا کردند، البته ما باید حتماً نظام را درست کنیم و کارآمدی اش در همه چیزها درست [؟] به حضورتان عرض کنم درست کنیم آن یک حرف دیگری است آن [؟] حالا به هر حال فقر و جهل و مرض در حقیقت محرومیت سیاسی، محرومیت اقتصادی در آنجا منشأ جمیع مشکلات می‌شود،

روی همین سرفصل‌ها اگر بحث کنیم به نظر شما دیگر کافی است، دیگر وارد جزئیات هم نشویم، فقط ضرورت حکومت دینی و این که مشروعیت به ربوبیت بر می‌گردد، دیگر طبیعتاً اگر به ربوبیت برگشت،

ج) در مقدمه، در همان فصلی اگر جهان بینی ما از فلسفه‌ی تاریخ بریده شد، این صحبتی در مطلعش شد، ما جهان را یک جهان [؟] معرفت نسبت به عالم دینی، اگر از فلسفه تکامل بریده شد، گفتیم جهانی که مخلوق خدا علی حده است، کمالش هم یک جای دیگر علی حده است، آن وقت حتماً توسعه اجتماعی اش هم طور دیگری می‌شود، اگر گفتیم جهان بینی فلسفه تکامل تاریخ نمی‌تواند از هم جدا شود، چگونگی تبدیل و حرکت در جهان با چگونگی تکامل ارتباط دقیق دارد، هماهنگ است، حتماً باید توصیه‌های اجتماعی اش [؟] معنا ندارد [؟] آن وقت ربوبیت و رسالت و ولایت هم در همین تعریف می‌شود، در آن قاعداً سرورش هم که نمی‌گویند عالم خدا ندارد،

س (۱) نه نمی‌گویند.

ج) تنفس می‌ایستد، قلب می‌ایستد، همه مولکولها به هم می‌ریزد، حتی اگر عینک شما را از فضای جاذبه بیرون ببرند، متلاشی می‌شود، به یک سطحی که برسد، دیگر عینکی نیست یعنی انرژی نیروی جاذبه‌ای وجود دارد، حالا این وحدتش را برایش نوعیتی فرض کنید همه اینها مظاهر همان جاذبه می‌شود، یعنی نسبت عامی را فرض کنیم، نسبت خاص همه منسوب به او هستند. با حفظ تعریف خصوصی شان که الان ذکر می‌کنم ولی، اینکه جان - مایه عموم اینها چی است؟

س ۱) همان که جاری شده است.

ج) آدم به ذهنش، حداقل به ذهن آدم مبتدی مثل من می‌آید که این شعری که می‌گوید ما همه شیرین شیران علم حمله‌مان از باد باشد دم به دم
جان ما پیدا و ناپیداست باد،
جان فدای آن که ناپیداست باد.

این معنای خدایی فکر کردن، غیر از این است که تصدیق کند خدا [؟] یک نوع مادی گری است [؟] منسوب به ایشان است که وحدت وجود نوعی مادی پرستی است، من نمی‌خواهم نسبت به بزرگان مشایخ بگویم، ولی برای من حل نمی‌شود، باید یک کسی بیاید برای ما حلش کند، اینها اگر مظاهر شدند و مرتبه‌ی مظهریت قائل شدیم، به هر حال،
س ۱) بر سر اسماء.

ج) این معنایش به خلص افتادن منطق صوری است، در [؟] علم معنی تولی دارد و معنی ولایت دارد، تولی به میزان ظرفیت تولی اش تازه می‌تواند با مشیت هم رنگ شود او نسبت به بالاتر نمی‌تواند قضاوت داشته باشد، ذاتاً و موضوعاً نمی‌تواند قضاوت داشته باشد، نه نسبت به بالاتر، نسبت به بالاتر خودش، نسبت به معصومین نمی‌تواند این کار را بکند.
س ۱) دنبال کشف نباشد، که خدا را کشف کند.

ج) خدا را نمی‌شود آورد در [؟] ذهن، یعنی چه؟ کی می‌تواند این کار را بکند؟ من مطالب بزرگتر از فهم خودم در همان مطالب بشری هم نمی‌توانم به ذهن خودم بیاورم. ذهن من در موضوع متصرف فیه خود من، مشارکت نسبی دارد. در حضور نه اینکه در متصرف فیه..

س) حاج آقا جواب [؟] اگر در اینجا ندادید، در ردیف پائین تر در ولایت فقیه بخواهید جواب بدهید، جواب که نمی‌دهید، یعنی حالا نمی‌دانم سطح برتر، ولی آن بحث‌ها عمقش تا اینجا است، از اینجا شروع می‌شود، آخر سر هم سرش [؟] جواب نگرفته است، به خاطر اینکه این محدوده جواب نمی‌دهد، در محدوده‌ی پائین می‌خواهد جواب بدهد، در محدوده پائین می‌شود، [؟] ترقی.

ج) این محدوده [؟]

بسمه تعالی

مبانی ولایت فقیه

۳۳۱۷

حضرت حجت الاسلام حسینی: اشکال قوی باشد، ولی تا حالا نکرده باشند، ما خودمان مُنقِد باشیم. یعنی را بحثمان آسیب‌پذیری بکنیم.

س) حضرت تعالی فرمودید: خواستگاه ولایت فقیه ربوبیت الهیه است، طبیعتاً ما باید بحث کنیم که ربوبیت الهی در حوزه نظام اختیارات بشر جریان پیدا می‌کند، یا نمی‌کند؟ این بحث پیش می‌آید، یعنی در هماهنگ‌سازی اختیارات عباد جریان پیدا می‌کند یا نمی‌کند؟ و جریانشان را هم ضروری باید بگوییم؛ چون ربوبیت که تعطیل پذیر نیست، بنابراین ما باید بگوییم حتماً شکلی از ربوبیت در حیات اجتماعی بشر جاری است. آن گاه اگر بخواهیم بگوییم جاری است باید ولایت طاغوت را هم نوعی از جریان ربوبیت حق به حساب آوریم، یعنی باید بگوییم از اول، در فلسفه‌ی تاریخمان ربوبیت الهی در تکامل جامعه بشری دو نوع ولایت را ایجاد می‌کند، یکی ولایت طاغوت است، یکی ولایت خلفاء الهیه هستند. چون ربوبیت تعطیل پذیر نیست، متناسب با موضع‌گیری عباد و تولی عباد یا ولایت عباد به دست ابلیس می‌افتد یا ولایت به دست اولیاء الهی تا..

ج) یعنی اشکال اولاً اشکالی عرفانی است. مطلب به اشکال معین می‌کند.

س) یعنی این همان به یک معنا برمی‌گردد، نه البته به صورت جبری اش. یعنی بر می‌گردد به اینکه ولایت ابلیسیه را هم جلوه‌ای از ربوبیت الهی بدانیم.

ج) جبری‌اش همین که گفتید نه، معنایش این است که با این یک تفاوتی پیدا می‌کند.

س) بله حتماً همین است ولی اصلاً می‌شود،

ج) یعنی مظهر اسم جبراً ندانید.

س) من امروز داشتم بحث را می‌گفتم، دیدیم آدم این جسارت را پیدا نمی‌کند که آن را از شئون ولایت الهیه بداند، درست است در قرآن در روایات نسبت به خود خدای متعال داده «نَقَّيْذَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» عرض کنم ولی‌شان شیطان است، اینها درست است، ولی می‌شود آدم بگوید که

ج) «مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ؟»

س) «نَقَّيْذَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» حالا ما می‌خواهیم همین

ج) عن ذکر رحمان یا عن ذکر رب؟

س) عن ذکر رب. ما می‌توانیم این طوری بگوییم، بگوییم ربوبیتی که ما می‌خواهیم درست کنیم، جریان ربوبیت الهیه در اختیارات عباد است. این یک امر قهری است، چون ربوبیت تأثیر پذیر نیست، تکامل آراء هم تأثیر پذیر نیست، این یک شق سؤال است، شق دوم سؤال این است که حالا بر فرض اگر این مقدمه را پذیرفتیم، که ربوبیت الهیه حتماً جاری است یا در شکل جریان سرپرستی اهواء است آن هم ربوبیت الهیه است.

ج) كَلَّا نَمِدِّ هَوَاءَ وَ هَوَاءَ

س) این ربوبیت است، پروردگار عالم اگر پرستش اهواء را و توسعه هوا را اختیار بکند خدای متعال ربوبیت می‌کند، منتها این ربوبیت به معنای این نیست که این را بر وجه ربوبیت عالم قالب می‌کند ولی خدای متعال را ربوبیت می‌کند. بنابراین از یک طرف ولایت شیطان را تحت ربوبیت الهیه ببریم منتها هم اختیار شیطان، هم اختیار طواغیت، هم اختیار سوء عباد همه را درش دخیل کنیم، جبر درست نکنیم، که تا آخر کار بگوییم مظهرست. و رگ، رگ است این آب شیرین عباد اگر اختیار سوء کنند خدای متعال شیطان را سرپرستان می‌کند، وقتی بخواهند دنیا را بپرستند، هواپرست ترین را خدای متعال رهبرشان می‌کند.

ج) نه این عذاب است و در آن رحمت بر مؤمنین است یا نه؟

س) در نهایت...

ج) نه خودش هیچ، حینش عذاب است یا نه؟

س) بله، عذاب است بر آنها عذاب است. حاج آقا سؤال دوم را عرض کنم. بر فرض حالا اگر ما بپذیریم که جریان ربوبی ضروری است، بنابراین ربوبیت در شکل رحمانی‌اش باید در خلافت رحمانی جاری شود. یعنی در شکل رحیمیه‌اش باید

در خلافت رحیمیه جاری شود. خلافت رحیمیه خلافت اولیاء الهی است. آن گاه این دو تا سؤال پیش می‌آید؛ یکی اینکه واقعاً این ربوبیت در شکل قوانین دین، جاری نمی‌شود؟ یعنی خدای متعال وحی فرستاده است، به مردم گفته است در چارچوب وحی زندگی کنید ولو زندگی اجتماعی باشد. ولی به خودِ آنه حق حاکمیت بر سرنوشت خودشان را داده است. خودشان می‌توانند کسی را معین کنند که او تصمیم‌گیری کند اما باید در چارچوب فقه باشد.

(ج) خوب این دو تا اشکال است. دو تا اشکال را علی حده حلی جده ذکر بفرمایید.

(س) یعنی این با نظارت، سؤال اول این است که ربوبیت را اگر ما مبنا قرار بدهیم، معنایش این است که بگوییم ربوبیت جاری است و حتماً حکومتی هست، اگر حکومت رحیمیه الهیه نبود، حتماً حکومت ابلیسی است. و این تعطیل‌پذیر نیست. سؤال دوم این است که حالا اگر ما فرض کردیم که ربوبیت باید جاری شود، جریان ربوبیت حقه‌ی الهی در شکل نظارت، واقع نمی‌شود؟ حتماً باید ولایت باشد، آنهایی که ناظر بر نظارت هستند، می‌گویند خدای متعال دین فرستاده است، در همین دین اختیار عباد را در تصمیم‌گیری نسبت به معیشتشان به خودشان واگذار کرده است، آنها هم کسی را از طرف خودشان نماینده می‌کنند، به صورت انواع مختلفی که گفتیم، بعد او هم باید تحت اشراف دین عمل کند. این ناظر به موضع‌گیری حکومت است. اجمال جوابم را من عرض کنم که آنجا هم ما قبول داریم، که نظارت هماهنگی ارزش در نمی‌آید.

(ج) من خدمتتان عرض می‌کنم و حضرتعالی هم از موضع عرفان و اخلاق اشکال قرص بکنید بر [؟]

... و صلی‌ا.. علی محمد و اهل بیت طاهرین.

که می‌گوئیم که ربوبیت منتجه‌اش چه طوری است؟ یعنی کل عالم چه طور می‌شود؟ یعنی درباره‌ی ربوبیت کل، همان طور که به جامعه می‌رسیم، یک سطوحی را در نظام ولایت قائل هستیم، مفهومی این طوری است که می‌گوییم کل نظام اسلامی برابر کل نظام کفر است. یعنی یک مرکز برای اهواء داریم که هواها یک وحدتی پیدا می‌کنند و یک منتجه‌ای دارند، که حاکم بر جهت تمدن، می‌شوند. یعنی توسعه‌ی تمدن مادی را می‌آورند. موضوعات را عوض می‌کنند، ساختارها را عوض می‌کنند، موضوعات را در همه سطوح، در اخلاق، در افکار، در اعمال، شرایط و بستر پرورشی اخلاق جامعه، شرایط و بستر پرورش افکار جامعه، شرایط و بستر تأثیر اعمال جامعه اینها را عوض می‌کنند، عوض می‌کنند یعنی چه؟ یعنی ساختارهای جدید خلق، ساختارهای جدید فکر، ساختارهای جدید عمل را درست

می‌کنند، به طوری که اگر کسی در آن نظام متدین باشد، مبتلا به‌ها، که آثارِ عمل به صورت اجتماعی است. او را وادار می‌کنند عمل متدین هم، آب به آسیاب توسعه کفر می‌ریزد، یعنی متدین در آمریکا نمی‌تواند کاری بکند که معادله‌ی پولی دلار تغییر بکند، در آن فضا، مبتلا به‌هایش [؟]، احکام فقهی را همین که بخواهد تطبیق بدهد، تطبیق انفعالی می‌دهد. همین طوری که برای نظام اجتماعی این حرف را می‌زنیم، بالای نظام تاریخ برویم، از نظام تاریخ بالاتر برویم، وحدت کل بگوییم، نظام تکوین تکامل وجهه دارد. آن وقت مشیتِ بالغه ربوبی را منتجه‌ی کل در پیدایش توسعه‌ی کل، حوادثِ کل، حوادث عالم تکوین، ساختارهای عالم تکوین، بگوییم، این ربوبیت در این سطح، محوری است، و جز در جهت عبودیت حرکت نمی‌کند، جز در بستر قرب حرکت نمی‌کند. راهش هم منحصر است. عوالمی را هم از عالم ماقبل دنیا تا عالم ما بعد دنیا برایش ذکر کنیم. مسیطر و مهمین بر کل، حضرت حق است. حالا از اینجا یک درجه که می‌آید پائین‌تر دیگر داخل سیستم هستید داخل سیستم چطور می‌شود مسأله ولایت می‌شود [؟] داخل نظام تکوینی هستید. حالا مناسباتِ تکاملِ کل که تحت مشیت بالغه حضرت حق حرکت می‌کند، البته اینجا یک صحبتی هست، شاید بشود این را گفت که من نفس مشیت حضرت حق جَلَّ عَظْمُهُ، بر حسب آیات و روایات است، این چیزی نیست که ما بخواهیم درباره‌اش صحبت کنیم. ممکن است حتی ابلیس و شؤن ولایت طاغوت هم، در این مرتبه‌ی از الهیت تحت سیطره نبی اکرم باشند. یعنی محال مشیت الله، تمام مشیت، مظهرش مظهر خلافتش، به رسول ... (صلی ...) علیه و آله وسلم) برگردد. ممکن است کسی بگوید نه، از آیات و روایات بر نمی‌آید، و کل سیستم به دست رسول .. اداره نمی‌شود، بخش ایمانی‌اش و ملکوتی‌اش به دست حضرت اداره می‌شود. بخش شیطانیش به دست حضرت اداره نمی‌شود. به هر حال «وَنَفْسٍ و ما سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا و تَقْوَاهَا» از این که کل، منتجه‌اش به طرف قرب است، و هر چه درش تعریف شود غیر قرب، متناسب با تکاملِ قرب ایجاد می‌شود، امداد می‌شود، نه متناسب با از بین رفتن قرب. البته تکاملِ قرب درگیری می‌خواهد. تکاملِ قرب بدون درگیری نمی‌شود. قرب اگر بخواهد اختیاری باشد، و فرض تصرف بخواهد، تصرف بدون مقابله با چیزهایی که رنج آور هستند، اگر تصرفات تمامش، تصرفاتی بود که هیچ مزاحمتی نداشت. مسأله‌اش مرعوب بود.

(س) در پیرانتر حاج آقا این‌ها در تئوری کثرت‌گرایی شان همین را می‌گویند.

ج) ما می‌گوییم شما برای اینکه تقرب پیدا می‌کنید، اگر درش فرض می‌شد که یک درگیری نباشد. همه‌اش مُشتها باشد، مشتهایی هم باشد که به دلیل ایمان مورد اشتها قرار نگرفته باشد، به دلیل ملایمت به طبع مشتها باشد. یک وقت می‌گویید چون اختیار کرده‌ام، حالا انتخاب‌های متناسب با اختیار الهی، هماهنگ‌اند و منشأ ابتهاج خاصی در یک جهت می‌شود. یک وقتی می‌گویید نه، اگر انتخاب هم نمی‌کردم، مورد اشتها بود، این شکی ندارد که این معنی‌اش این می‌شود، شما متصرف فیه در قرب نیستید، سهم تصرف در قرب ندارید، شما را مثل نمو سایر میوه‌ها، سایر حیوانات، سایر اشیاء که ما بهش تبعی می‌گوییم. شما تصرفی ندارید. شما مرغوبتون را عمل کردید، فرضاً اگر چنین بود که حتی از تلاش هم یک لذتی می‌بردید، یعنی همین طوری که از خواب لذت ببرید، از خوراک لذت ببرید. از کلیه تنعمها لذت می‌برید، از نعمتها لذت می‌برید، اگر بنا بود، از همه مراتب عبادت هم همین بدون انتخاب، بدون درگیری، بدون پیدایش حالتی که تصرف خود شما در نفس شما پیدا شده باشد با امداد الهی رقم لذت ببرید. حساسیتان این طوری بود که کیف کنید. شما سهمی در آن نداشتید، اکتسابی اصلاً نبود. حالا در فرض این که شما سهم دارید، در ایجاد یک تناسباتی که اگر آن تناسبات پیدا بشود، ذائقه جدیدی پیدا می‌کنید، از دعا از زیارت کیف می‌کنید ولی در راه پیدا شدن این تناسبات مقاومتهایی می‌کنید. یعنی رنج تحمل می‌کنید. معنای اکتساب این است. به نسبتی که شما تصرف می‌کنید، در پیدایش نظام حساسیت ولو به تقاضا باشد، بعد امداد شود. تقاضای متناسب با رغبت انجام نگرفته است. تقاضای متناسب با اختیار انجام گرفته است نه رغبت. بعد رغبت پیدا شده است، ولی رغبات، عنایت کرده به شما رغبت پیدا شده است. در این درگیری و امداد، گاهی درگیری کوچک داریم، گاهی درگیری بزرگ داریم. درگیری با اکل و شرب داریم، این درگیری کوچک است، درگیری با یک نظام دارید که آنها شما را مانع تمتعاتشان می‌دانند، آنها قدرت دارند، خیلی چیزها را از شما سلب کنند. قدرت دارند که به صورت نظام شما را تحت فشار قرار بدهند؛ این درگیری از قبیل درگیری فرعی نیست. شما راه، شرایط شما راه، دوستان شما راه، شئون متعدد نعمت شما را می‌توانند تحت فشار قرار بدهند. حالا مقاومت در راه قرب و بر همه اینها مسلط شدن یک تسلط دیگری است، یک اخلاق دیگری است. پس بنابراین پیدایش نظام کفر و تکاملش، برای این تقاضای شما، برای افتقار شما، برای گسترش و توسعه افتقار شما الی... یک بستری می‌شود که، نتیجه‌اش هم یک اخلاق توسعه یافته‌ای می‌شود. نظام اخلاق هم در جامعه. به صورت خیلی، خیلی اجمالی و کلی‌اش پیدا می‌شود، که اولاً کل منتجه‌اش به طرف قرب است، ثانیاً در

درونش، این اختلاف جهت مناسب به قرب است، حالا این اختلاف جهت را عضوش را آدم نگیرید تا مسئله برایتان حل بشود. عضوش را ساختار روابط بگیرید. عضوش را نظام بگیرید. نه عضوش را افراد بگیرید. تاریخ دو تا بخش دارد، دو تا بخش، دو تا جریان نظام تکامل است، افرادی می‌توانند در این نظام بیایند، افرادی از تویش بروند. این که مستقل از فرد گرفتنش برای این نکته است، حالا مرحله‌ی فرضاً چهارم را بگیریم. مراحل برای تاریخ نظام را بگیریم اگر فرض کنید بنا بوده در مرحله چهارم یک کرور پانصد هزار نفر در کفر بیایند، اگر بیایند، نظام کفر تکامل مرتبه‌ی چهار پیدا می‌کند، حالا نیامدند، دویست هزارتا جای پانصد هزارتا آمدند، این دویست هزارتا امداد متناسب با مرحله‌ی تاریخ می‌شوند. یعنی امداد کیفی می‌شوند. زور پانصد هزارتا در نقش کشی پیدا می‌کنند، حالا یک میلیون شد، امداد متناسب با مرتبه چهار تکامل تاریخ به آنها داده می‌شود، یعنی کمیتشان آن قدرت کیفی بالا را پیدا نمی‌کند. وضعیت امداد، متناسب با کجا شد؟ مرحله تاریخی. این که چه کسی شریک چه چیزی باشد، به عهده خود فرد است. کثرت آمدن حول پرچم کفر یا ایمان دخالتی در مراحل کل نمی‌گذارد، چون امداد مقید به مشیت است. و مکلف بودن آحاد به معنای بالا رفتن ظرفیت نیست. میزان بالا رفتن ظرفیت با امداد است. امداد می‌تواند متناسب با مرحله تاریخ انجام بگیرد. در کل که نگاه بکنید، کسی چیزی را نه تحمیل بر خدا می‌تواند بکند، و نه می‌تواند دست خدا را بگیرد، نه اضافه خدا خلق کند نه کم خلق کند. به فرد در این ساختار شماره چهار، دوره شماره چهار نگاه کنید می‌بینید افرادی خودشان را این طرف آوردند افرادی خودشان را آن طرف بردند. اختیار افراد دارید که در کدام جناح باقی باشند [؟] به میزانی که بر سر این مبحث متصرف بودند. اینکه بگوییم امداد یا مثلاً ربوبیت، ربوبیت کل، تا پائین پائین می‌آید، نحوه پائین آمدنش درش چه چیزی هست؟ و چگونه هست؟ یک سؤال دیگر آیا ولایت تاریخی کفایت از ولایت اجتماعی می‌کند یا نمی‌کند؟ که بگوییم ولایت تاریخی به وسیله‌ی تشریح شرایع انجام می‌گیرد. شما اگر هر سیستمی را ملاحظه کنید، صحیح است که اِفْلِ گزینشی و نظام پرورشی داشته باشد. بگوید من نظام پرورشی دارم، آدم‌ها را پرورش می‌دهم، بعد هم طبق یک جدول گزینشی می‌گویم هر شخص پرورش یافته‌ای در چه رتبه‌ای کجا باشد، هماهنگ‌سازی کل که از هماهنگ‌سازی متخاضمین کمتر نمی‌تواند باشد، در هماهنگ‌سازی متخاضمین، محل اختلافشان شما می‌گوئید باید قاضی مجتهد باشد حسب ما یراه القاضی ولی نه این که حسب ما یراه الناس، ولی بما انزل الله بین مردم، به عدل حکم بکند، عدل درباره‌ی روابط اجتماعی و تکامل توسعه‌ی جامعه، نمی‌تواند بریده از

جریان تکامل الهی فرض داشته باشد، و نمی‌تواند مجری و قاضی لازم نداشته باشد. و قضای علی‌الکل معنای حکومت و ولایت است. دیگر قضاء بر متخصصین نیست. قضاء بر تسهیم نسبت‌ها در جهت‌گیری در برابر جهت‌گیری کل است. من وقت حضرت‌عالی را بیشتر از این نمی‌گیرم.

س) قضاء در ..

ج) قضاء نسبت به کل معنی حاکمیت است.

س) در تنظیم نسبتها...

ج) برای تکامل، عدل درش هم تناسبات تکاملی است. حفظ اختیارات باید بشود، حفظ اختیارات مشیت‌بالغه بر اختیار حضرت حق، نسبت به کل محور است، در آنجا هم هر چه شما کم و زیاد اختیار بکنید در آن اثری نمی‌کند، چون امداد، ظرفیت امداد در اینجا ایجاد است، نه اینکه تغییرات در امور، اگر دویست هزار نفر به جای پانصد هزار تا مسلمان شدند، در مرحله چهار باید کاری شود که پانصد هزار تا هم مسلمان شوند حالا رو به رو شد، جمعیت خیلی زیادی شدند، مثلاً می‌گوییم اگر جمعیت یک میلیون بوده است بنا بوده است پانصد هزار تا مسلمان پانصد تا کافر بشوند. حالا کافرها پانصد تا به اضافه سیصد تا، هشتصد تا کافر شدند زور آنها برابر پانصد تا می‌آید. زور دویست تا مسلمان‌ها هم امداد کیفی می‌شود برابر پانصد تا می‌آید.

س) حالا اگر تغییر در سؤال اساسی ما می‌شود بگوییم که ولایت شیطنی هم بالاخره از مجاری ربوبیت الهی است؟ می‌شود این را گفت؟

ج) از چه مجاری؟ مجاری ابتلاء حتماً، مجاری ابتلاء است.

س) یعنی خدای متعال از طریق شیطان مؤمن را مبتلا می‌کند.

ج) مبتلا به مشکلات می‌کند. یعنی شما مبتلا به مشکل باید بشوید یا نباید بشوید؟ این یک سوال است. هر چند شیاطین هم اختیار دارند. مسأله دویست هزار تا، پانصد هزار تا مثالش را عرض کردم. باید مشکلات بر سر راهشان قرار بگیرد، اگر مشکلات نیاید در گریه‌های تند واقع نمی‌شود. تقاضای شدت پیدا نمی‌شود. موضوعیت پیدا نمی‌کند، یعنی مثل این شرایطی نیست که که شما بگویید سرما نیاید، من از وضو گرفتن یخ می‌کنم، سرما نیاید که یخ نمی‌کنم. سرما نیاید هم شما یخ نمی‌کنید. یعنی شما اگر یک فشاری روی شما نیاید، مثلاً در جنگ که شدت غیرت نسبت به

خدای متعال است، کی می‌تواند بیاید. این که وجود مبارک ائمه طاهرين نپسندند در تاريخ همه بندگی خدا را نکنند و روبروی آنها بایستند، اگر مثلاً بت پرستی در کار نبود،

(س) به یک تعبیر ساختار بت پرستی را نه اینکه کی بت پرست بشود کی نشود، می‌شود بگوییم خدای متعال این کار را کرده است، می‌شود این را نسبت به

(ج) نظام باید تعیین بکند، حالا صحبت شد، نگو چه کسی بت پرست بشود،

(س) ولی جریان این که بالاخره بت پرست. ..

(ج) جریان این که شما کافی نیست بگویید فاعلِ تبعی [...] این ساختارها اسمش ساختار تبعی در نظام تکوین است. در نظام اجتماعی شما او را فعال می‌بینید در نظام تکوینی ساختار تبعی می‌شود. ولی چه نوع تبعی است؟ یک مثال می‌خواهم بزنم، مثل تیزآب می‌شود، تیزآب به سنگ محک می‌زنند طلا، خالص بودنش گفت: در خلوص من اگر هست شکی تجربه کن کز عیار زر خالص نشناسد چو محک، تیزآب که دیگر شک ندارد، ذوب می‌کند. همه فلزات را ذوب می‌کند. تنها چیزی را که ذوب نمی‌کند طلای خالص است. اخلاص در کار ذوب نمی‌شود، اخلاص هم طبیعتاً آن چیزی است که ارتباطش را با خدای متعال تمام کند، نه اینکه اسمش آقای اخلاص باشد.

(س) حالا سؤال این است که پس ما می‌توانیم بگوییم، ساختار روابط را خدای متعال ایجاد کرده است، نظام روابط کفر را هم خدا ایجاد کرده است؟

(ج) نظام روابط کفر را حتماً باید بگوییم ایجاد کرده است، شکی ندارد. کافر را نه.

(س) آخر نظام بدون نفر که نمی‌شود.

(ج) نظام بدون نفر همان چیزی بود که گفتم، دویست هزارتا کافر می‌شود، نظام پانصدتایی به آن داده می‌شود..

(س) خوب این نظام یعنی چه؟

(ج) یعنی بهش ابزار داده می‌شود، مثل این که تفنگ دستش می‌دهند که بُردش کیلومتر دارد، در حالی که اگر جمعیتشان زیاد بود، تفنگی بهشان می‌داد که بُرد یک کیلومتر را داشت.

(س) نظام یعنی نظام امداد به تعبیر دیگر نظام امداد کفر را بگوییم.

(ج) نظام امداد کفر و نظام امداد ایمان، نظامشان برای ما یک مرتبه دارد که حتماً تبعی نیست، تنظیم تناسبات و قضاء بر تناسبات برای مختار است، که محوری می‌شود. ولی برای کسی که بالای این دستگاه است. این‌ها جزء ابزار تصرفی است. کلمات چه منطبق باشد، چه ابزار سخت افزاری باشد، این ابزارها حتماً جزو فاعل ابتدائی هستند، ولی ضریب تأثیرشان که خیلی بالاست، یعنی شما پشت بلند گو که می‌ایستید، درست است که این فاعل تبعی نیست، ولی صدا برد پیدا می‌کند، یعنی ابزار، که ابزار تبعی است. شکی ندارد صحیح است که بگوییم بلندگو، بلندگو سازی مکلف نیست.

(س) یعنی ساختارهایی که در نظام تکوین، در امداد فاعل متصرف ایجاد می‌شود به ربوبیت الهی برمی‌گردد. ..

(ج) به ربوبیت متناسب با مراحل تکوین برمی‌گردد.

(س) ولی این که فرد کافر بشود یا نشود.

(ج) ابد!

(س) حالا اگر این طوری بود که هیچ کسی کافر نشود، فرض است.

(ج) ببینید این فرضی که شما می‌کنید، این فرض در ضمنش خلافتش اتفاق افتاده است. ببینید اگر اختیار را انتزاع بکنیم، و بگوییم که یک زمانی را قرار بده که اختیار نباشد، مثلاً برزخ را قرار بدهیم.

(س) نه اختیار سوء نباشد.

(ج) وقتی فرض می‌کنیم که اختیار هست، دیگر گرایش غالب می‌آوریم نه تطابق یک به یک. اصلاً تطابق یک به یک را شما دارید بیان می‌کنید. احکام عینی مال بلندگوها هم این طور نیست، که بگویید یک دانه بلندگو خراب نمی‌شود. در دستگاه بلندگوسازی چقدرش خراب در می‌آید. اینجا گرایش غالب است نه انتزاع یک ماهیت از ماهیت آخر.

(س) چه ضرورتی دارد که حتماً اختیار سوء واقع شود.

(ج) ببینید این ضرورتش، ضرورت تطابقی است، بلافاصله صحیح است، این سؤال را بکنم ضرورت تطابقی چه طوری دارد یا ضرورت در نظام مجموعه‌ها؟

(س) در نظام مجموعه‌ها. ..

ج) اگر در نظام مجموعه‌ها شد، که اصلاً از اول کار قبل از این می‌گوید که شما یک گرایش غالب دارید، یک گرایش طبیعی دارید، یا اصلاً غیر از این را نمی‌توانید فرض کنید، می‌گوییم یا جبر باشد، می‌گوید اگر جبر مطلق نیست، تازه آنها قائل هستند که اگر جبر را مطلقش نکنید، باز نمونه برداری آماری گرایش غالب می‌گوید. یعنی مثلاً عرض می‌کنم، می‌گویید که فضای جاذبه، دیگر از این بهتر! می‌گویند در فضای جاذبه چه طوری حرکت می‌شود، گرایش غالب است. تطابق یک به یک نیست. حالا شما در وجود مختار هم می‌گویید، تطابق یک به یک حساب کنید. این مال کدام منطق است.

س) یعنی معقول نیست که واقع بشود...

ج) می‌گویند اگر عینی می‌گویید، واحدی را که اول می‌گیرید اگر بر همین مفروضات عقلی نمی‌کند. اگر مفروضات لوازم عقلی همان را نمی‌گوییم. یعنی این طوری حساب نکنید.